

مجتهد لاری و سید اسدالله خرقانی

از سال ۱۳۷۰ درباره «زندگی و زمانه سید اسدالله خرقانی» (متوفی ۷ صفر ۱۳۵۵ ق.) / ۹ اردیبهشت ۱۳۱۵ ش.) تحقیق می‌کنم. در برخی نوشته‌های خود به این شخصیت مرموز و مؤثر دوران مشروطه به‌طور گذرا اشاره کرده‌ام؛ از جمله در کتاب *نظریه توطئه* (۱۳۷۷) و مقدمه کتاب *ناتمام زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی* (۱۳۸۲)؛^{۱۳۰} که سبب جلب توجه بسیاری از محققین به خرقانی شد. به این زودی قصد انتشار حاصل کاوش خود را ندارم. مترصدم با فراغ‌بال تکنگاری جامعی عرضه کنم. در این فاصله، آقای رسول جعفریان کتابی درباره خرقانی منتشر کردند.^{۱۳۱} به دلیل درگیری‌هایی که تمامی اوقاتم را گرفت و سرانجام به تدوین رساله حاضر انجامید، کتاب فوق را ندیده‌ام ولی، بر اساس مندرجات کتاب دیگر ایشان،^{۱۳۲} می‌دانم که از منظر من به مسئله خرقانی نپرداخته است.

ارتباط سال‌های استقرار خرقانی در بندر بوشهر با نهضت مجتهد لاری، که می‌توانست برای تاریخ ایران سرنوشت‌ساز باشد، و نقش مثلث خرقانی - موقرالذوله - خاندان قوام‌الملک، به عنوان پایگاه اصلی استعمار بریتانیا و کانون‌های صهیونیستی، در مهار کردن جهاد مجتهد لاری، سبب شد که در این رساله بار دیگر به‌طور گذرا به خرقانی بپردازم.

ناشر *محوالموهوم و صحوالمعلوم خرقانی*،^{۱۳۳} در مقدمه کتاب *زندگینامه غیردقیقی* از خرقانی به دست داده است. طبق این *زندگینامه*، خرقانی در قریه شیزند قزوین متولد شد.

۱۲۹. عبدالله شهبازی، *نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۷۵-۷۶.

130. <http://www.shahbazi.org/pages/zanjani1.htm>

۱۳۱. رسول جعفریان، *سید اسدالله خرقانی روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضا شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ۲۶۸ صفحه.

۱۳۲. رسول جعفریان، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*، تهران: مؤلف، چاپ ششم، ۱۳۸۵، صص ۷۱۱-۷۱۶.

۱۳۳. سید اسدالله میرسلامی خرقانی، *محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت قدرت اسلامی*، به کوشش غلامحسین نورمحمدی خمسه‌پور، تهران: سازمان چاپ و انتشارات کیهان، ۱۳۳۹، ۳۸۳ صفحه.

پدرش سید زین‌العابدین بن سید اسماعیل بن سید حسن خان از سلسله سادات معروف به «قارا سید»، ساکن مراغه تبریز، و جد بزرگش معروف به «میرسلام» از مقریین سلاطین صفوی بود.

هم «سیادت» و هم «اسلامیت» خرقانی را مورد تردید قرار داده‌اند: **آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی** (متولد حوالی ۱۳۱۰ ق. / متوفی ۱۳۶۸ ش.) - مبارز کهن‌سال و سرشناس که از سال ۱۳۲۳ با امام خمینی دوستی نزدیک داشت، در سفر به قم روزها در خانه امام منزل می‌کرد، و تا پایان مورد احترام امام بود - می‌گفت: خرقانی «اصلاً سید نبود»^{۱۳۴} و **عین‌السلطنه**، که یادداشت‌های روزانه‌اش در ده مجلد و بیش از ۸۰۰۰ صفحه از منابع مهم تاریخ معاصر ایران است، او را «بابی» می‌دانست:

«این سید اسدالله اهل شزند همسایه کشمرز قزوین ماست. خدا عالم است، من در جوانی که سید [اسدالله خرقانی] هم جوان و طهران بود شنیده‌ام بابی است»^{۱۳۵}

منظور **عین‌السلطنه** از «بابی» می‌تواند «بهائی» نیز باشد زیرا او در یادداشت‌هایش میان «بایان» و «بهائیان» تفاوتی قائل نیست. قرینه دیگر بر «بابی» یا «بهائی» بودن خرقانی ارتباطات بسیار نزدیک او با بایان و بهائیان، از جمله موقرال‌دوله، است؛ و مهم‌تر از آن نامه شیخ عبدالله مازندرانی، از مراجع ثلاث و از رهبران انقلاب مشروطه.

پس از تاراج انقلاب مشروطه توسط عوامل استعمار بریتانیا و سیطره آنان بر حکومت ایران، آیت‌الله‌العظمی مازندرانی در نامه مورخ ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به حاج محمدعلی بادامچی، از تجار مشروطه‌خواه تبریز، از تحركات «انجمن سرّی» در میان طلاب نجف سخن گفت و حضور بهائیان در آن:

«... چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظله و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن

۱۳۴. گزارش مورخ ۲۲ تیر ۱۳۵۴ ساواک، شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳، ص ۳۵۴.

۱۳۵. قهرمان میرزا سالور، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۹، ج ۹، صص ۶۸۰۷-۶۸۰۸.

سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سری مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا آرامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه [ای] که در نجف اشرف و غیره دارند رأی در آمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند... مکاتیبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم... و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف الله تعالی هذالغمه عن الملّه. السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. الاحقر عبدالله المازندرانی.^{۱۳۶}

این «شعبه انجمن سری» در نجف اشرف و سایر بلاد عتبات را، که «بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند»، خرقانی ایجاد کرد و تا زمان استقرار در بوشهر اداره نمود.

یحیی دولت‌آبادی، که خود از سران فرقه بابی ازلی بود، در حوالی سال ۱۲۹۹ ق. در مدرسه شیخ هادی نجم‌آبادی درسنگلج تحصیل می‌کرد و با خرقانی، که او نیز از شاگردان نجم‌آبادی بود، بیش از دیگر طلاب انس داشت.^{۱۳۷} این شیخ هادی نجم‌آبادی به بابی‌گری شهرت داشت و خاندان نجم‌آبادی سران فرقه ازلی به‌شمار می‌روند. به گزارش سناتور مهدی ملک‌زاده، پسر حاج نصرالله بهشتی واعظ (ملک‌التکلمین)، که پدر و پسر بابی ازلی بودند،^{۱۳۸} خرقانی در جلسه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ ق. در خانه میرزا سلیمان خان

۱۳۶. حیل‌المتین، کلکته، سال هیجدهم، شماره ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸/۳ اکتبر ۱۹۱۰، صص ۲۰-۲۱.

۱۳۷. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران: انتشارات عطار و فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۹.

۱۳۸. ملک‌التکلمین مدتی با بهائیان اصفهان بود و بعد ازلی شد و به این دلیل مورد بغض عباس

می‌کده شرکت داشت^{۱۳۹} و یکی از نه نفری بود که به عنوان اعضای «کمیته انقلاب» انتخاب شدند.^{۱۴۰} کمیته فوق، که اردشیر ریپورتر، مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا گرداننده واقعی آن بود، خرقانی را، «که سال‌ها در نجف گذرانده بود و به مقام اجتهاد نائل شده و در میان روحانیون حوزه علمیه و طلاب نجف احترام به‌سزایی داشت و از علوم جدید به‌ بهره‌مند بود و از سیاست جهان و فلسفه نوین اطلاع کامل داشت» مأمور کرد برای فعالیت به عتبات برود. «سید اسدالله خرقانی بدون فوت وقت رهسپار عتبات گشت»^{۱۴۱}.

بدینسان، از حوالی ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ تا اوائل ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق. خرقانی به عنوان نماینده مخفی «انجمن سرّی»، همان شبکه‌ای که آیت‌الله‌العظمی مازندرانی در اواخر عمر بدان اشاره کرده، در نجف حضور داشت. او نه تنها در نجف انجمنی مخفی به‌نام «مجمع طلاب روشنفکر نجف» ایجاد کرد، که اعضای آن «به افکار نوین آشنا و فریفته شده بودند»^{۱۴۲}، بلکه به یکی از اعضای متنفذ بیت آخوند خراسانی، مرجع بزرگ زمان و رهبر انقلاب مشروطه، نیز بدل شد. نفوذ خرقانی در بیت آخوند خراسانی تا بدان‌جا بود که می‌توان او را گرداننده اصلی بیت آخوند به‌شمار آورد. در آن زمان آیت‌الله نائینی جوان محرّر (منشی) آخوند خراسانی بود و خرقانی حتی نسبت به او نیز از نفوذ بیش‌تر برخوردار بود.

ناظم‌الاسلام کرمانی، که بابتی است، در زمان نگارش کتابش می‌نویسد: «آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره آقای خراسانی و از بزرگان است...»^{۱۴۳} محمد مهدی شریف کاشانی،^{۱۴۴} که او نیز بابتی است، در کتابش می‌نویسد: «آقای آقا سید اسدالله خرقانی

←

افندی قرار گرفت.

۱۳۹. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۹.

۱۴۰. همان مأخذ، ص ۲۴۳.

۱۴۱. همان مأخذ، ص ۲۴۵.

۱۴۲. همان مأخذ، ص ۳۷۵.

۱۴۳. ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ص ۷۹.

۱۴۴. محمد مهدی شریف کاشانی از خاندان نراقی کاشان است. پدر بزرگش، آخوند ملا محمد جعفر نراقی کاشانی، از شاگردان شیخ محمدحسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری بود که ابتدا شیخی و سپس بابتی شد. عمویش، میرزا حسین، در هندوستان به خدمت حکومت هند بریتانیا درآمد و به دلیل خدماتش «شوالیه حمام» شد و لقب «سیر» گرفت. سیر حاجی میرزا حسین شریف کاشانی

←

که از جمله علمای سیاسی و جامع معقول [و] منقول است [و] حالا در نجف هستند به آقا نورالدین پسر خود نوشته‌اند...» و سپس نامه خرقانی به پسرش را نقل می‌کند. لحن خرقانی بسیار از بالا و تحکم‌آمیز است گویی از موضع آخوند خراسانی سخن می‌گوید یا خود از علمای طراز اول نجف است. از مقاصد توطئه‌آمیز محمدعلی شاه سخن می‌گوید که گویا قصد دارد مجلس ایران را به دومی روسیه بدل کند؛ و در پایان می‌نویسد: «اگر این فقره صدق داشته باشد، زودتر اطلاع بدهید که آن چه تکلیف است عمل شود.»^{۱۴۵}

خرقانی از طریق شبکه‌ای که در نجف تنیده بود نفوذی قابل توجه در میان طلاب جوان، حتی در بیت آخوند، داشت و از طریق اعتمادی که در نزد آخوند خراسانی کسب کرده بود، اقتدار فراوان. در این زمینه اسناد متعدد موجود است. بسیاری از تلگراف‌ها و نامه‌های منسوب به آخوند خراسانی و سایر مراجع ثلاث علیه شیخ فضل‌الله نوری از جعلیات خرقانی است.^{۱۴۶} در این باره بعدها، اگر عمری بود، در رساله مستقلى که درباره زندگی خرقانی منتشر می‌کنم، سخن خواهم گفت.

معهدا، خرقانی این موقعیت برجسته را رها کرد؛ در ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق.، هم‌زمان با اشغال بوشهر، به همراه میرزا احمد خان دریاییگی، حاکم بنادر، از نجف به بوشهر رفت و تا محرم ۱۳۲۸ ق. در جنوب ایران ماندگار شد.

یکی از نخستین اقدامات او و دریاییگی و موقرالذوله، کنسول انگلیس در بوشهر، حبس و تبعید سید مرتضی اهرمی (علم‌الهدی)، روحانی مجاهد و از شاگردان آخوند خراسانی،

←

در مصر با تعیین زندگی کرد و در آنجا مرد.

۱۴۵. محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات و اتفاقیه در روزگار (تاریخ مشروطه)، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۴۶. مثلاً، این تلگراف جعلی منسوب به مراجع ثلاث، که در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ در تهران منتشر شد: «... نوری چون مغل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است. محمدحسین نجل میرزا خلیل، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی.» یا این تلگراف که با امضای مراجع ثلاث در ۴ ذیحجه ۱۳۲۵ در تهران منتشر شد: «رفع اغتشاش داخله و تبعید نوری عاجلاً اعلام.» یا این تلگراف که در ۱۲ صفر ۱۳۲۶ منتشر شد: «طهران، حجت‌الاسلام بهبهانی. شیخ فضل‌الله نوری مفسد، متابعتش حرام. ابعادش به خراسان به جمیع مسلمین واجب بدون مفسده. محمدحسین خلیل، محمد کاظم الخراسانی، عبدالله المازندرانی.» تمامی این جعلیات متعلق به دوران حضور خرقانی در نجف است.

به نجف (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) بود. در این زمان، خرقانی دیگر نیازی نمی‌دید که چهره خود را پنهان کند بلکه عملاً از موضع اقتدارآمیز حامی بریتانیا سخن می‌گفت. اندکی پس از استقرار او در بوشهر، پسرش، سید نورالدین خرقانی، بدون ذکر نام نویسنده، در روزنامه *حبل‌المتین*، چاپ تهران، مقاله معروف «اذا فسد العالم فسد العالم» را منتشر کرد. این مقاله در روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷، همان روزی که شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته شد، انتشار یافت.^{۱۴۷}

آن الزامی که سبب شد خرقانی موقع مهم خود را در بیت آخوند خراسانی و شبکه عوامل خویش را در نجف رها کند، در بوشهر، در کنار موقرالذوله، رهبر بهائیان و کنسول انگلیس، مستقر شود و چهره تا دیروز پنهانش را آشکار نماید، اقتدار سیاسی و نظامی سید عبدالحسین لاری بود که به سرعت گسترش می‌یافت.

گفتیم که سید لاری در ذیحجه ۱۳۲۶ ق. بیست هزار قشون مسلح در اختیار داشت و از نفوذ فراوان در میان ده‌ها هزار نفر عشایر و غیرعشایر مسلح جنوب برخوردار بود. و گفتیم که این قدرت نظامی مجتهد لاری را در مقامی فراتر از سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی، فاتحان تهران، قرار می‌داد^{۱۴۸} که هر یک به‌نحوی تحت نفوذ عوامل استعمار بریتانیا بودند. این نیروی مقتدر ضد انگلیسی، که تمامی بنادر جنوب، از جمله بوشهر و بندرعباس، را تحت امر خود درآورده و در آستانه ورود به شیراز بود، بزرگ‌ترین تهدید برای استعمار بریتانیا به‌شمار می‌رفت. الزام فوق‌حضور خرقانی و موقرالذوله را در بوشهر ضرور ساخت. بدینسان، توطئه‌های گسترده علیه مجتهد لاری و حامیانش در میان عشایر جنوب آغاز شد. آن نیروی اصلی نظامی و سیاسی که کارکرد مقابله با مجتهد لاری را به عهده گرفت خاندان قوام‌الملک بود که از خدمات شبکه‌های مخفی بهائیان تحت امر موقرالذوله برخوردار بود. راز تعلق محمدرضا خان قوام‌الملک (مقتول در ۱۳۲۵ ق.) به جبهه محمدعلی شاه، به‌رغم پیوند دیرین و ژرف خاندان قوام شیرازی با استعمار بریتانیا، که مایه سردرگمی مورخین شده، همین ضرورت مقابله با نفوذ بلامعارض مجتهد لاری، و عشایر ضد انگلیسی پیرو مجتهد لاری، است.

۱۴۷. *حبل‌المتین*، چاپ تهران، سال سوم، شماره ۶، ۱۳ رجب ۱۳۲۷.

متن کامل این مقاله در تاریخ مشروطیت ملک‌زاده، ج ۵، صص ۱۲۸۹-۱۲۹۲ تجدید چاپ شده است.

۱۴۸. همین کتاب، ص ۴۶۰.



سید اسدالله مجتهد خرقانی
مأمور «انجمن سری» در بیت آیت‌الله‌العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه)
برای سرکوب نهضت مجتهد لاری در جنوب ایران مستقر شد.

رساله
 رُوحُ التَّمَدُّنِ وَ هَوِيَّةُ الْإِسْلَامِ
 (ایسلام چهل سال اول با دو مرکز اسی عالم)
 تألیف

مستطاب تحت الاسلام علامه العصر فرید الدجاسع لمعقول و مستقر
 السید بن قاسم السید محمد خا قانی و هیت افاضاً

جانب اول

(بصورت وزارت جندب سنا)

تألیف (محمدان)

محل فروش خیابان ناصر مرفش شمس الماره (کتابخانه)



Central Library

خاندان قوام شیرازی و یهودیان مخفی

هدف از این رساله، نگارش تاریخ مشروطه یا فارس نیست. هدف ترسیم سیر حوادثی است که بر میهن ما رفته و خاندان من نیز، به عنوان قطره‌ای از دریای ملت بزرگ ایران، در آن سهیم بوده. هدف نشان دادن تاریخ خونبار و پرفراز و نشیب این مرزوبوم به نوکیسه‌گان بی‌ریشه یا «مجهول‌النسبی» است که از طریق غارت این مردم نجیب، با ولعی سیری‌ناپذیر، چون متکدی گرسنه‌ای که ناگاه به سفره‌ای رنگین رسیده، «دستان تا چندی پیش تهی»^{۱۴۹} خود را انباشته می‌کنند. و عجیب است که اینان با بغض و قساوتی غریب برای من و امثال من نه تنها حق زندگی مادی معتدل، از طریق دسترنج و قلم خویش یا بهره بردن از ملکیت مشروع و قانونی در میراث آباء و اجدادی خود، بلکه حق حیات نیز قائل نیستند. اکنون، منشاء این قساوت و عداوت، که طی دو دهه اخیر بارها مرا از اوج به زیر کشیده، برایم روشن است. تا دیروز «فرضیه» بود، امروز «یقین» است.

سیر حوادث را به اجمال، تا آنجا که تصویر فوق را شفاف کند، پی می‌گیرم:

نفوذ رو به گسترش مجتهد لاری، و برخورداری او از حمایت مردم و عشایر جنوب ایران، به عنوان قدرتمندترین نیروی نظامی ضد استعمار بریتانیا، می‌توانست سرنوشت ایران را در دوران انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۹)، که به جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و آشفته‌گی‌های پس از آن پیوند خورد، دگرگون کند؛ همان‌گونه که گسترش نهضت جنگل و جنبش‌های کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان می‌توانست چنین دگرگونی را سبب شود. از اینرو، کانون‌های استعماری ذینفع در ایران و کارگزاران داخلی آن‌ها بیش‌ترین نیروی خود را مصروف به مهار و متلاشی کردن این جنبش‌ها کردند. درباره نهضت جنگل و نقش کانون‌های استعماری بر ضد آن، به‌ویژه نقش احسان‌الله خان دوستدار و میرزا کریم خان رشتی (خان‌اکبر) و شبکه نفوذی و تخریبی بهائی مؤثر در سرکوب نهضت جنگل، درباره کمیته مجازات و سرشت و پیوندهای گردانندگان (ابوالفتح‌زاده، منشی‌زاده و مشکات‌الممالک)، و سرانجام درباره سرنوشت شومی که با کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ و برکشیدن سلطنت پهلوی (آذر ۱۳۰۴ / دسامبر ۱۹۲۵) بر ایران تحمیل شد در آثار خود سخن گفته‌ام. در اینجا از آن نیروهای سخن

۱۴۹. پیام مقام معظم رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای، به جنبش دانشجویی، ۶ آبان ۱۳۸۱.

می‌گویم که کارکرد سرکوب یا مهار کردن نهضت سید لاری را به عهده داشتند. گفتم که این نیروها مثلی را تشکیل دادند که یک ضلع آن موقرالذوله و شبکه نفوذی و تخریبی تحت امرش بود، ضلع دیگر سید اسدالله خرقانی، و ضلع سوم خاندان قوام شیرازی.

خاندان قوام شیرازی شاخه‌ای از خاندان هاشمیه (منسوب به «هاشم») است که به دلیل گستردگی آن در منابع دوره قاجار «سلسله هاشمیه» یا «طایفه هاشمیه» خوانده می‌شوند. این خاندان به عنوان یکی از مقتدرترین و ثروتمندترین خاندان‌های حکومتگر ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی شناخته می‌شود. نیای طایفه هاشمیه فردی به نام **ملا آشر یهودی** است که از قزوین به شیراز مهاجرت کرد، نام خود را به **حاج هاشم** تغییر داد، به تدریج برکشیده شد و کدخدایی محله‌ای از محلات **حیدری‌خانه**^{۱۵۰} شیراز و سپس کدخدایی کل محلات فوق را به دست گرفت.

حاج هاشم جدیدالاسلام شش پسر داشت. این پسران، و دختران او، بنیانگذاران طایفه‌ای بزرگ شدند که تدوین تبارنامه ایشان پژوهشی سنگین و برای شناخت برخی رازهای تاریخ معاصر و شاید امروز ایران بسیار ضرور است.^{۱۵۱}

سومین پسر او، ابراهیم، برجسته‌ترین شان بود. ابراهیم به تدریج اهمیتی یافت و در زمره نزدیکان میرزا محمد، کلانتر شیراز، جای گرفت. در سال ۱۲۰۰ ق. / ۱۷۸۵ م.، در پی وفات میرزا محمد کلانتر،^{۱۵۲} **جعفر خان زند** او را به عنوان کلانتر شیراز منصوب کرد.^{۱۵۳} در

۱۵۰. شهر شیراز به یازده محله تقسیم می‌شد: به پنج محله اسحاق بیگ، بازار مرغ، بالا کفت، درب شاهزاده و میدان شاه محلات حیدری‌خانه می‌گفتند و پنج محله درب مسجد، سرباغ، سردزک، سنگ سیاه و لب آب را محلات نعمتی‌خانه. محله یازدهم محله کلیمیان بود.

۱۵۱. برای آشنایی ابتدایی با بازماندگان کثیر و متنفذ ملا آشر بنگرید به: فسایی، همان مأخذ، ج ۲، صص ۹۶۰-۹۷۰؛ من در کتاب حاضر کوشیدم شاخه‌های این خاندان را معرفی کنم. تبارنامه و تاریخ این خاندان، و نقش ایشان در تحولات معاصر ایران، به کتابی مستقل نیازمند است.

۱۵۲. میرزا محمد کلانتر (۱۱۳۲-۱۲۰۰ ق.). پسر میرزا ابوالقاسم شریفی حسنی و خواهرزاده میرزا محمدحسین شریفی حسنی، ملقب به «صاحب اختیار»، است که پس از مرگ پدر میرزا محمد کفالت او را به عهده گرفت. بزرگ این خاندان امیر سید شریف حسنی شیرازی است که در سال ۹۱۵ ق. صدراعظم شاه اسماعیل اول صفوی شد و در جنگ چالدران (۲ رجب ۹۲۰ ق. / ۲۳ اوت ۱۵۱۴ م.) به قتل رسید. در روز جمعه ۱۳ صفر ۱۱۶۸ ق. کریم خان زند وارد قلعه شیراز شد. دو روز پیش میرزا محمدحسین صاحب اختیار فارس در گذشته بود و لذا کریم خان وکیل‌الرعا یا میرزا محمد

زمان سلطنت لطفعلی خان زند، کار ابراهیم، که اینک «حاجی ابراهیم کلانتر» خوانده می‌شد، بالا گرفت تا بدان‌جا که در غیاب خان زند حکومت می‌کرد. در سال ۱۲۰۶ ق. / ۱۷۹۱ م.، در زمان لشکرکشی لطفعلی خان زند به اصفهان، حاج ابراهیم کلانتر به کودتا دست زد. او، به تعبیر آقا محمدخان قاجار، «به مدد مثنی بازاری و کاسبکار» شهر شیراز را تصرف کرد^{۱۵۴} و با دسیسه‌های پیچیده، از جمله خلع سلاح ایلات فارس که مدافع لطفعلی خان زند بودند، نقشی مهم و تعیین‌کننده در صعود خاندان قجر به سلطنت ایفا نمود.^{۱۵۵}

آقا محمدخان قاجار به پاس نقش حاج ابراهیم کلانتر در صعود او به سلطنت به وی لقب «خانی» اعطا کرد و او را در مقام بیگلربیگی فارس منصوب نمود. دو سال بعد، در آغاز سال ۱۲۰۹ ق. / ۱۷۹۴ م. ابراهیم خان به «اعتمادالدوله» ملقب شد و در مسند وزارت بنیانگذار سلطنت قجر جای گرفت. ابراهیم خان اعتمادالدوله چهار سال در خدمت آقا محمدخان قاجار و سپس قریب به چهار سال صدراعظم مقتدر فتحعلی شاه بود. او در این هفت سال نردوم حکومت ایران بود و و بسیاری از مناصب عالی حکومتی را در میان اعضای خانواده و وابستگان خود تقسیم نمود.^{۱۵۶}

بدینسان، در سال‌های سرنوشت‌ساز صعود و اقتدار ناپلئون بناپارت در غرب و ستیز تیپو سلطان و زمان شاه افغان با استعمار بریتانیا در شرق، زمام امور ایران در دست ابراهیم خان اعتمادالدوله و سایر اعضای خاندان قوام شیرازی قرار گرفت.^{۱۵۷}

یهودی بودن ملا هاشم فوق‌الذکر، نیای خاندان هاشمیه، در منابع متعدد ایرانی و خارجی به کرات ذکر شده است. به چند نمونه استناد می‌کنم:

میرزا عبدالکریم شیرازی در ذیل تاریخ گیتی گشا او را «حاجی هاشم یهودی‌الاصل جدیدالاسلام» خوانده و حاج ابراهیم کلانتر را به دلیل خیانت به شاه جوان و دلاور زند

←

را به عنوان کلانتر شیراز منصوب کرد.

۱۵۳. فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۶۳۴.

۱۵۴. همان مأخذ، ص ۶۵۴.

۱۵۵. همان مأخذ، صص ۶۴۵-۶۵۴.

156. Picot, *ibid*, p. 77.

۱۵۷. بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۲، صص ۴۰۸-۴۴۴.

«حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت» و واجد «شرارت ذاتی و خباثت جبلی» خوانده است:

«عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت به اندک غفلتی به دست حرامزاده لولی حسب یهودی‌نسبی می‌دهند که با ولی‌نعمت خود این گونه رفتار نماید... حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی‌الاصل جدیدالاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی‌ستان، وکیل، در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله‌ای از محلات حیدری‌خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران‌مآب بیگلربیگی نظر به صدور بعضی خدمات جزوی کدخدایی کل حیدری‌خانه به او تفویض یافته... آن یهودی‌زاده نمک به حرام... دست تصرف آن شهریار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه، و شیرازه دولت چهل ساله زند را پریشان و تباہ ساخته، لوای خودرأیی در عرصه آن مملکت افراخته...»^{۱۵۸}

حاج میرزا آقاسی را میرزا ابوالحسن خان ایلچی نسیروزی،^{۱۵۹} خواهرزاده و داماد حاج

۱۵۸. میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، تهران: اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، صص ۳۳۹-۳۴۳.

۱۵۹. میرزا ابوالحسن خان ایلچی از اولین ماسون‌های ایرانی است. او در سال‌های ۱۸۰۹-۱۸۱۰، به مدت نه ماه، سفیر ایران در لندن بود و در ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰ فراماسون شد و بلافاصله به عنوانین شامخ ماسونی، «استاد اعظم پیشین» و «استاد اعظم منطقه‌ای» ایران، دست یافت. او در این دوران با خاندان‌های زرسالار بریتانیا، روچیلدها و گلداسمیدها، رابطه نزدیک داشت و دو بار در کاخ باشکوه گلداسمیدها میهمان ایشان شد. در بازگشت به ایران فتحعلی شاه به او لقب «خانی» داد. ابوالحسن خان بار دیگر در سال‌های ۱۲۳۴-۱۲۳۵ ق. / ۱۸۱۹-۱۸۲۰ م. به عنوان سفیر فتحعلی شاه در انگلستان بود و سپس در سال ۱۲۳۹ ق. / ۱۸۲۳ م. وزیر امور خارجه ایران شد و تا زمان مرگ فتحعلی شاه (۱۲۵۰ ق. / ۱۸۳۴ م.) در این سمت بود. در این دوران جنگ دوم ایران و روسیه رخ داد و به معاهده ترکمن‌چای (۵ شعبان ۱۲۴۳ ق. / ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م.) انجامید. قتل آلکساندر گریبایدوف، شاعر و نماینده‌نویس نامدار روسیه و وزیر مختار این کشور در ایران (۳ شعبان ۱۲۴۴ ق. / ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹ م.)، نیز در زمان وزارت ابوالحسن خان شیرازی رخ داد. ابوالحسن خان شیرازی، چون حاجی میرزا آقاسی ایلوئی، از مخالفان سرسخت میرزا ابوالقاسم خان قائم‌مقام فراهانی، وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه و اولین صدراعظم محمدشاه قاجار، بود و در زمان صدارت قائم‌مقام از صحنه قدرت برکنار شد. در این دوران، او از اعضای گروه توطئه‌گری بود که به دسیسه علیه قائم‌مقام اشتغال داشتند. پس از قتل قائم‌مقام (۳۰ صفر ۱۲۵۱ ق. / ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ م.)، در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی بار دیگر به قدرت رسید و در سال ۱۲۵۴ ق. / ۱۸۳۸ م. برای دومین بار

ابراهیم کلانتر شیرازی، و حاج حیدرعلی خان شیروازی،^{۱۶۰} برادرزاده حاج ابراهیم کلانتر، در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه برکشیدند. بعدها، همین کانون نقش مهمی در صعود حاج میرزا آقاسی به صدارت محمد شاه ایفا کرد. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، دولتمرد و وزیر نامدار عصر قاجار (مقتول در ۳۰ صفر ۱۲۵۱ ق.)، به این دلیل حیدرعلی خان را «جهود بدقدم» خوانده و او و حاج میرزا آقاسی را چنین هجو کرده است:

از آن دم کاین جهود بدقدم را بسط ید دادی
 تو را زحمت پیاپی، درد و محنت دم به دم باشد
 سپید نر که داری با سیاه ماده سودا کن
 که باجی خوشقدم بهتر ز حاجی بدقدم باشد.^{۱۶۱}

قائم‌مقام در توصیف زهدفروشی حاج میرزا آقاسی چنین سروده است:

زاهد چه بلایی تو که این رشته تسبیح
 از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد

←

وزیر امور خارجه ایران شد. او تا زمان مرگ (۱۲۶۲ق. / ۱۸۴۵م.) در این سمت بود. از سفرنامه لندن میرزا ابوالحسن خان شیرازی نسخه‌ای در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و نسخه دیگر در کتابخانه بریتانیا موجود است. متن چاپ شده این سفرنامه بر مبنای نسخه کتابخانه مجلس است. به‌نوشته حسن جوادی (ایرانیکا، ج ۱، ص ۳۰۹)، محقق ایرانی ساکن آمریکا، نسخه سومی از این سفرنامه موجود است که مفصل‌تر از دو نسخه فوق و در اختیار خاندان ابوالحسن خان شیرازی، ساکن تهران، است.

۱۶۰. حاج حیدرعلی خان شیرازی پسر محمدعلی خان جدیدالاسلام پسر پنجم حاج هاشم (ملا آشر) و برادرزاده حاج ابراهیم خان کلانتر است. وی مهربار عباس میرزا بود و از دشمنان قائم‌مقام. قائم‌مقام در دیوان اشعارش چند جا او را «جهود» نامیده است. در سال ۱۲۳۶ ق. به دربار محمدعلی پاشا، خدیو مصر، مأمور شد. در راه دستگیر و به استانبول اعزام شد و به دستور دولت عثمانی به قتل رسید. سفر حیدرعلی خان مصادف است با لشکرکشی ابراهیم پاشا، پسر محمدعلی پاشا، علیه دولت عثمانی. (بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۳، صص ۸۰-۸۱) نقش حیدرعلی خان در دسیسه‌های کانون‌های استعماری بریتانیا به سود محمدعلی پاشا و علیه حکومت عثمانی و علت دستگیری و قتل او نیاز به تحقیق دارد.

۱۶۱. حسین سعادت نوری، «حاج میرزا آقاسی»، یغما، سال شانزدهم، شماره ششم، شهریور ۱۳۴۲، ص ۲۴۹. باجی خوش قدم کنیز عباس میرزا بود.

خلق ار همه دنبال تو افتند عجب نیست
یک گله ندیدم که ز سلاح گریزد

دکتر یاکوب پولاک، که به خاندان زرسالار یهودی پولاک^{۱۶۲} تعلق دارد و در دهه ۱۸۵۰ از شیراز دیدن کرده، می‌نویسد:

«در شیراز رویهم رفته وضع یهودیان نظم و نسقی دارد زیرا آنان از حمایت خانواده متنفذ حاجی قوام برخوردارند. جد اعلاى حاجى قوام خود یهودى بود.»^{۱۶۳}

کلنل هنری فیلیپ پیکات، وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران، در گزارش دسامبر ۱۸۹۷ خود درباره خاندان‌ها و رجال ایران، از خاندان قوام شیرازی با نام «خاندان هاشمیه» یاد می‌کند و می‌نویسد: «نام این خانواده از بنیانگذار آن، حاجی هاشم، گرفته شده که به گفته برخی یهودی جدیدالاسلام بود.»^{۱۶۴}
حاج محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، منشی ناصرالدین شاه که او نیز قطعاً فرد مطلعی است، می‌نویسد:

«در نسب حاجی ابراهیم خان بن هاشم، معمرین اهل شیراز که مقارن همان زمان بوده‌اند، سخنانی می‌گویند و متفقاً در میان آنها چنین معروف است که اینها جدیدان اسلام قزوین بوده، از آنجا مهاجرت کرده به شیراز آمده‌اند.»^{۱۶۵}

مخبرالسلطنه هدایت، که مدتی والی فارس بود و فردی مطلع، می‌نویسد:

«حاج محمدابراهیم خان اعتمادالدوله که جدش از جدیدالاسلام‌های قزوین بوده...»^{۱۶۶}

حبیب لوی، نویسنده تاریخ سه جلدی یهودیان ایران از سران جامعه یهودی ایران در

۱۶۲. برای آشنایی با خاندان پولاک بنگرید به: شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۴.
۱۶۳. یاکوب ادوارد پولاک، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۹.

164. Picot, *ibid*, p. 76.

۱۶۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *صدرالتواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: چاپ دوم، روزبهان، ۱۳۵۷، ص ۱۸.
۱۶۶. حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات*، تهران: انتشارات زوار، چاپ ششم، ۱۳۸۵، ص ۲۴.

دوران پهلوی و فردی کاملاً مطلع است. لوی می‌نویسد:

«حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم یا آشُر یهودی، و پدر یا جدش به دین اسلام گرویده بود.»

حبیب لوی، که کتاب خود را در اوج اقتدار سلطنت پهلوی نگاشته؛ در زمانی که به کتمان و پرده‌پوشی، مگر در مواقع ضرور، مانند امروز نیاز نبود، معترضان می‌نویسد:

«معمولاً در اغلب کشورهای جهان رسم چنان بوده و حتی تا امروز هم چنین است که اگر مردی بزرگ از یهودیان خدمات برجسته‌ای به کشور خود یا به بشریت نمود وی را یهودی نخوانند. مثلاً، انشتین، دانشمند معروف، را آلمانی‌ها آلمانی می‌گفتند و کاشف پنی‌سیلین را انگلیس‌ها دکتر فلمینگ انگلیسی می‌نامیدند. اما اگر همین اشخاص عملی برخلاف انسانیت یا منافع کشور آلمان یا انگلیس انجام می‌دادند بلافاصله یهودی خوانده می‌شدند... از موقعی که فتحعلی شاه... از قدرت حاجی ابراهیم ترسید [و] او و عده کثیری از افراد خانواده‌اش را به قتل رسانید، از آن موقع حاجی ابراهیم به قول نویسنده تاریخ زندیه و حتی قاجاریه، که سلطنت آن‌ها مدیون او بود، حاجی ابراهیم پست فطرت شد که هیچ، یهودی نسب و یکی از اشرار جدیدالاسلام هم گردید.»^{۱۶۷}

به‌نوشته حبیب لوی، ملا آقابابا، خاخام بزرگ یهودیان تهران در زمان فتحعلی شاه، «فرزند ملا رحیم [ملامد] از اهل شیراز است و از همان فامیل حاجی ابراهیم کلاتر شیرازی است که آغا محمد قاجار را به سلطنت ایران رسانید. مشارالیه هم سمت ذبح‌کننده داشت و هم ملای روحانی بود.»^{۱۶۸}

خاندان ملامد از خاندان‌های سرشناس الیگارشسی یهودی است که شاخه‌ای از آن ریاست جامعه یهودی شیراز را به دست داشت. تبار این خاندان به خاخام مه‌یر ملامد، منشی ایزابل ملکه کاستیل، می‌رسد. ایزابل هموست که در سال ۱۴۹۲ کریستف کلمب را راهی دریاهای کرد؛ همان سفری که به «کشف» قاره آمریکا انجامید. مه‌یر ملامد منشی ایزابل بود. او در سال ۱۴۹۲ به‌ظاهر مسیحی شد و نام مسیحی «فرناندو پرز کورونل» را برگزید و به جای پدرزن سالخورده‌اش، آبراهام سنثور، عضو شورای سلطنتی و خزانه‌دار کل کاستیل و آراگون شد. بر

۱۶۷. حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، تهران: کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۴۹۶.

۱۶۸. همان مأخذ، ص ۵۶۹.

اساس این نوشته حبیب لوی، خاندان قوام شیرازی باید شاخه‌ای از خاندان کهن ملامد باشد. این مسئله حائز اهمیت تاریخی فراوان است و خاندان قوام شیرازی را در رده خاندان‌های اصلی گرداننده شبکه جهانی زرسالاری یهودی جای می‌دهد. درباره خاندان ملامد در زرسالاران سخن گفته‌ام.

ملا آقابابا نیز به خویشاوندش، ملا آتسر، نیای خاندان هاشمیه، تأسی کرد و در سال ۱۲۳۷ ق. / ۱۸۲۲ م. مسلمان شد و «محمد رضا جدیدالاسلام» نام گرفت. «مسلمان شدن» خاخام بزرگ یهودیان تهران حادثه کم‌اهمیتی نبود و باید کاملاً موجه می‌نمود. لذا، ملا آقابابا کتابی به عبری در ردّ دین یهود و اثبات اسلام نوشت. این کتاب را، در زمان ناصرالدین شاه، دو یهودی جدیدالاسلام دیگر، آخوند ملا محمدعلی کاشانی ساکن تهران، معروف به ملا آقاجانی، و آقا محمدجعفر جدیدالاسلام، برادرزاده ملا آقابابا، به فارسی ترجمه^{۱۶۹} و با نام *منقول الرضائی باقامه الشهود فی رد الیهود* به صورت چاپ سنگی منتشر کردند. این کتاب به «منقول رضایی» معروف است. محمد رضا جدیدالاسلام در آغاز کتاب فوق می‌نویسد:



۱۶۹. منقول الرضائی باقامه الشهود فی رد الیهود، ص ۴.

«و بعد چنین گوید... محمدرضای جدیدالاسلام ساکن دارالخلافه طهران که... کمترین حقیر فقیر از سلسله علماء بنی اسرائیل بودم و در میان ایشان از افاضل و اعیان بودم و همگی علمای بیت المقدس و ارباب فهم آن طایفه به فضل و تتبع من معترف بودند و در تمام ایام عمر مشغول به تحصیل علوم و مطالعه کتاب کتب سماوی و در مقام و متابعت رسوم انبیاء سلف و علمای خلف بودم...»^{۱۷۰}

به همراه ملا آقا بابا رؤسای هشتاد خانواده یهودی به اسلام گرویدند.^{۱۷۱} بدینسان، گروهی جدید به الیگارشسی مالی دوران قاجاریه افزوده شد. اینان، تا به امروز در زمره خاندان‌های متمول درجه اول ایران جای دارند. برخی از خاندان‌های یهودی که به همراه ملا آقابابا مسلمان شدند عبارتند از: مظفریان، ساعتچیان، زمردیان و جواهریان.

در سال ۱۲۵۵ق. / ۱۸۳۹ م، ماجرای مشابهی، ولی بسیار گسترده‌تر، در مشهد رخ داد: یهودیان مشهد، که تعداد ایشان در سال ۱۸۳۱ حدود دو هزار نفر گزارش شده، اندکی پس از تأسیس بنیاد ساسون در بوشهر و بمبئی و چهار یا پنج سال پیش از آغاز دعوت علی محمد باب، به طور دسته‌جمعی «مسلمان» شدند و کدخدای ایشان، به نام ملا مشیح، به «ملا مهدی» و خاخام ایشان، ملا بنیامین یزدی، به «ملا امین» تغییر نام داد.

گروش این یهودیان به اسلام واقعی نبود و اینان به‌طور پنهان یهودی ماندند. دائرةالمعارف یهود پدیده جدیدالاسلام‌های مشهد را ذیل مدخل «یهودیان مخفی» مطرح کرده^{۱۷۲} نه در مدخل «مرتدین یهودی».

در یهودیت، «مرتد» به یهودی اطلاق می‌شود که واقعاً از یهودیت روی گردانیده است. احکام مجازات «مرتد» در فقه تلمودی بسیار سنگین است. از این‌گونه «مرتدین» در میان یهودیان بوده‌اند مانند آبنر برغشی (سده چهاردهم میلادی) و اسپینوزا (سده هفدهم میلادی).

«یهودی مخفی» به یهودی اطلاق می‌شود که برای انجام مأموریت دینی - سیاسی یا از سر اجبار و تقیه به دین دیگر گرویده است مانند مارانوهای اسپانیا و پرتغال و دونمه‌های

۱۷۰. همان مأخذ، صص ۷-۸.

۱۷۱. تقی قوامی واعظ (قوام الشریعه)، منظومه ازهاق الباطل و تبیان الحقیقه، مؤسسه الهادی، ۱۳۷۴،

صص ۷-۹.

172. *Judaica*, 1971, vol. 5, p. 1146.

عثمانی، پیروان شابتای زوی (۱۶۲۶-۱۶۷۶)، و فرانکیست‌های اروپای شرقی و مرکزی، پیروان یعقوب فرانک (۱۷۲۶-۱۷۹۱)، و جدیدالاسلام‌های مشهد و برخی مناطق دیگر ایران.

آبراهام ناتان لوی، معروف به ناتان غزه‌ای (۱۶۴۳-۱۶۸۰)، «پسامبر» یهودی و میسر ظهور شابتای زوی به عنوان مسیح، اعلام مسلمانی از سوی شابتای زوی، بنیانگذار فرقه دونمه، را «انجام مأموریتی جدید» عنوان می‌کند با هدف «برافروختن اخگر مقدس در میان کفار» (مسلمانان). او می‌نویسد: شابتای «در حال انجام واپسین و دشوارترین بخش مأموریت خود است و آن تسخیر خلیفه [حکومت عثمانی] از درون است. او برای انجام این مأموریت مانند یک جاسوس عمل می‌کند که به درون سپاه دشمن اعزام شده. این مبارزه‌ای در درون سرزمین شیطان است.» بنابراین، مسلمان شدن شابتای به معنی ارتداد نیست بلکه بفرنج‌ترین چهره مأموریت مسیحایی اوست.^{۱۷۳} در *دائرةالمعارف یهود* مقاله‌ای مستقل به «یهودیان مخفی»^{۱۷۴} اختصاص دارد و مقاله مستقل دیگر به «مرتدین»^{۱۷۵} به عبارت دیگر، پدیده‌ای به نام «یهودیت مخفی» از نظر ایشان مقبول و رسمی است. به نوشته *دائرةالمعارف یهود*، جدیدالاسلام‌های مشهد به مثابه «یهودیان در لباس اسلام» به حیات خود ادامه دادند.^{۱۷۶} به نوشته والتر جوزف فیشل (۱۹۰۲-۱۹۷۳)، محقق برجسته یهودی، جدیدالاسلام‌های مشهد «همچنان مخفیانه به آئین یهود پایبند بوده و هستند»^{۱۷۷} فیصل این جمله را در سال ۱۹۴۹ م. / ۱۳۲۸ ش. نوشته است.

به عبارت دیگر، تا اوائل سلطنت محمدرضا شاه پهلوی جامعه یهودیان مخفی در مشهد هنوز حضور فعال داشت و اعضای آن در ظاهر مسلمان و در نهان یهودی بودند. این چه الزامی است که سبب شد این گروه یکصد و ده سال (۱۸۳۹-۱۹۴۹) همچنان در ظاهر «مسلمان» و در خفا «یهودی» باشند؟ آیا خاندان قوام شیرازی از جنس این جدیدالاسلام‌های مشهد، و از بنیانگذاران و رهبران این جریان در ایران، نبود؟ آیا در سایر شهرهای ایران، که دارای جمعیت

۱۷۳. بنگرید به: شهبازی، *زرسلاران*، ج ۲، صص ۳۴۴-۳۴۵.

174. Crypto Jews

175. Apostasy

176. *Judaica*, 1971, vol. 2, p. 211.

177. Walter Joseph Fischel, "Secret Jews of Persia. A Century-old Marrano community in Asia", *Commentary*, No.7, January 1949, pp. 28-33.

پر شمار یهودی بودند مانند تهران و اصفهان و شیراز و همدان و کاشان، چنین پدیده‌ای وجود نداشت؟ و آخرین و مهم‌ترین پرسش: در دهه‌های پسین این «یهودیان مخفی» چه شدند و چه کردند؟

منابع یهودی مایل‌اند پدیده «یهودیت مخفی» را به فشارها و تضییقات دینی علیه یهودیان نسبت دهند که ایشان را به «تقیه» مجبور می‌کرد. این دعوی به کلی نادرست است. مثلاً، در نمونه «یهودیان مخفی» مشهد می‌دانیم که «مسلمان» شدن ایشان در سال ۱۲۵۵ ق. / ۱۸۳۹ م. رخ داد یعنی در اوج قدرت حاج میرزا آقاسی صدراعظم که به کمک خاندان یهودی تبار قوام شیرازی برکشیده شد، به شدت با روحانیون مخالف بود و در راه حذف ایشان می‌کوشید. واقعه مشهد درست در همان سالی رخ داد که محمد شاه و حاج میرزا آقاسی به اصفهان لشکر کشیدند، شمار فراوانی از پیروان حجت‌الاسلام شفتی، مجتهد بزرگ اصفهان، را کشتند و شفتی را ذلیل و خانه‌نشین و دق مرگ کردند.^{۱۷۸} به‌نوشته ماشاءالله آجودانی، در دوره محمد شاه، به دلیل اقدامات حاج میرزا آقاسی، از نفوذ و اقتدار روحانیون «تا حدود زیادی کاسته شد»، ولی در دوره ناصری نه تنها اعاده شد بلکه گسترش یافت و رنگ و بوی سیاسی بیش‌تر گرفت.^{۱۷۹}

در دهه‌های بعد، برخی از کارکردهای این «یهودیان مخفی» را می‌شناسیم: به‌نوشته توماس تیمبرگ، گروهی از جدیدالاسلام‌های مشهد به سلک اهل تصوف درآمدند و به ترویج میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی به‌عنوان مرشد خود پرداختند.^{۱۸۰} جوزف ولف،^{۱۸۱} در سفر خود به ایران شاهد پیوند یهودیان مشهد با صوفیان است و

۱۷۸. بنگرید به: همین کتاب، زیرنویس صفحه ۴۶۱.

۱۷۹. ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی و پیش‌زمینه‌های نظریه ولایت فقیه، لندن: انتشارات فصل کتاب، ۱۳۶۷، ص ۸۷ (چاپ جدید: تهران، نشر اختران، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱).

180. Thomas A. Timberg [ed.], *Jews in India*, India: Vikas Publishing House, 1986, pp. 205. 229.

۱۸۱. جوزف ولف (۱۷۹۵-۱۸۶۲) به خاندان یهودی ولف تعلق داشت. من او را از تبار «کننت سن‌ژرمن»، مأمور اطلاعاتی و جادوگر و شیاد نامدار سده هیجدهم، دانسته‌ام. (زرسالاران، ج ۴، صص ۴۶۹-۴۷۵) جوزف ولف در جوانی مسیحی شد و میسیونر. از مأموران اطلاعاتی برجسته بریتانیا بود.

پیدایش گروهی از «صوفیان یهودی». این طریقت را در سال ۱۸۲۱ میلادی یک خاخام یهودی ساکن آسیای میانه به نام ملا محمدعلی اشکپوتی (عشق‌آبادی) ایجاد کرده بود. این «صوفیان یهودی» با «صوفیان مسلمان» رابطه نزدیک داشتند و با هم حشیش می‌کشیدند. این «صوفیان یهودی» پیامبری حضرت محمد (ص) را پذیرفته و به آئین اسلام نزدیک بودند. مرشدشان میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی بود. ترجمه قرآن به عبری را نیز در اختیار داشتند و مطالعه می‌کردند.^{۱۸۲}

این میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی (متوفی حوالی ۱۲۳۹ ق. / ۱۸۲۴ م.)، معروف به میرزای سکوت، نیز خود را از سادات جلوه می‌داد. به سبک صوفیان کهن، مدعی بود چون دیوانگان در شهرهای مختلف، نائین و کاشان و اصفهان و حلب و شام و عراق عرب و مکه، زیسته و آوارگی‌ها کشیده. برایش قصه‌ها بافتند. با این پیشینه در کسوت درویشان به شیراز آمد، در شیراز نشست و انزوا گزید. دوران اقتدار خاندان قوام‌الملک شیرازی در ایران و فارس است و شیادانی هستند که به امر حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله (صدراعظم) و پسران و خویشان میرزای سکوت را «بیر طریقت» کنند. خاندان نواب هم ساکن شیرازند و نواب‌های دیگر. بدینسان، گروهی از نامداران و شاعران شیراز سرسپرده آستان و مفتون کراماتش شدند و بزرگش کردند. سرسلسله این «میریدان مراد ساز» وصال شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ ق.)^{۱۸۳} و پسرش، وقار شیرازی (داماد خاندان نواب)، و حاج محمدحسین قزوینی، مرشد طریقت نعمت‌اللهی در شیراز، بودند؛ که با هم برای «سیر و سلوک» به باباکوهی می‌رفتند. همای شیرازی، پدر جلال‌الدین همایی - همان که خوب تبارنامه می‌ساخت، نیز از میریدان میرزای سکوت بود.^{۱۸۴}

←

طبق رویه یهودیان بریتانیا در آن عصر، که از طریق وصلت خود را به جامعه اشرافی بریتانیا وارد می‌کردند، با نوه ترشیده و زشت‌روی والپول، صدراعظم نامدار بریتانیا، ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سر هنری دراموند ولف است. دراموند ولف از نزدیک‌ترین دوستان لرد راندولف چرچیل، پدر سر وینستون چرچیل، و از کارگزاران لرد ناتانیل روچیلد بود. دوران سفارت او در ایران (۱۸۸۸-۱۸۹۱) دوران انعقاد قراردادهای بزرگ استعماری است.

182. Timberg, ibid, 205.

۱۸۳. وصال شش پسر داشت که هر یک بنیانگذار خاندانی شدند: احمد وقار، محمود حکیم، محمد داوری، ابوالقاسم فرهنگ، اسمعیل توحید، عبدالوهاب یزدانی.

۱۸۴. درباره نقش همای شیرازی، نیای جلال‌الدین همایی، و وصال شیرازی و پسرانش، به‌ویژه وقار،

←

«مقام سید بزرگوار در شیراز به جایی رسید که مردم هوشمند و بزرگان فارس و پاره‌ای از رجال ایران به دور شمع وجودش پروانه‌سان جمع شدند، اهل ظاهر حسد برده، نادانان را به آزار وی برانگیختند، آن جناب هم سکوت را بهترین گفتار و بالاترین دفاع برای خود می‌دانست، روزی به تحریک مفسدین غلغله در اهالی شهر پدید گشت... جمعیت که فرا رسید سرداران فساد به زاویه‌ای که او نشسته بود روی آوردند. هیمنه آن جناب یارائی گفتار به آن‌ها نداد... بعضی رفتند و برخی به معذرت برخاسته دست ارادت دادند... چندین بار این غائله پیش آمد و برخلاف مقصود نتیجه ظاهر شد. اخلاق ستوده آن بزرگوار و خوارق عادات را، با آن که خودش منکر بوده، به اندازه‌ای نگاشته‌اند که این نامه گنجایش نخواهد داشت...»^{۱۸۵}

گروهی دیگر از این جدیدالاسلامان یهودی نخستین پیروان و مبلغان علی محمد باب شدند. نقش آنان در پیدایش و گسترش بابی‌گری تا بدان حد بزرگ است که می‌توان با قطعیت توسعه سریع بابی‌گری را کار یهودیان مخفی دانست.

در رساله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» در این باره سخن گفته‌ام.^{۱۸۶} پژوهش من مفصل‌تر از این است که در زمان خود منتشر خواهد شد. در رساله فوق نوشتم:

«گسترش سریع و عجیب شبکه مخفی بابی‌ها در نهادهای حکومتی ایران در دوران قاجار بدون این بستر قبلی غیرقابل توضیح است. نقش سازمان‌های یهودی مخفی در پیدایش و گسترش فرقه‌های مشابه در عثمانی و اروپای شرقی و غربی، مانند روزنکروسی‌ها و دونمه‌ها و فرانکیست‌ها و فراماسون‌ها، مؤید این تحلیل است. بدیهی است مسلمانانی نیز به این موج پیوستند که بعضاً از خاندان‌های اصیل مسلمان بودند مانند قره‌العین...»

←

در ترویج طریقت میرزای سکوت در شیراز بنگرید به: همین کتاب، زیرنویس صص ۴۶۵، ۴۶۷.
 ۱۸۵. رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۳، صص ۱۶۷-۱۷۱.
 ۱۸۶. عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، سال هفتم، شماره ۲۷، پائیز ۱۳۸۲، صص ۷-۵۹.

علاوه بر علی محمد شیرازی، که اصل و نسب او به کلی مشکوک است، نمونه‌های متعدد از این گونه بابی‌های دارای منشأ به‌ظاهر مسلمان ولی مشکوک و نیز جدیدالاسلام‌های شناخته شده وجود دارند که به مروجین اولیه بابی‌گری و عامل اساسی در رشد و گسترش این فرقه بدل شدند. برای مثال می‌دانیم که بابی‌گری را یک یهودی جدیدالاسلام ساکن رشت، به نام میرزا ابراهیم جدید، به سیاهکل وارد کرد و نیز می‌دانیم اولین کسانی که در خراسان بابی شدند یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند. معروف‌ترین ایشان ملا عبدالخالق یزدی است که ابتدا در یزد اقامت داشت. او از علمای دین یهود بود و پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب مقرب شیخ احمد احساسی جای گرفت و احساسی هفت سال در خانه وی سکونت داشت. ملا عبدالخالق یزدی سپس به مشهد مهاجرت کرد، در صحن حضرت رضا (ع) جماعت و منبر و وعظ برقرار نمود و، به‌نوشته مهدی بامداد، به یکی از "علمای طراز اول مشهد" بدل شد. گوینو می‌نویسد: ملا عبدالخالق یزدی از شاگردان شیخ احمد احساسی بود... و از حیث مقام علمی و فضایل شهرت زیادی داشت و در انظار عامه احترام و اعتباری پیدا کرده بود.»

یهودیان جدیدالاسلام کاشان و همدان، به‌ویژه، در گسترش بابی‌گری و بهائی‌گری نقش برجسته داشتند. یک نمونه، خاندان حاجی لاله‌زار است:

تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی همدان از تبار حاجی لاله‌زار (العازار)، یهودی همدانی، هستند. او نیای دو هزار نفر یهودی، مسیحی و بهائی است. یکی از پسران او مسیو حائیم است که مسیحی شد. دیگری به نام دکتر موسی خان (حکیم موشه) نیز مسیحی شد. یکی از پسران دکتر موسی خان به نام حکیم هارون یهودی است. خانواده گرانفر، از نسل گوهری از نسل ابراهیم، یکی دیگر از پسران حاجی لاله‌زار، است. خانواده گرانفر، از نسل موشه پسر دیگر حاجی لاله‌زار، بهائی است. حاجی میرزا یوحنا پسر حافظ‌الصححه بهائی است. آقا یعقوب لاله‌زاری یهودی است. حاجی یهودا (حاجی شکرالله جاوید) بهائی است. حاجی میرزا اسحاق یهودی است. دکتر یوسف سراج بهائی است. حاجی میرزا طاهر، پدر دکتر نصرالله باهر، بهائی بود. حاجی سلیمان، پسر حاجی لاله‌زار، مسیحی بود. عزرا، پسر ارشد حاجی لاله‌زار یهودی، بود. او نیای خانواده‌های رسمی و کیمیابخش است. حکیم موشه پدر دکتر داوود یهودی بود. روبن پسر آقا عزرا نیز یهودی بود. او پدر نجات رابینسون است. حاجی العازار شوشنی یهودی بود. حاجی یهودا شوشنی یهودی بود. الیاهو پسر آقا حکیم و نوه حاجی لاله‌زار مسیحی بود. دکتر داوود پسر حکیم موشه مسیحی شد. یوسف مشهود بهائی بود. میرزا هارون لاله‌زاری یهودی بود. عطاءالله خان حافظی، پسر میرزا یوحنا، یهودی بود. نورالله احتشامی، پسر دکتر داوود مسیحی، بود.



حاجی لاله‌زار بن بنیامین و خاندانش (۱۹۰۵ م.)



حاج غلامحسین حکیم (یهودی جدیدالاسلام) و پسرانش (مشهد، ۱۹۰۰ م.).



«صوفیان یهودی»

پیروان میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی

استان فارس و شهر شیراز، به عنوان زادگاه اصلی بابی‌گری و به عنوان یکی از مراکز مهم یهودی - بهائی‌نشین ایران، نمی‌توانست از مشهد و کاشان و همدان فروتر باشد. طبق آمار آلیانس اسرائیلی،^{۱۸۷} در سال ۱۸۷۳ م. / ۱۲۸۹ ق.، یعنی در زمان قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ق. در ایران که منجر به مرگ یک سوم جمعیت ایران شد،^{۱۸۸} در ایران چهل هزار نفر یهودی می‌زیستند که سه هزار تن ایشان در شیراز بودند. آمار یهودیان سایر شهرها عبارت است از: تهران ۳۰۰۰ نفر، همدان ۳۰۰۰ نفر، اصفهان ۲۴۰۰ نفر، کاشان ۱۵۰۰ نفر، ارومیه ۱۲۰۰ نفر، کرمانشاه ۶۰۰ نفر.^{۱۸۹} در سال ۱۳۲۱ ق. / ۱۹۰۴ م.، در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و آغاز انقلاب مشروطیت، در شیراز پنج هزار نفر یهودی می‌زیستند که یک دهم جمعیت این شهر پنجاه هزار نفری را شامل می‌شدند. «محلّه تنگ و تاریک کلیمیان شیراز دربرگیرنده ۲۲۰ خانه بود و ده کنیسه و سه گرمابه.» در سایر شهرهای فارس نیز جمعیت قابل توجهی از یهودیان وجود داشت: جهرم ۵۰۰ نفر، زرقان ۳۰۰ نفر، لار ۲۵۰ نفر، کازرون ۱۸۰ نفر و فیروزآباد ۱۰۰ نفر.^{۱۹۰} نسبت ده درصدی یهودیان در کل جمعیت شهر شیراز حیرت‌انگیز است. قطعاً آمار یهودیان مخفی را نیز باید به این رقم افزود. به شهر وین، پایتخت اتریش، استناد می‌کنم: طبق تحقیق ورنر سومبارت، اقتصاددان نامدار آلمانی، در دهه ۱۸۴۰ میلادی حداقل ۱۲ هزار نفر یهودی مخفی در این شهر وجود داشت ولی در فهرست تجار وین تنها نام ۶۳ یهودی دیده می‌شد.^{۱۹۱}

۱۸۷. اولین سازمان جهانی رسمی یهودیان که در سال ۱۸۶۰ در پاریس تأسیس شد و در دهه‌های بعد نقش مهمی در ایجاد انسجام مجدد در جامعه جهانی پراکنده و از هم گسیخته یهودیان، به سود استعمار و الیگارش‌ی زرسالار یهودی غرب، ایفا کرد.

۱۸۸. بنگرید به: همین کتاب، ص ۸۷.

پژوهش مفصل من درباره قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ق. و رابطه آن با تجارت جهانی تریاک و مافیای گراننده این تجارت، به‌ویژه خاندان ساسون و الیگارش‌ی یهودی و پارسی (زرتشتی هند) و خاندان‌های وابسته به آن در ایران، منتشر خواهد شد.

۱۸۹. هما ناطق، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران: ۱۸۳۷-۱۹۲۱*، تهران: نشر پژوهان، ۱۳۸۰، ص ۱۲۸.

۱۹۰. همان مأخذ، صص ۱۵۴-۱۵۵.

۱۹۱. ورنر سومبارت (۱۸۶۳-۱۹۴۱)، اقتصاددان و جامعه‌شناس برجسته آلمانی و استاد ارشد دانشگاه برلین، از مهم‌ترین اندیشمندان اروپایی است که بطور تخصصی به پدیده زرسالاری یهودی پرداختند. سومبارت اولین اقتصاددان بود که پدیده «یهودیان مخفی» را مورد توجه قرار داد و نقش آنان را در فرایند تکوین تمدن جدید سرمایه‌داری غرب کاوید. به‌زعم سومبارت، این «مسیحیان

خاندان قوام شیرازی و بهائی‌گری در فارس

سلطه خاندان قوام‌الملک شیرازی بر استان فارس و شهر شیراز عامل مهمی بود که اقبال و اسکان یهودیان به این خطه، و به تبع آن رشد سریع بهائی‌گری، را سبب می‌شد. در اسناد و منابع تاریخی به موارد فراوانی برمی‌خوریم که جایگاه تعیین‌کننده خاندان قوام شیرازی را در پیدایش و رشد بابی‌گری نشان می‌دهد. بدون پشتوانه سیاسی و مالی و فرهنگی الیگارشی جهان‌وطن یهودی و کانون‌های استعماری، و بدون حمایت پایگاه آن در ایران، به‌ویژه خاندان قوام شیرازی و سایر اعضای قدرتمند شبکه بهم تنیده و پنهان یهودیان مخفی، که شمه‌ای از

جدید» پدیده ویژه‌ای هستند که تمامی اعتقادات و خصال یهودی را در خود محفوظ داشته‌اند و به سان یک «فرقه بسته» عمل می‌کنند. سومبارت برای نمونه به «توکیشان» جنوب فرانسه اشاره می‌کند که در سده‌های پانزدهم و شانزدهم از اسپانیا و پرتغال آمدند. آنان در همه مراسم کاتولیکی شرکت می‌کردند. تولد، ازدواج و مرگ‌شان در دفاتر کلیساها ثبت می‌شد و برخی حتی کشیش می‌شدند. آنان در تحولات بعدی جامعه فرانسه نقش مهمی ایفا کردند. این «یهودیان مخفی» در استنار منشاء خود چنان مهارت داشتند که حتی متخصصان تاریخ یهود هنوز در این تردید دارند که آیا فلان خاندان یهودی تبار است یا نه. در مواردی که آنان نام‌های مسیحی برگزیده‌اند دشواری فزون‌تر می‌شود. به‌نوشته سومبارت، در میان مهاجران پروتستان سده هفدهم تعداد زیادی از این «یهودیان مخفی» را می‌توان یافت. تا پایان دهه ۱۸۲۰ نیمی از یهودیان برلین به مسیحیت گرویده بودند. تعداد یهودیان مسیحی شده برلین تا زمان نگارش کتاب سومبارت ۱۲۰ هزار نفر گزارش شده است. در وین نیز سالیانه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ یهودی به مسیحیت می‌گرویدند. در دهه ۱۸۴۰ تعداد «یهودیان مخفی» در شهرهای اروپا زیاد بود. طبق معتدل‌ترین برآوردها، در وین حداقل ۱۲ هزار «یهودی مخفی» وجود داشت؛ تمامی تجارت منسوجات در دست آن‌ها بود و شهر پر از مغازه‌های یهودی بود. ولی در فهرست رسمی تجار وین در این زمان تنها نام ۶۳ یهودی دیده می‌شود.

سومبارت و اندیشه و جایگاه بزرگ او را نخستین بار من در ایران معرفی کردم. (زرسالاران، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۴۲) زمانی که پدیده یهودیت مخفی و نقش بزرگ یهودیان در پیدایش و گسترش استعمار و به تبع آن تمدن جدید غرب را کاملاً شناخته بودم با کتاب سومبارت آشنا شدم و از تشابه بسیاری از دیدگاه‌های خود با سومبارت شگفت‌زده شدم. معهذاً، تفاوت‌های بنیادین در دیدگاه من و سومبارت نیز وجود دارد، به‌ویژه در بررسی راز یا علل دستاوردهای یهودیان. پژوهش من، قطعاً، جامع‌تر و عمیق‌تر و گسترده‌تر از سومبارت است. کتاب سومبارت درباره یهودیان به فارسی ترجمه شده: ورنر سومبارت، *یهودیان و حیات اقتصادی مدرن*، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: نشر ساقی، ۱۳۸۴، ۳۷۰ صفحه.

آن را شرح دادم، دعوی جوانی کم‌دانش و از نظر روانی نامتعادل چون علی‌محمد شیرازی نمی‌توانست چند ماه بیش‌تر دوام آورد و از شهر شیراز فراتر رود، غانله‌ای چنان گسترده را در سراسر ایران ایجاد کند و فرقه‌ای از نظر مالی و سیاسی بس قدرتمند و ذینفوذ در دیوان‌سالاری قاجاریه و پهلوی پدید آورد.

با بررسی دقیق جغرافیای جمعیتی بهائیان فارس درمی‌یابیم که بهائی‌گری به‌طور عمده در آن مناطقی توسعه یافت که در زیر سلطه و اقتدار خاندان قوام شیرازی بود: در فارس دوران قاجاریه، تا صعود دیکتاتوری رضا شاه، دو قدرت بزرگ در فارس حضور داشت: در یکسو، عشایر قشقایی و مردم و طوایف جنوب و جنوب شرقی و غربی فارس، عشایر کهگیلویه و کوهمره و ممسنی و دشتی و دشتستان و تنگستان و برازجان و بوشهر، بودند که خاندان قوام در میان آنان نفوذ قابل توجه نداشت. این مردم از نظر فرهنگی اصیل و مقید به اسلام و به‌طور عمده دارای گرایش‌های ضد استعماری - ضد انگلیسی بودند. هم‌اینان بودند که، به‌رغم ضعف یا فساد یا بی‌کفایتی حکومت قاجار و دولت تهران و وابستگی بسیاری از والیان و کارگزاران حکومتی در فارس و اقتدار خاندان قوام شیرازی در این خطه، در جریان تجاوزهای مکرر نظامی بریتانیا به جنوب ایران، با جنگ‌های خونین، تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند.

پس از شورش بزرگ ایل بکش (۱۲۵۱-۱۲۵۲ ق.)، به رهبری ولی‌خان و پسرش باقرخان، و تراژدی سرکوب هولناک آن به دست منوچهر خان معتمدالدوله، و شورش‌های عشایری پس از آن که فرهاد میرزا معتمدالدوله به خون کشید،^{۱۹۲} و به‌ویژه پس از اقتدار فراوانی که ایلات و طوایف جنوب، به سرکردگی محمدقلی خان ایلخانی و برادرزاده‌اش لطفعلی خان قشقایی و محمدخان دشتی و باقرخان و احمدخان تنگستانی، به دلیل پیروزی بر قشون انگلیس، به فرماندهی ژنرال اوترام، در جنگ نینزک (۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۶ م.) به دست آوردند،^{۱۹۳} خاندان قوام‌الملک شیرازی به تدریج، از طریق سرکوب ایلات بهارلو و عرب

۱۹۲. بنگرید به: همین کتاب، زیرنویس ص ۸۴.

۱۹۳. در ۷ صفر ۱۲۷۳ ق. / ۲۵ اکتبر ۱۸۵۶ م. شهر هرات به تصرف قشون ایران، به فرماندهی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، پسر عباس میرزا و حاکم خراسان، درآمد. در اوّل نوامبر دولت بریتانیا به ایران اعلان جنگ کرد. در اوّلین روزهای دسامبر ناوگان انگلیس پس از اشغال جزیره خارک به بندر بوشهر حمله کرد. نیروهای انگلیسی، به فرماندهی سرلشکر سر جیمز اوترام (۱۸۰۳-۱۸۶۳) وارد خاک ایران شدند و به سوی برازجان پیشروی کردند. در ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ ق. نیروهای مردمی

و گسترش املاک خود، پنج ایل شمال و شرق خطه فارس (بهارلو، اینالو، نفر، باصری و عرب) را تحت فرمان خود آورد و ایشان را «ایلات خمسه» نامید.^{۱۹۴} اولین «ایلخان» ایلات خمسه

ایران، به فرماندهی محمدقلی خان ایلخانی قشقایی، در نینزک، روستایی در میانه بوشهر و برازجان، اوترام را شکستی سخت دادند. انگلیسی‌ها عقب نشستند و چاره را در جنگ دریایی یافتند. تهاجم به محمره آغاز شد و به‌رغم مقاومت قهرمانانه عشایر بنی‌کعب این بندر در ۳۰ رجب ۱۲۷۳ق. / ۲۷ مارس ۱۸۵۷م. به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. ژنرال اوترام مستخدم کمپانی هند شرقی بود و در هندوستان خدمت می‌کرد. می‌گویند طی سال‌های ۱۸۲۵-۱۸۳۴، به جز سایر حیوانات، فقط ۱۹۱ ببر شکار کرد؛ یعنی سالی حدود ۲۱ ببر. برای آشنایی با جنگ هرات و جایگاه آن در انقلاب بزرگ هندوستان (۱۸۵۷)، که به‌رغم شجاعت و فداکاری سردارانی چون سران ایلات جنوب و حسام‌السلطنه به دلیل خیانت دولتمردان تهران با صلح ننگین پاریس خاتمه یافت، بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۱، صص ۱۹۱-۲۰۵.

۱۹۴. ایلات خمسه عبارتند از بهارلو، اینالو، نفر، عرب و باصری. ایلات اینالو و بهارلو و نفر ترک می‌باشند. منشأ ایل عرب (که به دو شعبه عرب شیبانی و عرب جباره یا کوچی تقسیم می‌شود) به مهاجرین عرب اوائل دوره اسلامی می‌رسد. ایل باصری فارس زبان است. ایل ترک زبان اینالو از زمان صفویه تحت حکومت خاندان خوانین بولوردی (ابیوردی) بود. خاندان خوانین نفر نیز از زمان افشاریه و زندیه ریاست ایلات ترک بهارلو و نفر را به دست داشت. ملا احمد بهارلو، رئیس طوایف بهارلو، در مناطق شرقی فارس اقتدار فراوان کسب کرد و در پی شورش ۱۲۶۷ق. لقب خانی یافت. در سال ۱۲۷۹ق. چراغعلی بیگ بهارلو ریاست طوایف بهارلو را به دست گرفت. در پی شورش مجدد، بهارلوها به شدت سرکوب شدند و حکومت فارس سلطه مستقیم خود را بر این ایل از طریق خاندان قوام شیرازی برقرار ساخت. حکومت دو ایل عرب و باصری از زمان صفویه در خاندان خوانین عرب شیبانی بود. در سال ۱۲۷۹ق. حکومت باصری از دست خاندان فوق خارج شد. با مرگ علیقلی خان عرب (۱۲۸۵ق.) اقتدار خوانین شیبانی بر ایل عرب نیز پایان یافت و حکومت هر دو ایل به دست خاندان قوام شیرازی افتاد. با سلطه خاندان قوام، افرادی از طایفه کلمبه‌ای باصری برجسته شدند و کلانتری باصری به تدریج در اولاد مهد خان (محمد خان) از طایفه کلمبه‌ای تثبیت شد. در اواخر دوره قاجاریه، عسکر خان شیبانی از ایل عرب در بخش پهناوری از شمال و شرق فارس قدرت یافت و به «عسکر شاه» معروف شد. حکومت فارس و خاندان قوام‌الملک او را به نیرنگ دستگیر کرده به دار آویختند. بدین‌سان، با تأمین سلطه خاندان قوام‌الملک شیرازی اتحادیه ایلات پنجگانه فوق شکل گرفت. در دوره قاجاریه، در ایلات فوق دو کنش سیاسی ناهمسو دیده می‌شود: کنش نخست، بهره‌گیری خاندان قوام از سران و تفنگچیان ایلات خمسه در جهت اهداف خود است. کنش دوم، شورش‌ها و حرکت‌های خودانگیزانه این

فارس میرزا علی محمد خان قوام‌الملک (قوام‌الملک دوم)، نوه حاج ابراهیم خان کلانتر، بود. بنابراین، اطلاق نام «خمسه» بر ایلات فوق باید از دهه ۱۲۷۰ ق. آغاز شده باشد زیرا میرزا علی محمد خان، در زمان حیات پدر که هنوز قوام‌الملک نبود، در ۱۲۷۸ ق. حاکم داراب و رئیس ایلات خمسه (عرب، باصری، بهارلو، اینالو، نفر) شد.^{۱۹۵}

با استقرار حاکمیت مطلق خاندان قوام شیرازی بر شمال و شمال شرقی و غربی فارس، تبلیغات بهائی‌گری در این مناطق توسعه شگرف یافت. تملک املاک پهناور به عنوان ملک شخصی، که پیش‌تر آن‌ها موقوفات بهائی به تولیت اعضای خاندان افنان بود، و انتصاب مباشران و کدخدایان بهائی در رأس روستاها و اعزام مبلغان، به همراه اعمال فشار و تبلیغ و تحمیل رعایای فقیر، سبب شد که به تدریج بخش قابل توجهی از این روستائیان به فرقه بهائی بگروند و این تعلق در نسل‌های بعدی ایشان نهادینه شود.

نمونه‌ای از این مباشران بهائی محمدطاهر مالمیری، اهل محله مالمیر یزد، است. مالمیری از برجسته‌ترین مبلغین بهائی بود و با شیخ محمدتقی بهلول نیز مناظره مفصلی داشت.^{۱۹۶} او افراد متنفذ و سرشناسی را بهائی کرد. مالمیری، به دستور حاج محمدتقی افنان (وکیل‌الدوله)، برای تبلیغ به نی‌ریز رفت و سپس به مدت ده سال مباشر روستای خرمی (بلوک قونقری بوانات) شد. خرمی ملک خاندان افنان (موقوفه بهائیان) بود و چهار صد نفر جمعیت داشت. سپس، به عنوان مباشر املاک خاندان افنان دو سال در آباده بود و باز به خرمی بازگشت. روستاهای خرمی و بیان را به اجاره او دادند و هفت سال مستأجر این دو روستا بود. به دلیل حضور مالمیری، خرمی به یکی از روستاهای مهم بهائی‌نشین فارس بدل شد. مالمیری نیای خاندان طاهرزاده است.^{۱۹۷}

نمونه‌ای از این مبلغان میرزا قابل آباده‌ای، شاعر سرشناس بهائی، است. قابل اهل ادریس‌آباد آباده است. در زمانی که قابل بهائی شد هنوز سکنه بهائی این روستا قلیل

←

ایلات بود که گاه به شکل شورش‌های خونین علیه خاندان قوام و حکومت شیراز نمود می‌یافت مانند شورش‌های ایل بهارلو و عسکر خان عرب.

۱۹۵. همین کتاب، ص ۶۰۷.

۱۹۶. عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع [۱۳۴۰ش].

ج ۵، صص ۳۴۹-۳۶۷.

۱۹۷. همان مأخذ، صص ۳۳۵-۳۳۶/خبار امری، سال ۴۰، شماره ۵-۷، مرداد- شهریور ۱۳۴۰، ص ۲۴۲.

بودند. آخوند ملا عبدالحسین یزدی، روحانی روستا، و میرزا آقا، کدخدای روستا، تلاش فراوان کردند که قابل مسلمان شود و نشد. با تلاش قابل، بخش مهمی از سکنه ادریس آباد بهائی شدند و این روستا به یکی از مراکز اصلی بهائی‌گری در منطقه بدل شد. به دلیل تبلیغات قابل و شکایت علما، حاکم آباده دستور دستگیری او را صادر کرد و قابل به یزد گریخت. حاج محمدتقی افنان (وکیل الدوله)، که در یزد ساکن بود و در تهران نفوذ فراوان داشت، دستور عزل حاکم را گرفت و قابل به آباده بازگشت. بار دیگر، در سال ۱۳۱۵ ق. به دستور آقا نجفی اصفهانی در آباده دستگیر شد. دو سال بعد به عکا رفت و در ۱۳۵۵ ق. در آنجا درگذشت. فرزندان قابل در ادریس آباد و درغوک آباده ساکن بودند. قابل نیای خاندان روشن است.^{۱۹۸}

نمونه سرشناس کدخدایان، که بسیاری از اتباع فقیر و بی‌سواد خود را بهائی کردند، ملا حسن لب شکری نیریزی است. خاندان قوام شیرازی او را کدخدای روستاهای متعدد در فارس کردند. پسرش، ملا محمدعلی، و برادرزاده‌اش، ملا حسن معروف به ملا آقابابا، نیز از مبلغین بهائی بودند که در سال ۱۳۲۷ ق. به دستور شیخ زکریا نصیرالاسلام به قتل رسیدند. ملا محمدعلی نیریزی نیای خاندان شهیدپور است.^{۱۹۹}

کدخدای دیگر، عباس خان درغوکی، کدخدای روستای درغوک آباده، است که از کانون‌های اصلی بهائیان بود.^{۲۰۰}

کدخدای دیگر، علینقی حقیقت‌جو، کدخدای داریون، است. او در سال ۱۳۲۷ ق. بهائی شد و «محفل محلی» را در داریون تأسیس کرد. در سال ۱۳۲۷ ش. درگذشت. پسرش، بدیع‌الله حقیقت‌جو، از بهائیان فعال بود که در سال ۱۳۵۱ ش. فوت کرد.^{۲۰۱} در سال ۱۳۴۷ ش. روستای داریون مدرسه بهائی داشت با بیست و شش دانش‌آموز. تصویر این دانش‌آموزان در نشریه اخبار امری چاپ شده است.^{۲۰۲}

۱۹۸. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۸۷-۵۹۵؛ نعمت‌الله ذکایی بیضایی، تذکره شعرائی قرن اول بهائی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع [۱۳۴۸ ش.]. جلد ۳، ص ۲۱۸؛ اخبار امری، سال ۳۹، شماره ۷-۸، مهر-آبان ۱۳۳۹، ص ۴۱۵.

۱۹۹. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۷۹-۵۸۱.

۲۰۰. مصابیح هدایت، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۳.

۲۰۱. اخبار امری، سال ۵۱، شماره ۲، ۱۹ فروردین ۱۳۵۱، صص ۶۰-۶۱.

۲۰۲. اخبار امری، سال ۴۷، شماره ۳، خرداد ۱۳۴۷، صص ۱۴۹-۱۵۰.

فرقه بهائی از طریق مدرسین و معلمین نیز نفوذ خود را گسترش می‌داد. زمانی آقا میرزا بزرگ کواری مدرس مدرسه هاشمیه شیراز بود؛^{۲۰۳} سال‌ها بعد خانم جمیله چهره‌نگار، از خاندان بهائی چهره‌نگار، در روستای هفتویه سروستان معلم بود و ۱۱۰ پسر و دختر دانش‌آموز نزد او درس می‌خواندند.^{۲۰۴} این رقم بسیار بالایی است برای یک روستا. و خانم وجهیه‌الله فهندژ، اهل محله سعدی شیراز، در شهر فیروزآباد تدریس می‌کرد و در کلاس او ۱۳ دانش‌آموز بهائی حضور داشتند.^{۲۰۵}

بدینسان، مناطق تحت امر خاندان قوام شیرازی به کانون‌های اصلی بهائی‌گری و پایگاه استعمار بریتانیا در فارس بدل شد. در این میان، شهر آباد جایگاه ویژه داشت؛ به‌رغم این‌که بخش مهمی از مردم این شهر مسلمان بودند و علمایی چون حاجی قاضی و ملا محمدحسین علیه بهائیان می‌کوشیدند. به‌نوشته منابع بهائی، مردم آباد دو طایفه بودند: کرجه‌ای و هرندی. هرندی‌ها عموماً بهائی بودند و کرجه‌ای‌ها مسلمان.^{۲۰۶}

شیخ اسدالله بارفروشی (بابلی)،^{۲۰۷} معروف به میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، می‌نویسد: «در آباد... مرکزی قوی از این فئه انعقاد یافت و عده‌ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مومنین جدید به عرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند».^{۲۰۸} عین‌السلطنه، که در زمان مظفرالدین شاه مدتی حاکم فارس بود، درباره آباد می‌نویسد: «در این شهر بابی زیاد است و اغلب محترمین از آن طایفه هستند. چندان هم تقیه نمی‌کنند».^{۲۰۹}

۲۰۳. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۷۴.

۲۰۴. اخبار امری، سال ۳۹، شماره ۱۱-۱۲، بهمن-اسفند ۱۳۳۹، ص ۷۲۰.

۲۰۵. اخبار امری، سال ۴۴، شماره ۴، تیر ۱۳۴۴، ص ۱۲۶.

۲۰۶. مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲۰۷. میرزا اسدالله فاضل مازندرانی ابتدا شیخ اسدالله بارفروشی (بابلی) نامیده می‌شد. در جوانی، به همراه یک بهائی، دیگر برای ترور آخوند ملا محمدکاظم خراسانی به عتبات اعزام شد ولی مأموران عثمانی ایشان را دستگیر و زندانی کردند. (بنگرید به: فضل‌الله صبحی مهتدی، خاطرات صبحی درباره بهائی‌گری، [چاپ اول، ۱۳۱۲]، چاپ دوم، ۱۳۴۳، تبریز: کتابفروشی سروش، ص ۸۶) به‌گفته یکی از دوستان که مراکز اسناد ترکیه را دیده، در این آرشیوها اسناد مفیدی درباره ماجرای ترور آخوند خراسانی موجود است.

۲۰۸. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۸۵.

۲۰۹. خاطرات عین‌السلطنه، ج ۲، ص ۱۴۴۹.

در سال‌های جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و جهاد سال ۱۳۳۶ ق. مجتهد لاری علیه استعمار بریتانیا، شهر آباد اهمیت فراوان یافت. آباد به مرکز مواصلاتی ارتش بریتانیا بدل شد؛ تمامی تجهیزات انگلیسی از بندر بوشهر به آباد و از این شهر به قفقاز و جبهه روسیه منتقل می‌شد. بدینسان، بهائیان آباد اهمیت مضاعف یافتند.

اعضای اولین «محل روحانی» بهائیان آباد عبارت بودند از: حاج علیخان (پدر دکتر ذبیح قربان)، سراج الحکما (دکتر سراج) و پسرش میرزا حسین خان ضیاءالحکما (دکتر حسین ضیاءالحکما)، دائی حسین، عبدالکریم خان و میرزا علی خان کوشککی، آقا رضاقلی بابامحمدی، آقا علی‌اکبر همت‌آبادی، عباس خان درغوکی و میرزا قابل.^{۲۱۰}

در سال ۱۳۴۰ ش. از روستاهای ادریس‌آباد، همت‌آباد، نجف‌آباد، محبت‌آباد، ده بید، خرمی و قشلاق به عنوان روستاهای بهائی‌نشین یاد شده است.^{۲۱۱} بخش مهمی از سکنه روستای صغاد (۱۵ کیلومتری شرق شهر آباد)، که در سال ۱۳۴۶ ش. حدود هفت هزار نفر جمعیت داشت، بهائی بودند و این روستا از مراکز مهم بهائی‌گری به‌شمار می‌رفت. ذبیح تاشی، پسر خلیل‌الله تاشی و نوه ملا مهدی تاشی صغادی، شاعر بهائی، از مشاهیر بهائی است.^{۲۱۲} همت‌آباد نیز از مراکز مهم بهائیان بود. کدخدای این روستا، آقا حیدرعلی همت‌آبادی، و علی‌اکبر همت‌آبادی از چهره‌های سرشناس بهائی آباد و شیراز بودند. کثرت بهائیان این روستا تا بدان حد بود که میرزا نصرالله روشن و آقا حسین بن آقا محمدباقر مسافرخانه‌ای ویژه بهائیان به پا کردند.^{۲۱۳} وزیرآباد و عباس‌آباد و فروشان نیز از روستاهای بهائی‌نشین آباد بودند. از فروشان، در منطقه سده آباد، سه شاعر سرشناس بهائی، نعیم و نیر و سینا، برخاستند.^{۲۱۴}

آن چه گفته شد، و گفته خواهد شد، بدان معنا نیست که تمامی سکنه این روستاها بهائی بودند ولی بدان معناست که بهائیان بخش مهمی از جمعیت این روستاها را در بر می‌گرفتند. سروستان از مراکز مهم بهائی‌گری فارس بود و رشد بهائی‌گری به مناطق همجوار آن، به‌ویژه ارسنجان، نیز تسری یافت. در تاریخ ظهورالحق، مجلدات ششم و هشتم، و اخبار

۲۱۰. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۸۵-۵۸۹.

۲۱۱. اخبار امری، سال ۴۰، شماره ۵-۷، مرداد- شهریور ۱۳۴۰، ص ۲۴۲.

۲۱۲. تذکره شعرای بهائی، ج ۳، ص ۲۴.

۲۱۳. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۸۶.

۲۱۴. مصابیح هدایت، ج ۲، صص ۱۷۸، ۱۸۵.

مندرج در مجله *اخبار/میری*، از شماره‌های آغازین تا زمان انقلاب (۱۳۵۷)، مطالب فراوانی درباره خاندان‌های بهائی سروستان و نی‌ریز و آباد و سایر نقاط فارس مندرج است.

فاضل مازندرانی در ذکر وقایع دوران اوّلیه بابی‌گری به سال‌های حکومت سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه^{۲۱۵} در فارس می‌پردازد:

«از ملاها شیخ حسین ناظم‌الشریعه... و از دولتیان میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک، وزیر فارس، در تعرض و تفتین برای احباب حائز درجه اولی بودند. و مابین مشیرالملک مذکور و میرزا علی‌محمد خان قوام‌الملک کلاتر شیراز، که هر دو از رجال معظم دولت در فارس بودند، کار به رقابت و مضادت می‌رفت. و قوام‌الملک

۲۱۵. سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۳۳-۱۳۰۰ ق.). پسر سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه و عموی ناصرالدین شاه. از شاهزادگان خوش‌نام قاجار و از سرداران بزرگ تاریخ معاصر ایران. با میرزا تقی خان امیرکبیر رابطه نزدیک داشت. امیرکبیر در سال ۱۲۶۵ ق. او را والی خراسان کرد و شورش بزرگ حسن خان سالار را فرونشاند. به پاس این خدمت در ۱۲۶۶ به «حسام‌السلطنه» ملقب شد و تا ۱۲۷۰ بر خراسان حکومت کرد. در ۱۲۷۲ باز والی خراسان و مأمور سرکوب شورش هرات شد که به تحریک عوامل استعمار بریتانیا رخ داده بود. در ۷ صفر ۱۲۷۳ هرات را فتح کرد و بار دیگر به ایران منضم نمود. فتح هرات به اعلان جنگ رسمی دولت بریتانیا به ایران و لشکرکشی نیروهای نظامی انگلیس به بوشهر و محمره انجامید. در پی درخواست کتبی رجال و مردم هندوستان، حسام‌السلطنه می‌خواست با قشون خود راهی دهلی شود ولی میرزا آقاخان نوری صدراعظم مانع شد. این پیشنهاد حسام‌السلطنه، به دلیل وقوع انقلاب بزرگ ۱۸۵۷ هند (موتینی)، اگر اجرا شده بود، می‌توانست استعمار بریتانیا را به شدت مستأصل کند. به عکس، به تحریک نوری و دستور شاه، هرات را تخلیه کرد تا بریتانیا از جنوب ایران خارج شود. از حکومت خراسان برکنار و در ۱۲۷۴ والی فارس شد. به دلیل بی‌کفایتی حاکم بعدی خراسان، در ۱۲۷۷ از فارس احضار و بار سوّم والی خراسان شد و تا ۱۲۸۱ در این سمت بود. در ۱۲۸۲ بار دیگر به جای مسعود میرزا یمین‌الدوله (سلطان‌السلطان بعدی) والی فارس شد و تا اوائل ۱۲۸۶ در این سمت بود. بعد از او، مسعود میرزا ظل‌السلطان برای بار دوّم والی فارس شد. در ۱۲۸۸ علاوه بر حکومت یزد برای چهارمین بار حاکم خراسان شد. از دشمنان سرسخت میرزا حسین خان سپهسالار، عامل کمپانی ساسون و الیگارشی یهودی و استعمار بریتانیا، بود. به دلیل مخالفت با سپهسالار صدراعظم و عدم اجرای فرامین او در ۱۲۸۹ از حکومت خراسان عزل شد. در ۱۲۹۱ در ملاءعام به سپهسالار بدگفت و سپهسالار کتباً به شاه شکایت کرد. در ۱۲۹۳ حاکم کردستان و کرمانشاه شد. بنگرید به: همین کتاب، زیرنویس صص ۵۱۳-۵۱۴؛ شهبازی، *زرسالاران*، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۹.

حمایت از احباب می‌کرد و مشیرالملک به معادات با او مالاها را به شورش و آشوب بر ضد بابی اغرا و اغوا همی نمود و اسماء احباب را به حکومت [حسام‌السلطنه] می‌داد تا به زجر و اذیت‌شان پردازد.»

فاضل مازندرانی می‌افزاید: *حسام‌السلطنه «غایت معاندت و تعرض به این طایفه داشت» و به قوام‌الملک گفت: «بابیه مخالفین و خائنین دولت قاجاریه‌اند و باید ریشه‌شان را از خطه فارس برفکنند.» سرانجام، قوام‌الملک به «لطایف‌التدابیر فتنه را خاموشی ساخت چنان‌که احدی از احباب گرفتار نگشتند.»^{۲۱۶}*

چنان‌که می‌بینیم، تمامی رجال میهن‌دوست دوران قاجار، از رجال طراز اول چون میرزا ابوالقاسم خان قائم‌مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر^{۲۱۷} و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه تا دبیران و وزیران کارآمد و خوشنام فارس چون میرزا محمدعلی خان شیرازی (مشیرالملک اول) و میرزا ابوالحسن خان (مشیرالملک دوم)،^{۲۱۸} مخالفان خاندان

۲۱۶. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، صص ۸۷۲-۸۷۳.

۲۱۷. بنگرید به مصاحبه من درباره کتاب *قبله عالم* نوشته دکتر عباس امانت، استاد و رئیس شورای مطالعات خاورمیانه دانشگاه ییل آمریکا و از رهبران فرقه بهائی و از نزدیکان پل ولفوویتز و نومحافظه‌کاران دولت بوش. این مصاحبه در روزنامه همشهری، ۱۹-۲۰ دی ۱۳۸۴، منتشر شد و در آدرس زیر موجود است:

<http://www.shahbazi.org/pages/Amirkabir.htm>

در مصاحبه فوق‌نوشتم: «عباس امانت با خصومت و عناد به امیرکبیر برخورد کرده و کوشیده تا به دلیل سرکوب شورشیان بابی و قتل علی‌محمد شیرازی (باب) از امیرکبیر انتقام بگیرد.»
۲۱۸. میرزا محمدعلی مشیرالملک (۱۱۷۷-۱۲۶۲ ق.) پسر میرزاابراهیم مستوفی از سادات حسینی ساکن شیراز. از منشیان باسواد و خوش‌خط دوره قاجار بود. در ۱۲۰۶ وارد دستگاه حاج ابراهیم کلانتر شد و مدتی وزیر و پیشکار میرزا اسدالله خان بود. این میرزا اسدالله خان پسر دوم حاج ابراهیم کلانتر است که در هیجده سالگی حاکم بروجرد و لرستان و خوزستان شد. به دلیل سلامت، مبعوض خاندان قوام واقع شد. با عزل و مغضوب شدن خاندان قوام (۱۲۱۵ ق.)، به امر فتحعلی شاه محترمانه به شیراز بازگشت و سال‌ها پیشکار و سررشته‌دار و گرداننده امور مالی حکومت فارس بود. در ۱۲۴۳ ق.، پس از عزل محمدزکی خان نوری از وزارت فارس، وزیر فارس و در ۱۲۴۵ ق. به «مشیرالملک» ملقب شد. چندی بعد، با توطئه خاندان قوام شیرازی عزل و به اصفهان تبعید شد. بزرگان فارس به تهران نامه‌ها نوشتند و خواستار بازگشت او شدند. به شیراز بازگشت و تا فوت فتحعلی شاه (۱۲۵۰ ق.) وزیر فارس بود. در ۱۲۵۱، که فیروز میرزا نصرت‌الدوله حاکم و منوچهر

قوام‌الملک و بابی‌گری و بهائی‌گری بودند و دولتمردان بدنام و وطن‌فروش از نوع **منوچهر خان معتمدالدوله گرجی** و **حاج میرزا آقاسی** و **میرزا آقا خان نوری** حامی و مدافع ایشان. به‌رغم تلاش **مشیرالملک**، با حمایت **قوام‌الملک**، سروستان نیز به یکی از مراکز مهم بابی‌گری بدل شد. **کربلایی حسن خان**، کلاتر سروستان که دست‌نشانده و منصوب قوام بود، و تعدادی دیگر از سایر متنفذین این سامان بابی شدند. «کربلایی حسن خان از متقدمین مؤمنین و محترم و صاحب ملک و عزت و کلاتر سروستان بود.» او در سال ۱۲۸۸ ق.، به به دلیل تبلیغات بابی‌گری، دستگیر شد ولی «به وساطت و شفاعت علی‌محمد خان قوام‌الملک مستخلص شده، به وطن رفته، کماکان بزیست.» کلاتر بهائی سروستان در سال ۱۳۰۷ ق. درگذشت و به ادعای فاضل مازندرانی «به موجب فتوی و حکم **مجتهد فال اسیری** کربلائی حسن خان را مسموم و شهید نمودند.»^{۲۱۹}

در این سال‌ها، **حاج سید علی‌اکبر فال اسیری**، مجتهد نامدار فارس و از بنیان‌قیام **تنباکو**، علیه بابی‌گری و بهائی‌گری بسیار کوشید ولی باز **خاندان قوام** به حمایت از ایشان برخاست. برای عنوان نمونه، در سال ۱۳۰۵ ق. جوانی بابی به نام مرتضی، اهل سروستان که در شیراز صباغ بود، به دستور **مجتهد فال اسیری** توسط سلطان اویس میرزا، والی فارس، دستگیر شد ولی **قوام به او کمک کرد** و «بعد از چندی رها نمودند و به سروستان

←

خان معتمدالدوله گرداننده امور فارس شدند (بنگرید به: همین کتاب، ص ۶۳)، **مشیرالملک** بیکار و خانه‌نشین شد. در سال ۱۲۶۰ ق. حسین خان مقدم مراغه‌ای حاکم فارس شد و **مشیرالملک** بار دیگر به وزارت فارس رسید.

با فوت **مشیرالملک** اول (۱۲۶۲)، پسرش، **حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی** (۱۲۲۶-۱۳۰۳ ق.)، وزیر فارس شد و لقب **مشیرالملکی** به وی اعطا گردید. در سال ۱۲۹۳ ق. **حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله**، پس از یحیی خان معتمدالملک، والی فارس شد. (همین کتاب، صص ۸۴، ۸۷) او، به تحریک و تطمیع **میرزا علی‌محمد خان قوام‌الملک** (قوام‌الملک دوم) حامی سرشناس بابی‌گری و اولین ایلخانی ایلات خمسه، **مشیرالملک** را معزول کرد و به چوب بست و چند ماه زندانی کرد. **مشیرالملک** برای استخلاص مجبور شد مبالغ هنگفتی به **فرهاد میرزا** بپردازد. پس از آزادی، به مکه رفت و سپس خود را در املاکش به کشاورزی سرگرم کرد. در ۷۷ سالگی (صفر ۱۳۰۳ ق.) در شهر شیراز درگذشت و جنازه‌اش در عتبات دفن شد. فاقد اولاد ذکور بود. مسجد **مشیرالملک** و سایر ابنیه و اماکن مشهور به «**مشیر**» یادگار این رجل خوش‌نام و متدین فارس است. (فسایی،

فارسنامه، ج ۲، صص ۱۰۶۹-۱۰۷۲)

۲۱۹. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، صص ۸۸۸-۸۸۹.

رفت.» این مرتضی نیز، در زمان حکومت رکن‌الدوله،^{۲۲۰} به درخواست قاطبه مردم سروستان، یا به تعبیر مورخین بهائی «اعداء سروستانی»، و فشار مجتهد فال اسیری در صفر ۱۳۱۰ ق. به قتل رسید؛ به‌رغم این‌که محمدرضا خان قوام‌الملک دو سال او را در حبس خود نگه داشته بود تا شاید مانع اعدامش شود.^{۲۲۱}

به دلیل چنین خدماتی است که فاضل مازندرانی می‌نویسد: در فارس، خاندان قوام‌الملک «از آغاز ظهور این امر همراهی کردند و بدین رو مورد توجهات و عنایات همیشه بودند»^{۲۲۲}

یکی دیگر از مراکز اصلی بهائیان فارس نیریز بود. نیریز از سه منطقه‌ای است که بایان اولیه در آن شورش‌های خونین پدید آوردند.^{۲۲۳} شورش‌های قلعه شیخ طبرسی^{۲۲۴} (محرم - جمادی‌الثانی ۱۲۶۵) و زنجان (جمادی‌الثانی - ذیحجه ۱۲۶۵) و نیریز (رجب ۱۲۶۶) پیش از قتل باب رخ داد. در پیامد شورش نیریز، سرانجام، میرزا تقی خان امیرکبیر حکم اعدام باب را، که تا این زمان زندانی بود، صادر کرد. این حکم در روز یکشنبه ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ق. در میدان ارگ تبریز اجرا شد.

در تمامی این شورش‌ها، بایان قساوت غیرعادی از خود نشان می‌دادند. مثلاً، در ماجرای قلعه طبرسی بایان تمامی سکنه روستا را، از زن و مرد و کودک و پیر، کشتند و روستا را به آتش کشیدند.^{۲۲۵} یا در شورش زنجان، بایان یکی از سرداران قشون دولتی،

۲۲۰. همین کتاب، صص ۴۵۳، ۴۵۶-۴۵۷.

۲۲۱. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۸۹۱.

۲۲۲. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۴۰-۵۴۱.

۲۲۳. منابع مهم بابی و بهائی در زمینه شورش نیریز گزارش سید ابراهیم نیریزی (۱۲۷۰ ق.) است مندرج در: محمدشفیع روحانی نیریزی، لمعات الانوار، ج ۱، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع، صص ۳۰۶-۳۱۸. بهائیان درباره نیریز کتاب مستقلی نیز منتشر کرده‌اند: محمدعلی فیضی، نیریز مشکبیز، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

۲۲۴. قلعه شیخ طبرسی در مازندران، نزدیک شهر بابل در دهستان بالاتجن، واقع است. آرامگاه شیخ احمد بن ابیطالب طبرستانی، معروف به شیخ طبرسی، از علما و محدثین شیعی در آنجا واقع است. مدفن شیخ طبرسی معروف، صاحب تفسیر مجمع‌البیان، در جوار مرقد امام رضا (ع) است و این شیخ طبرسی فرد دیگری است.

۲۲۵. میرزا مهدی خان زعیم‌الدوله تبریزی، مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه حاج میرزا عباسقلی آقا چرندابی تبریزی، تهران: فراهانی، ۱۳۴۶، ص ۱۵۶.

به نام فرخ خان تبریزی، را به درون قلعه دعوت کردند، ناجوانمردانه او را دستگیر کردند، بدنش را در ده‌ها نقطه با آهن گداخته سوزانیدند و گوش بدنش را، در حالی که زنده بود، با قیچی کردند.^{۲۲۶} در بررسی تاریخ بابی‌گری و بهائی‌گری، به عنوان بنیانگذاران تروریسم و قتل سازمان‌یافته در ایران، موارد فراوانی از این‌گونه قساوت‌ها و وحشی‌گری‌ها یافت می‌شود که با طبع سالم انسانی بیگانه است.^{۲۲۷} به‌نوشته دکتر فریدون آدمیت، شورشیان بابی با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی را دست و پا می‌بردند و به آتش می‌سوختمند.»^{۲۲۸} در شورش نی‌ریز نیز این قساوت غیرطبیعی مشاهده می‌شود.

شورش رجب ۱۲۶۶ نی‌ریز را سید یحیی دارابی، پسر آقا سید جعفر کشفی (دارابی)، که در اصل دارابی بود و در مناطق اصطهبانات و نی‌ریز و فسا و داراب (خطه شرقی فارس) اعتبار و احترام فراوان داشت،^{۲۲۹} پدید آورد. سید یحیی ساکن محله چنارسوخته نی‌ریز بود. او به باب‌گروید و در یزد و بروجرد و شیراز و فسا و اصطهبانات و نی‌ریز به تبلیغ مشغول شد.^{۲۳۰} در این زمان، فیروز میرزا نصرت‌الدوله، عموی ناصرالدین شاه، والی فارس

۲۲۶. همان مأخذ، ص ۱۶۹.

۲۲۷. در رساله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» درباره این ترورهای سیاسی و قتل‌های دینی و شخصی و تسویه‌های داخلی فرقه فوق سخن گفته‌ام.

۲۲۸. فریدون آدمیت، امیرکمبهر و ایران، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، ۱۳۷۸، ص ۴۴۸.

۲۲۹. فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۷۹۲.

سید جعفر بن ابی اسحاق موسوی کشفی دارابی الاصل معروف به بروجردی (متوفی ۱۲۶۷ ق.) از علمای سرشناس دوران فتحعلی شاه است و دارای تألیفات. کشفی دوازده پسر داشت. سید یحیی نهمین و سید ریحان‌الله (متوفی ۱۳۲۸ ق.) دوازدهمین ایشان بود. سید ریحان‌الله در اواخر عمر پدر زاده شد. در تهران سکنی گزید و به یکی از علمای سرشناس پایتخت بدل شد. کلنل پیکات در سال ۱۸۹۷ آقا سید ریحان‌الله بروجردی پنجاه و پنج ساله را «رهبر حزب ضد یهودیان» خوانده و وی را چنین توصیف کرده است: «یکی دو سال پیش یهودیان همدان را مورد پیگرد قرار داد و در سال ۱۸۹۷ جنبشی را در تهران علیه آن‌ها هدایت کرد. در کنار مسجد محمدخان سپهسالار زندگی می‌کند. بسیار باسواد است ولی زیاد مورد احترام سایر مجتهدین نیست. در میان طبقات پایین متنفذ است.» سید ریحان‌الله در حوادث انقلاب مشروطه نقش داشت و نام وی در منابع تاریخ مشروطه مکرر دیده می‌شود.

۲۳۰. یادداشت سید ابراهیم نی‌ریزی در: روحانی نی‌ریزی، لمعات الانوار، ج ۱، ص ۳۰۹.

بود^{۳۳۱} و حاج زین‌العابدین خان ضابط (کلاتر) نی‌ریز. خاندان عرب شیبانی از زمان کریم خان زند حکومت نی‌ریز را به دست داشتند. اولین بار، وکیل‌الرعا‌یا میر حسام‌الدین خان عرب، از طایفه شیبانی ایل عرب فارس، را کلاتر نی‌ریز کرد. بعد از او پسرش محمدحسین خان نی‌ریزی (متوفی حوالی ۱۲۴۰ ق.) کلاتر شد و سپس پسران محمدحسین خان: ابتدا برادر بزرگ‌تر علی‌اصغر خان (شهید در رجب ۱۲۶۶ ق.) و بعد برادر کوچک‌تر حاج زین‌العابدین خان (شهید در ۱۲۶۹ ق.)^{۳۳۲}.

فسایی ماجرا را به تفصیل شرح داده و فساد و بیداد سید یحیی و شرارت پیروانش، بایبان اولیه نی‌ریز، را منصفانه بیان کرده است. سید یحیی به فسا رفت. آقا میرزا محمد، کلاتر فسا، زمانی که تبلیغ او را دریافت به احترام پدرش با لطایف‌الحیل بیرونش کرد. به اصطهبانات رفت. بیرونش کردند.

«ناچار گشته، در بلده نی‌ریز، که اشرار آن بر حاجی زین‌العابدین خان حاکم خود شوریده بودند، رحل اقامت افکند و اشرار را با خود یار کرده، مطلب را بی‌پرده بگفت و تمامی اشرار، که نزدیک به پانصد تن بودند، در دعوت او درآمدند. و خط‌نسخ بر احکام دین اسلام کشید و روز به روز بر رونق او افزود. پس، قلعه خرابی که در خارج نی‌ریز بود [قلعه خواجه] برای معقل خود اختیار کرده، برج و باروی او را تعمیر نمود و رخت را به آن قلعه کشید و در جنگ مذهبی با حاجی زین‌العابدین خان یک جهت گردید.

و اتباع او هر روزه مردمان بازاری را به عنف در نزد او آورده مبلغی وجه از او ستانیده رها می‌نمودند. و بعد از چندی هر کس را می‌آوردند اگر داخل در عقد بیعت او نمی‌شد باید یا مبلغی گزاف به فدیة دهد یا مهیای کشتن شود. و آن معامله را با چند نفر به سر رسانید. روزی مردی را نزد او می‌بردند، چون از در کرباس گذشت و سید یحیی را بدید، فوراً بمرد. و حاجی زین‌العابدین خان چون کار را بر این منوال دید، جمعیتی را فراهم آورده مستعد جنگ با سید یحیی گردید. و مردمان سید یحیی

۳۳۱. فیروز میرزا نصرت‌الدوله (نیای خاندان فرمانفرمائی‌ان- فیروز) در سال ۱۲۶۶ ق. به جای بهرام میرزا معزالدوله، پسر دیگر عباس میرزا، برای دوّمین بار والی فارس شد و تا ۱۲۶۹ ق. در این سمت بود. پس از او پسرعمویش طهماسب میرزا مؤیدالدوله، پسر محمدعلی میرزا دولتشاه (نیای خاندان دولتشاهی) و داماد عباس میرزا، والی فارس شد.

۳۳۲. فسایی، *فارستانه ناصری*، ج ۲، ص ۱۵۶۶.

پیشدستی کرده، در نیمه شبی با شمشیرهای کشیده بر جماعت حاجی زین‌العابدین خان شیبخون آوردند و بر مرد و زن ابقا نکردند و نزدیک صد و پنجاه نفر را بکشتند. از جمله علی اصغر خان، برادر بزرگ حاجی زین‌العابدین خان، بود که جسد او را در قلعه برده، در مجرای آبی انداختند و سه نفر پسران او را اسیر کرده، در قلعه زنجیر نمودند. و حاجی زین‌العابدین خان در آن نیمه شب با هزار زحمت بر اسب جل و نمدار سوار شده، تا قریه قطرو، که نه فرسخ مشرقی بلده نی‌ریز است، بتاخت و صورت قضیه را به جناب نصیرالملک نگاشت.

و اهالی نی‌ریز و دهات آن سامان بعد از فتح نزد سید یحیی آمده، طوعاً و کره‌اً دل بر عقیدت او نهادند و اموال خانه حاجی زین‌العابدین خان و علی‌اصغر خان و اتباع آن‌ها را، که به غارت برده بودند، در میانه اصحاب سید یحیی قسمت کردند. چنان رعب جماعت بایی در دل‌ها افتاده بود که هر چیز از هر کس می‌خواستند بی‌تأنی ادا می‌نمود.»

این علی‌اصغر خان، برادر بزرگ حاج زین‌العابدین خان، پیش‌تر به مدت چهارده سال کلانتر نی‌ریز بود. در یادداشت‌های منتشر شده سید ابراهیم نی‌ریزی در منابع بهائی، که احتمالاً دستکاری شده، نام قلعه فوق «قلعه خواجه» ذکر شده و تعداد اوباش گردآمده در پیرامون سید یحیی ۱۸۰ الی ۲۰۰ نفر ذکر شده است.^{۲۳۳}

در پی این فاجعه، نصرت‌الدوله، والی جدید فارس، مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری (نیای خاندان شجاع نوری)، سرکرده سواران شیراز، را به همراه مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو، راهی نی‌ریز کرد. آن‌ها به نیروهایی که حاج زین‌العابدین خان، به‌ویژه از مردم کوهستان (همانان که بعدها، در دوران انقلاب مشروطه و جهاد مجتهد لاری، همراهان باوفا و فداکار شیخ زکریا نصیرالاسلام بودند)، فراهم آورده بود، پیوستند و به فتنه نی‌ریز پایان دادند. سید یحیی دارابی در ۱۸ شعبان ۱۲۶۶ در شیراز به دست وراث علی‌اصغر خان شهید قصاص شد. دو پسر نوجوان او را، به احترام پدر بزرگ‌شان، آقا سید جعفر اصطهباناتی، بخشیدند و به دست او سپردند. سی نفر از بایبان را اعدام کردند.^{۲۳۴}

سه سال پس از این واقعه، بایبان توطئه قتل حاج زین‌العابدین خان کلانتر را طراحی کردند. در روز پنجم عید نوروز سال ۱۲۶۹ ق، زمانی که حاج زین‌العابدین خان در حمام

۲۳۳. روحانی نی‌ریزی، *لمعات الانوار*، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۱۰.

۲۳۴. فسایی، *فارستانه*، ج ۱، صص ۷۹۳-۷۹۴؛ سید ابراهیم نی‌ریزی در *لمعات الانوار*، ج ۱، ص ۳۱۵.

عریان بود، دلاکی بایی به نام کربلایی محمد به همراه سه پسرش و شاگرد بنایی به نام قاسم بر سر او ریختند و با تیغ دلاکی و کارد بنایی او را به طرز فجیعی از ناحیه شکم و گردن تکه پاره کردند. کلانتر نی‌ریز دو روز بعد به شهادت رسید.^{۲۳۵}

پس از شهادت حاج زین‌العابدین خان عرب، بلوک نی‌ریز در تیول فرخ خان امین‌الدوله کاشانی قرار گرفت. فرخ خان کاشی از دولتمردان وابسته به استعمار بریتانیا و کانون‌های زرسالار یهودی بود؛ هموست که اندکی بعد، به‌رغم رشادت‌های حسام‌السلطنه در جنگ هرات، قرارداد ننگین پاریس را امضا کرد (۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۷ م.) و هرات را از ایران جدا نمود. بعدها، پسرش، میرزا مهدی خان غفاری کاشانی (۱۲۸۲-۱۳۳۶ ق.) ملقب به «وزیرهمایون»، بایی و سپس بهائی شد. میرزا مهدی خان وزیرهمایون در حوادث سیاسی دوران مشروطه، از جمله جلب شیخ ابراهیم زنجانی به محافل سرّی ماسونی، نقش مهمی ایفا کرد.^{۲۳۶}

۲۳۵. فسایی، *فارسنامه*، ج ۲، صص ۱۵۶۶-۱۵۶۷؛ نی‌ریزی، همان مأخذ، صص ۳۱۷-۳۱۸.

۲۳۶. میرزا مهدی خان بایی بود و در حوالی ۱۳۲۰ ق.، پیش از حکومت زنجان، به دیدار عباس افندی رفت و بهائی شد. محمدعلی فیضی به مکاتبات لوئیزا امور، همسر دکتر گتسینگر، اشاره می‌کند. او در پاریس به همراه دریفوس، یهودی بهائی شده معروف فرانسه، به کمک برخی کارمندان وزارت خارجه ایران، از جمله نظر آقاخان سفیر ایران در پاریس و میرزا اسحاق خان سفیر ایران در آمریکا، با مظفرالدین شاه ملاقات می‌کند. طبعاً این دیدار با اعمال نفوذ و حمایت برخی درباریان بوده است که لوئیزا امور در نامه خود به یکی از آنها اشاره دارد: «شخص محترمی که بهائی و خیلی مستقیم است آمدند و به من گفتند: خوب است شما در هر حال برای زیارت شاه حاضر شوید، زیرا وقتی از حضرت صدارت خواهش کنید که می‌خواهید اعلیحضرت شاه را زیارت نمایید ایشان مضایقه نخواهند فرمود، لهذا باید شما آماده باشید.» فیضی در زیرنویس می‌نویسد: «تصور می‌رود این شخص محترمی که ذکر شده است جناب میرزا مهدی خان غفاری پسر مرحوم امین‌الدوله کاشانی بوده که وزیرهمایون لقب یافت و در زمان مظفرالدین شاه به مقام وزارت پست مملکتی رسید و با برادرش مختارالسلطنه هر دو به امر مبارک مومن گردیدند و در این سفر نویسنده سفرنامه شاه و از همراهان بوده و زمانی بعد هر دو برادر به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف گشتند و با حالت انجذابی عجیبی به تبلیغ نفوس مهمه پرداختند.» (محمدعلی فیضی، *حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق*، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۱۳۳) پس از این سفر بود که وزیرهمایون به حکومت زنجان منصوب شد. درباره بهائی بودن وزیرهمایون مستندات دیگر نیز در دست است.

استیلای مباشران و کارگزاران فرخ خان کاشی بر نی‌ریز تا زمانی که فتحعلی خان نی‌ریزی، پسر حاج زین‌العابدین خان، به سن رشد رسید و کلاتری نی‌ریز به وی اعطا شد، تداوم یافت.^{۲۳۷} در این دوران، پایه‌های بهائی‌گری در نی‌ریز استوار شده بود. با توجه به پیوندهای فرخ خان کاشی با کانون‌های استعماری و با توجه به رابطه نزدیک او با خاندان قوام شیرازی، در دوران استیلای مباشران و کارگزاران او بر نی‌ریز بانی‌گری توسعه فراوان یافت. طی این سال‌ها، بایان نی‌ریز، که پس از انشعاب در فرقه بانی مانند سایر بایان فارس عموماً بهائی شدند، به چنان اقتداری دست یافتند که در زمان انقلاب مشروطه مجتهد لاری را مجبور به سرکوب ایشان کرد.

فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق شرحی مفصل از بهائیان نی‌ریز به دست داده است: «و در نی‌ریز اجتماع و مرکزی مهم از مؤمنین و مؤمنات شده، در حمیت و تعلق ایمانی که از اسلاف به میراث بردند، شهرت یافتند... و تعرض و هجوم مسلمانان که نیز از متقدمین خود میراث داشتند مستمر بود.»

در جریان جهاد شیخ زکریا نصیرالاسلام با بهائیان نی‌ریز (۱۳۲۷ ق.)، به ادعای مأخذ فوق، هیجده نفر به قتل رسیدند. در سال ۱۳۳۹ ق. ایل عرب فارس به دلیل پیوندهای منصورالسلطنه، نایب‌الحکومه نی‌ریز، با بهائیان این خطه علیه او شوریدند و حاکم و بهائیان مسلحانه با ایشان جنگیدند. در محرم ۱۳۴۵ ق. شیخ محمد واعظ یزدی در نی‌ریز، به تحریک نصیرالشریعه و مؤیدالاسلام، در منبر علیه بهائیان سخن گفت. سرکرده تحرکات علیه بهائیان نی‌ریز در این زمان، سید علی بن سید داوود و حشمت‌الاسلام و برادرش سید ابوتراب بودند که «در فتنه شهیره شیخ زکریا آنچه خواستند کردند و بردند.» بهائیان نی‌ریز از محفل شیراز استمداد کردند و قشونی از نظامیان به نی‌ریز آمد و شیخ محمد و برخی از «مفسدین» را حبس کرد.

ملا محمدشفیع نی‌ریزی (متوفی ۱۳۱۵ ق.) از سران بهائیان نی‌ریز بود و با عباس افندی رابطه داشت. او نیای خاندانی است. ملا احمدعلی واعظ نی‌ریزی (متوفی ۱۳۲۰ ق.) در سال ۱۳۱۷ ق. به دستور عباس افندی به تبلیغ در رفسنجان و کرمان و جهرم و سروستان و غیره پرداخت. او نیز نیای خاندانی بهائی است.

حاج محمدحسن سقط فروش و کربلایی حسین اصطهباناتی (هر دو متوفی ۱۳۳۰ ق.) از بهائیان سرشناس نی‌ریز بودند و مرتبط با عکا. از آنان نیز دو خاندان بهائی برجاست.

گفتم که **خاندان شهیدپور** نی‌ریز از تبار ملاحسن لب شگری نی‌ریزی است.^{۲۳۸}

علاوه بر شهر شیراز و سه مرکز مهم فوق، آ‌باده و سروستان و نی‌ریز، بهائیان در سایر مناطق فارس نیز کم و بیش پراکنده بودند؛ در جهرم، فسا، ارسنجان، ابرقو، داراب، زرقان، مرودشت و غیره.

بلوک مرودشت و نواحی مجاور آن مرکز اولیه و اصلی اقتدار حاج ابراهیم خان کلانتر و خاندانش و بخش مهمی از روستاهای این خطه املاک حاصل‌خیز ایشان بود. از اینرو، در این منطقه تعدادی از مالکین و متنفذین و کدخدایان بایی و سپس بهائی شدند. در روستای فیروزی کربلایی آقا محمد کلانتر و پسرانش آقا بزرگ و آقا کوچک و محسن خان؛ در فتح‌آباد میرزا مهدی خان، آقا محمود کلانتر، ملا ابوالقاسم، کربلایی غلامرضا، میرزا ماندنی، میرزا عبدالرحیم، میرزا هادی، ملا محمد صادق، ملا محمد تقی، ملا محمدحسن؛ در حاجی‌آباد میرزا علی‌اکبر منشی؛ در گوشک اسد خان ضابط و علی خان پسرش؛ در بند امیر محمدهاشم خان کلانتر و خان آقا پسرش؛ در نصرآباد رامجرد حاج ملا کاظم کلانتر و ملا محمدحسن پسرش؛ در فاروق کربلایی آزاد خان و سهراب خان.^{۲۳۹}

چنان‌که می‌بینیم، پیروان فرقه بهائی در مرودشت و حوالی آن همه از متنفذان و کلانتران و کدخدایان منصوب خاندان قوام شیرازی‌اند. این بهائیان ملاک و ثروتمند، برخلاف بهائیان روستایی فقیر، فاقد تقید جدی به بهائی‌گری بودند و آن‌چه بهائی‌گری برای این خطه به ارمغان آورد بی‌اعتقادی دینی و بی‌اخلاقی در نسل‌های پسین خاندان‌های فوق بود.

در زرقان، در نزدیکی شیراز و از مراکز نفوذ خاندان قوام، تعدادی بهائی برجسته پدید آمدند. حاج جمشید کلانتر، کربلایی حاجی بابا، ملا عباس، مشهدی اسماعیل، کربلایی علی و کربلایی حسن از بایبان و بهائیان اولیه زرقان بودند.^{۲۴۰} ملا عبدالله فاضل زرقانی، میرزا عبدالاحد بن میرزا جلال زرقانی، میرزا محمود زرقانی و برادرش میرزا احمد از مبلغین فعال بهائی بودند. **خاندان‌های بکایی و فاضل‌زاده بدیع** از نسل حاج ملا عبدالله زرقانی معروف به «بکاء» است. حاج ملا عبدالله زرقانی ادیب و شاعر بود و در شعر «واعظ» تخلص می‌کرد. پسرش، شیخ محمد بدیع، از وعاظ شیراز بود. **میرزا جلال**، پسر دیگر حاج

۲۳۸. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۷۶-۵۸۱؛ همین کتاب، ص ۵۱۶.

۲۳۹. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۹۰۹.

۲۴۰. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۹۱۳.

ملا عبدالله، «حسن صوت و علم موسیقی به حد کمال داشت.» در سال ۱۳۰۳ ق. میرزا محمد معدل الملک شیرازی (زرقانی) از طرف مسعود میرزا ظل السلطان نایب‌الحکومه یزد شد و میرزا جلال را با خود به این خطه برد. به نوشته منابع بهائی، میرزا جلال از بهائیان یزد حمایت می‌کرد. سپس به تهران رفت و در بازگشت به زرقان طیب شد و مطب پررونقی به راه انداخت. منبر هم می‌رفت. بسیار معروف شد.^{۲۴۱} به نوشته بامداد، معدل الملک یک سال پیش‌تر حاکم یزد نبود و از ظلم او حدود دویست خانوار یزدی به بمبئی گریختند.^{۲۴۲} **میرزا محمود زرقانی** را سینا، مبلغ و شاعر بهائی اهل فروشان سده آباءه، بهائی کرد. او خود مبلغی فعال شد. سال‌ها در هندوستان به تبلیغ مشغول بود. پس از بازگشت به ایران با نواده سمندر ازدواج کرد و در ۱۸ مهر ۱۳۰۶ ش.، در مسیر سفر به عکا، در رشت درگذشت و در قبرستان مدیریه رشت مدفون شد. از آثار او سفرنامه دوجلدی موسوم به *بدایع الآثار* است که در هند چاپ شده.^{۲۴۳}

«**اصطهبانات** نیز مرکز اجتماعی مهم از اهل بهاء شمرده شد که غالباً از بقیه السیف و بازماندگان متقدمین بودند.»^{۲۴۴} در این بلوک یکی دیگر از اعضای خاندان آقا سید جعفر مجتهد دارابی (کشفی) از چهره‌های شاخص بهائی بود: میرزا یوسف خان لسان حضور وحید کشفی بن حاجی محمد اسماعیل تاجر لاری، دخترزاده آقا سید جعفر بود و آقا سید ریحان‌الله دائی‌اش. میرزا یوسف خان لسان حضور در سال ۱۲۸۱ ق. به دنیا آمد. زبان انگلیسی آموخت و در تهران معلم مدرسه جدیدالتأسیس مبلغین آمریکایی شد و سپس معلم کالج آمریکایی ارومیه. در ۱۳۱۳ ق. به کردستان رفت و در تکیه سید طه نقشبندی تدریس می‌کرد. در سال ۱۳۲۲ ق. به عکا رفت. در حوالی ۱۳۴۰ ق. از ارومیه به تهران بازگشت. بعد در قزوین مقیم شد و در دستگاه آمریکایی‌ها بود.^{۲۴۵}

مروست بلوک بزرگی بود در فارس، در مرز کرمان، که از غرب به بوانات و از جنوب به نیریز محدود می‌شد. مرکز این بلوک روستای مروست نام داشت که ملک خاصه میرزا

۲۴۱. تذکره شعرای بهائی، ج ۳، صص ۱۴۳-۱۴۴؛ تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۶۴-۵۶۷؛ همان مأخذ، ج ۸، ق ۲، ص ۸۵۵ رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵.

۲۴۲. بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۱۹۰.

۲۴۳. اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۲۳.

۲۴۴. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۸۸۵.

۲۴۵. همان مأخذ، ج ۸، ق ۱، صص ۵۶۶-۵۶۹.

محمود افنان بود و پناهگاه مبلغین بهائی در زمان شورش‌های ضدبهائی در یزد.^{۲۴۶} در سال ۱۳۲۹ ش. سکنه روستای مروست ۲۵۴۲ نفر گزارش شده که بخشی از آن بهائی بودند. روستای کارزین در بلوک قیروکارزین فیروزآباد نیز ملک خاندان افنان بود.^{۲۴۷} «بیان» نام بهائی روستای کارزین است. سکنه این روستا در سال ۱۳۲۹ ش. ۶۸۲ نفر ذکر شده. روستای طوطک (طوطکان) در بلوک بوانات فارس نیز از املاک خاندان افنان بود.^{۲۴۸} در سال ۱۳۲۹ ش. تعداد سکنه این روستا ۱۲۵ نفر بود. حتی در مناطقی که به‌طور سنتی تحت نفوذ قوامیان نبود گاه یکی چند خانوار بهائی مهاجر یا بومی استقرار داشتند چون فیروزآباد و برازجان و کازرون. و حتی توانستند یکی از اعضای خانواده ناصر دیوان کازرونی،^{۲۴۹} سردار جهاد ۱۳۳۶ ق. مجتهد لاری علیه استعمار بریتانیا، را به بهائی‌گری جذب کنند. این فرد در اسفند ۱۳۴۶ در آبادان درگذشت.^{۲۵۰} در برازجان، شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی (متوفی ۱۳۱۴ ش. در تهران)، که مدتی در محضر آخوند خراسانی تلمذ کرد، به یکی از مبلغین بهائی بدل شد. او نیای

۲۴۶. تذکره شعرای بهائی، ج ۳، ص ۱۸.

۲۴۷. مصابیح هدایت، ج ۵، ص ۳۳۶.

۲۴۸. همان مأخذ، ص ۳۴۴.

۲۴۹. خواجه عبدالله امیرعضدی (متوفی ۱۳۱۴ ش. در کازرون) پسر خواجه حسنعلی خود و نیاکانش کلاتران کازرون بودند. به‌نوشته بامداد، «ناصر دیوان از خوانین و بزرگان ثابت‌قدم فارس است که برای دفاع از وطن خود در مقابل بیگانگان همیشه آماده و مهیا بوده و مکرر برای دفاع از وطن با بیگانگان نبرد کرده و آنان را تار و مار نموده است... در جنگ بین‌الملل اوّل نیز، که انگلیس‌ها در سال ۱۳۳۳ قمری بوشهر را اشغال کردند، تنگستانی‌ها [شیخ حسین خان چاه کوتاهی، زائر خضر خان اهرمی و رئیس علی دلواری]، ناصر دیوان کازرونی و بعد هم اسمعیل خان صولت‌الدوله سردار عشایر رئیس ایل قشقائی برضد آنان قیام کردند و با سختی و از جان‌گذشتگی با انگلیس‌ها و موافقین آنان داخل به نبرد گردیدند. هر چند که از هستی ساقط شدند و دار و ندار آنان به باد فنا رفت و به استثنای ناصر دیوان که به مرگ خدایی درگذشت دیگران در میدان جنگ و زندان قصر تهران کشته شدند. رحمة‌الله علیهم اجمعین. معذک افتخار بزرگی نصیب دلاوران مذکور گردید و نشان دادند که روح وطن‌پرستی و سلحشوری ایرانی نمرده و در موقع لزوم در راه وطن خود از جان و مال صرف‌نظر می‌کند و دریغ ندارد. افرادی که نام آنان برده شد باید آنان را به‌عنوان قهرمانان ملی یاد کرد و نام برد.» (بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، صص ۱۴۸-۱۴۹)

۲۵۰. اخبار امری، سال ۴۷، شماره ۶-۷، شهریور-مهر ۱۳۴۷، ص ۵۲۰.

خاندان فاضل شیرازی است.^{۲۵۱} عبدالحسین رضوانی (متوفی ۱۳۳۹ ش.)، از بهائیان قدیمی برازجان بود و برای تبلیغ سال‌ها در چاه کوتاه، لیه و ده کهنه برازجان زیست.^{۲۵۲} محمدحسین رضوانی از همین خاندان است.^{۲۵۳} ملا حسین جابری (متوفی ۱۳۴۳ ش.) و عبدالله جابری از بهائیان خورموج و برازجان بودند.^{۲۵۴}

اقتدار بهائیان در دستگاه اداری فارس در دوران حکومت پهلوی، به‌ویژه در دولت امیرعباس هویدا، سبب شد که حتی روستایی چون زاخرد نیز در سال ۱۳۵۲ دارای محفل روحانی شود.^{۲۵۵}

این مبلغان بهائی تا پایان سلطنت پهلوی فعال بودند و به دستور مرکزیت سازمان متمرکز و مقتدر بهائی گاه سالیان مدید به منطقه‌ای دیگر، در ایران یا در خارج از ایران، مهاجرت می‌کردند. یک نمونه، مرتضی قائد شرفی، اهل زرکان فارس، است. او در اجرای نقشه ده ساله گسترش بهائیت در بندامیر ساکن شد و تا پایان عمر (۳۱ فروردین ۱۳۴۴) به مدت ده سال ساکن بندامیر بود.^{۲۵۶}

بهائیان مورد توجه و اعتماد خاص همه شاخه‌های خاندان گسترده قوام شیرازی بودند و در دستگاه ایشان مناصب مهمی چون دبیری و پیشکاری و مباحثی و کدخدایی املاک‌شان را داشتند. این به جز عمده و اکره و خدمه بهائی قوامی‌هاست که شمارشان فراوان و خاندان‌های بر جا مانده از ایشان بسیار است. به دلیل اقتدار خاندان قوام و حکومت آنان بر فارس، و برخی نقاط دیگر ایران از جمله تولیت آستان قدس رضوی در ادوار مختلف، پیشکاران و منشیان و کارگزاران این خاندان خود بنیانگذاران خاندان‌های بسیار ثروتمند و متنفذی شدند. خاندان‌های انصاری و دهقان و قربان از این‌گونه‌اند.

۲۵۱. تاریخ ظهور الحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۶۹-۵۷۲؛ عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام،

تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۲۰۴.

۲۵۲. اخبار امری، سال ۳۹، شماره ۱۱-۱۲، بهمن-اسفند ۱۳۳۹، ص ۷۹۶.

۲۵۳. مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲۵۴. اخبار امری، سال ۳۹، شماره ۷-۸، مهر-آبان ۱۳۳۹، ص ۴۱۵؛ اخبار امری، سال ۴۴، شماره ۱، فروردین ۱۳۴۴، ص ۶۶.

۲۵۵. روستای زاخرد فارس دارای محفل روحانی بود و علی کشاورز از اعضای این محفل. (اخبار

امر، سال ۵۲، شماره ۵، ۱۵ خرداد ۱۳۵۲، ص ۱۶۶)

۲۵۶. اخبار امری، سال ۴۴، شماره ۴، تیر ۱۳۴۴، ص ۲۵۰.

میرزا حسین خان معتمددیوان کواری، از پیشکاران قدرتمند قوام و عامل برخی دسیسه‌های سیاسی و تحرکات نظامی این خاندان، از سران بهائی فارس بود.^{۲۵۷} به‌نوشته احمد پژوه، که خود از خویشان و مدافعان خاندان قوام است، معتمددیوان حضرت حجت (عج) را مسخره می‌کرد و به سایر امامان نیز اهانت می‌نمود. حاج میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی، پس از اطلاع دقیق از این امر، به کفر و الحاد معتمددیوان فتوا داد و فتوای او را بر در و دیوار بازار و مساجد نصب کردند. معتمددیوان، به تلافی، یکی از ارادل معروف شیراز را، جوانی به‌نام اکبر خردل از طایفه ده بزرگی، واداشت که اعلامیه‌ای دال بر کفر و الحاد مجتهد محلاتی در شهر بپراکند. «این زشت‌کاری معتمددیوان بر شیرازیان، که همه به مقام اجتهاد و تقوای آقا ایمان داشته و از فرمان او سرپیچی نمی‌کرده‌اند، بسیار گران آمده و مردم را به معتمددیوان خشمگین ساخته بود.»^{۲۵۸}

معتمددیوان فردی فاسق و ظالم بود. غلامعلی خان نواب در جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ ق./ ژانویه ۱۸۹۱ م. گزارش می‌دهد:

«از جانب اعلیحضرت همایونی تلگراف سختی به حکومت شده که "این حسین خان کواری کیست که اعراب [ایل عرب فارس] و غیره از دست مشارالیه شاکی هستند؟ البته او را تأدیب و سیاست نمایند." حکومت هم جواب دادند: "منشی قوام‌الملک است، آن اشخاصی که شاکی شده‌اند استدعا دارم اسامی آن‌ها را مرقوم فرمایند که رسیدگی شود."»^{۲۵۹}

درباره جنایات معتمددیوان کواری و ماجرای قتل او باز هم سخن خواهیم گفت.

میرزا محمدباقر خان، نیای خاندان دهقان، پیشکار محمدرضا خان و حبیب‌الله خان و ابراهیم خان قوام‌الملک، از سران بهائیان فارس و عامل این سه قوام‌الملک در جنگ‌ها و سرکوب‌های بزرگ بود. برای نمونه، در ربیع‌الاول ۱۳۲۱ ق./ ژوئن ۱۹۰۳ م. مأمور سرکوب حاج علیقلی خان، نایب‌الحکومه لارستان، شد و در رأس قشون مفصلی «با سرباز و سوار

۲۵۷. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۷۴.

۲۵۸. یادداشت‌های احمد پژوه در: ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه و حواشی احمد پژوه، چاپ

دوم، کانون معرفت، ۱۳۳۸، ص ۵۵۷.

۲۵۹. وقایع اتفاقیه، ص ۳۷۲.

و توپ» به لارستان رفت. علیقلی خان لاری در قلعه گراش پناه گرفت و میرزا محمدباقر خان دهقان قلعه لار را تصرف کرد. «تجار لاری تلگرافات زیاد به تهران کرده‌اند که ما حاجی علیقلی خان را می‌خواهیم و به ما کمال مهربانی و محبت را دارد، محض این‌که قوام‌الملک به مشارالیه بد است می‌خواهد او و ما را تمام نماید.»^{۲۶۰}

میرزا محمدباقر دومین پسر حاج ابوالحسن بزاز شیرازی (متوفی ۱۳۲۰ ق.) است. برادر ارشد، که او نیز از سران بهائی فارس بود، میرزا محمدعلی خان نام داشت. زن حاج ابوالحسن بزاز از خویشان نزدیک شیخ ابوتراب، امام جمعه شیراز، بود. شیخ ابوتراب همان است که علی محمد باب، در پی دستگیری، به دستور حسین خان مقدم مراغه‌ای، حاکم فارس، در مسجدش حاضر شد، دست و پایش را بوسید و نزدش توبه کرد. پس از دستگیری بابی‌ها، طبق فهرستی که حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک، وزیر فارس، به سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، والی فارس، داده بود، حاج ابوالحسن بزاز نیز دستگیر شد. زن او، به دستور آقا میرزا آقا افنان، گرداننده فرقه بابی در جنوب که از تجار بزرگ بوشهر و بمبئی بود، برای نجات شوهرش به شیخ ابوتراب «متشبت» شد. در نتیجه، با وساطت امام جمعه حاج ابوالحسن بزاز رهایی یافت و چند ماهی در خرامه به سر برد. به دلیل این خویشاوندی و اقدامات زن حاج ابوالحسن بزاز، شیخ ابوتراب به تدریج از مواضع شدید ضد بابی خود دست کشید و کارش بدان‌جا رسید که در منزل خود «بین مردم از اخلاق و دیانت و سلامت نفس» حاج ابوالحسن بزاز سخن می‌گفت.^{۲۶۱} شیخ یحیی امام جمعه پسر این شیخ ابوتراب است. پس از شیخ یحیی پسرش، معین‌الشریعه، امام جمعه شیراز شد. این زن مادر میرزا محمدعلی خان و میرزا محمدباقر خان دهقان است.

میرزا محمدباقر دهقان بسیار مقتدر و ثروتمند شد. او به دفعات برای دیدن عباس افندی به فلسطین و آمریکا رفت. پسران میرزا محمدباقر، میرزا عبدالحسین خان و میرزا عبدالعلی خان دهقان، از سران بهائیان فارس و ایران بودند.^{۲۶۲} تصویر آنان در کودکی، به همراه شوقی افندی، گویای جایگاه رفیع ایشان در فرقه بهائی است.^{۲۶۳}

۲۶۰. همان مأخذ، ص ۷۰۹.

۲۶۱. حبیب‌الله افنان، تاریخ امری شیراز، نسخه خطی، صص ۲۱۳-۲۱۶.

۲۶۲. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، صص ۵۶۲-۵۶۳.

۲۶۳. همین کتاب، ص ۴۸۲.

خاندان قربان با خانواده‌های آگاه و دانا، بهائیان سرشناس آباده، خویشاوند نزدیک بود. دکتر میمنت دانا و شوهرش، دکتر حبیب آگاه، از این دو خانواده‌اند.

در دهه پایانی سلطنت پهلوی، عبدالحسین دهقان، در کنار عزیزالله خان قوامی و ایرج مهرزاد (مالک اراضی کفترک در شمال شرقی شهر شیراز)، به عنوان یکی از سه متمول و زمین‌دار بزرگ شیراز شناخته می‌شد. دهقان مالک روستای کشن و اراضی فراوان دیگر در محدوده و پیرامون شهر شیراز، از جمله در کوه باباکوهی و دروازه قرآن، بود. خانه مسکونی‌اش در ضلع شمال شرقی فلکه ستاد (روبروی ساختمان استانداری) واقع بود که اکنون در اختیار سپاه پاسداران است. در جنب آن خانه دکتر ذبیح قربان، پسر حاج علیخان آباده‌ای از سران فرقه بهائی فارس، قرار داشت که اکنون دفتر امام جمعه شیراز است.

عبدالحسین دهقان و دکتر ذبیح قربان (رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه پهلوی و رئیس بیمارستان نمازی) از ماسون‌های بلندپایه ایران و دوست نزدیک بودند. دکتر لطفعلی صورتگر نیز ماسون بلندپایه و دوست این دو بود. دکتر ذبیح قربان (متولد ۱۲۸۴ ش. در آباده)، اولین رئیس دانشگاه شیراز، در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۷ / تیر ۱۳۸۵ در آمریکا فوت کرد و ماسون بلندپایه دیگر، دکتر فرهنگ مهر – آخرین رئیس دانشگاه پهلوی در زمان شاه، در سوگ او یادداشتی منتشر نمود.^{۲۶۴}

من در زمان شاه با عبدالحسین دهقان دو بار دیدار کردم. یک بار با او و همسرش در باغ جنت روستای کشن (بلوار امیرکبیر فعلی) و بار دوم در دفتر کارش در خانه واقع در فلکه ستاد. یقیناً، نماینده دهقان در امور اداری، و محمد خان، کدخدای روستای کشن و نماینده دهقان، را بارها دیدم. تابستان ۱۳۵۴ بود. با اتمام دوره محکومیت، از زندان سیاسی آزاد شده بودم. در دانشگاه تهران قبول شده و به پول نیاز داشتم. هدف از این دیدارها، فروش باقیمانده ارثیه پدری‌ام در ماصرم و ده سرو (کوهمره سُرخ) بود و دهقان، با واسطه حاج سردار شاهین، به خرید آن ابراز تمایل کرد ولی معلوم نیست به چه دلیل نخرید. فرهنگ مهر را در زمان سفرش به تهران، برای شرکت در ششمین کنگره جهانی زرتشتیان در تهران (۱۳۷۵)، دیدم. اسناد خانوادگی و شخصی و مدارک ماسونی او در مرکز اسناد بنیاد مستضعفان و جانبازان را نشان دادم. خندید و گفت: «شما فراماسونری را نمی‌شناسید و از آن تصور نادرستی دارید.» فرهنگ مهر از دوستان نزدیک سِر شاپور ریپورتر است.

۲۶۴. دکتر فرهنگ مهر، «به یادبود شادروان دکتر ذبیح قربان» در آدرس زیر:

http://shirazuniversity.org/announcements/anns11080806_fa.htm

لژ شیراز، وابسته به گراندلژ اسکاتلند، از کهن‌ترین و مهم‌ترین لژهای ماسونی ایران است. این لژ به عنوان تداوم «لژ روشنائی در ایران» در شیراز تأسیس شد. لژ روشنائی در ایران را انگلیسی‌ها در سال ۱۹۱۹ م. در شیراز ایجاد کردند. علاوه بر نظامیان انگلیسی، سه ایرانی، امیر مظفر خان ارفع‌السلطنه (خان فرخ) و مارتیروس سرکیس و سرهنگ حسینعلی نامجو، که در آن زمان افسران قشون انگلیسی «پلیس جنوب ایران» (اس. پی. آر.) بودند، در این لژ عضویت داشتند.^{۲۶۵}

به‌نوشته خان ملک ساسانی، رجل خوش‌نام اواخر قاجاریه و معلم خصوصی احمد شاه که از نظر سیاسی فرد بسیار مطلع و معتبری بود، مظفر خان فرخ از یهودیان کاشان بود و در جوانی به آمریکا رفت. رفیع نام داشت و به خود «ارفع‌السلطنه» لقب داد. به عنوان مترجم انگلیسی در نظمی مشغول به کار شد. خان ملک پدر و مادر یهودی ارفع‌السلطنه را، که به شدت سعی می‌کرد پنهان‌شان کند، تصادفاً دیده بود.^{۲۶۶} زمانی که لوکفر، یهودی

۲۶۵. گزارش ساواک فارس و بنادر به مدیریت کل اداره سوّم، ۱۳۳۹/۲/۲۹، پرونده ۴۱۷۰۴۲، ج ۱؛ سند ساواک: فراماسونری در فارس، ۲۲ اسفند ۱۳۴۷، پرونده ۴۱۷۰۴۲، سند ۹۶، صص ۳-۴.

۲۶۶. در زمان جنگ اول جهانی، حسین خان اختر، پسر میرزا طاهر تبریزی مدیر روزنامه/ختر استانبول، از سوی مارشال فن درگلتز آلمانی، نایب‌السلطنه بلژیک، مأمور تشکیل یک قشون پانزده هزار نفره در ایران شد. اختر، که ساکن لاهه بود، به همراه یک جاسوسه زیبای بلژیکی وارد ایران شد و انجمنی سرّی به نام «درفش کاویان» ایجاد کرد که یکی از اعضای آن خان ملک ساسانی بود و در آن علاوه بر خان ملک ساسانی و اسماعیل خان امیر مؤید سوادکوهی، برخی عوامل نفوذی سرویس اطلاعاتی بریتانیا، مانند ارفع‌السلطنه (مظفر خان فرخ) و علی‌اصغر زرین‌کفش، نیز عضویت داشتند. در یکی از جلسات این انجمن، در وسط غذا پیشخدمت چیزی در گوش ارفع‌السلطنه گفت. او بیرون رفت و کمی بعد صدای غوغا و دشنام شنیده شد. «همه مهمان‌ها از سر میز بیرون دویدیم. یک زن و یک مرد یهودی را مشاهده کردیم که هر کدام افسار الاغی به‌دست داشتند و ارفع‌السلطنه آن‌ها را فحش می‌داد و کتک می‌زد. آن بیچاره‌ها هی التماس می‌کردند و می‌گفتند: پسر جان، سر حضرت موسی نزن، خدا را خوش نمی‌آید که با پدر و مادر اینطور رفتار کنی. در کاشان شنیدم که تو از آمریکا آمدی، خودمان را با هزار زحمت به تهران رسانیدیم، سال‌ها آرزوی دیدنت را داشتیم. هر چه آن‌ها از این قبیل حرف‌ها می‌زدند ارفع‌السلطنه هی فحش می‌داد و به پیشخدمت‌های مهمانخانه امر می‌کرد که آن‌ها را بزنند.» (خو/نانبیها، سال ۱۳، شماره ۹۵، سه‌شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، ص ۱۹) به‌نوشته خان ملک ساسانی، زرین‌کفش «از نژادهای مشکوک ساکن کردستان» بود. (همان مأخذ، ص ۲۰) این اشاره‌ای است به یهودی‌تبار بودن زرین‌کفش. بعدها، آلمانی‌ها حسین اختر را به اتهام جاسوسی برای انگلیس در بیرون دروازه شهر حلب (سوریه)

بلژیکی، رئیس مالیه کرمان شد، ارفع‌السلطنه را مفتش کل مالیه کرمان کرد و از آنجا به شیراز انتقالش داد. در شیراز نام کوچک خود را از «رفیع» به «مظفرالدین» تغییر داد و مدعی شد شیرازی و متولد شیراز است. با تشکیل پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر.)^{۲۶۷} با درجه سرهنگی در این قشون پذیرفته و مسئول شعبه اطلاعات (جاسوسی) آن شد. در این زمان با فروغ‌السلطنه، خواهر علی‌اصغر حکمت، ازدواج کرد. این زن دوم ارفع‌السلطنه بود. (همسر اولش دختر مکرمدوله تفرشی بود که طلاق گرفت.) حاصل وصلت با فروغ حکمت، که این نیز به طلاق انجامید، دختری است که در آمریکا سکونت دارد.^{۲۶۸}

ارفع‌السلطنه، پس از پایان کار قشون «پلیس جنوب» و پیوستن برخی افسران آن به ارتش ایران، مانند حسینعلی نامجو و سیف‌الله همت،^{۲۶۹} به تهران رفت. او، که اینک با نام خانوادگی «خان فرخ» شناخته می‌شد، از آغاز تأسیس دانشگاه تهران به عنوان استاد زبان انگلیسی در این دانشگاه به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۳۲ رتبه ده دانشجویی داشت. در زمانی که علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ بود، دانشجویان اعزامی برای تحصیل در اروپا را با نظر خان فرخ انتخاب می‌کرد.^{۲۷۰} اسناد ساواک نوشته خان ملک ساسانی دال بودن خان فرخ را مورد تأیید قرار می‌دهد.^{۲۷۱}

سرهنگ حسینعلی نامجو در زمان رضا شاه، در رأس قشون نظامی و تفنگچیان ایل عرب به سرکردگی محمدعلی خان شیبانی (برادر خاناباز خان عرب و عموی آغا بی‌بی شیبانی همسر

←

دار زدند. (همان مأخذ، ص ۲۱)

تفنگداران جنوب ایران (SPR) 267. South Persian Rifles

۲۶۸. فروغ‌السلطنه حکمت، پس از جدایی از ارفع‌السلطنه، با مشارالدوله حکمت (متوفی ۱۳۱۴) ازدواج کرد که مدتی وزیر پست و تلگراف بود. وی در سنین بالا به تحصیل پرداخت و مدرک دکتر گرفت. در دهه ۱۳۳۰ با دخترش، نسرین، و سه پسرش، پرویز و بهمن و بهرام، ساکن آمریکا بود. چند سال پیش فوت کرد. (منصور رستگار فسایی، علی‌اصغر حکمت شیرازی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵، ص ۱۹)

۲۶۹. نامجو در درجه سرهنگی و همت در درجه سرلشکری بازنشسته شدند. سرلشکر سیف‌الله همت تا زمان فوت در ۱۳۴۹ مدتی استاندار و شهردار و چهره متنفذ فارس بود. طبق یکی از اسناد ساواک، همت درباره فعالیت‌های ماسونی نامجو اطلاعاتی داده است.

۲۷۰. مقاله خان ملک ساسانی: *خون‌اندنیه‌ها*، سال ۱۳، شماره ۹۵، سه‌شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، صص ۱۹-۲۱.

۲۷۱. سند بیوگرافیک ساواک، پرونده ساواک، شماره ۴۱۷۰۲۰، ج ۲، صص ۱۳-۱۴.

محمد خان ضرغامی)، مأمور سرکوب قیام عشایر سُرخ‌ی بود و عامل دستگیری دو عمویم، ملا سرمست خان (کلاتر کوهمره) و عبدالله خان که جوانی رشید و تیراندازی نامدار بود، از طریق خدعه. هر دو، به همراه دو پسرعموی شان ملا لطفعلی (پدربزرگ سردار شهید جنگ تحمیلی ایرج لطفی) و ملا سلبعلی ناصر، به شهادت رسیدند. عموی جوانم مسیح خان سه سال و پدرم، که نوجوان بود، یک سال زندانی شدند.

در دورانی که به دبستان ایگار می‌رفتم، خانه سرهنگ نامجو در خیابان مشیر کهنه در نزدیکی خانه پدرم و روبروی کوچه دبستان فوق بود. پدرم با تنفر به این خانه می‌نگریست و مرا از نزدیک شدن به آن نهی می‌کرد. در صفحات بعد، در شرح قیام مردم کوهمره سُرخ‌ی علیه استقرار دیکتاتوری رضا شاه پهلوی، دو نامه عتاب‌آمیز از او خطاب به پدرم مندرج است.

مارتیروس سرکیس ارمنی و به گزارش ساواک فارس (۱۳۳۹) شایع بود که در گذشته عضو فعال سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران بوده است. او در دوران بازنشستگی اداره کلیسای مریم مقدس شیراز را به دست داشت. این کلیسا در دوران صفویه (۱۰۷۲ ق. / ۱۶۶۲ م.) بنا شده، در نزدیکی مسجد مشیرالملک و بازارچه آرامنه قرار دارد و از آثار تاریخی شیراز به‌شمار می‌رود. به گفته یکی از اعضای هیئت امنای آرامنه شیراز، پنج قطعه فرش نفیس متعلق به دوران صفوی، که در زمان احداث بنا بافته شده و کف کلیسا را دقیقاً مشابه با نقاشی سقف مفروش می‌کرده، در زمان تصدی مارتیروس سرکیس مفقود شده. «احتمالاً این فرش‌های گرانبها را به انگلیسی‌ها فروخته‌اند.»^{۲۷۲}

از سال‌های ۱۳۲۰ ابتدا محمد نمازی و مظفر خان فرخ و سپس دکتر ذبیح قربان و عبدالحسین دهقان گردانندگان تشکیلات ماسونی شیراز بودند. عکس محمد نمازی و مظفرالدین خان فرخ (ارفع السلطنه) و گروهی دیگر در لباس ماسونی موجود است.^{۲۷۳} ذبیح قربان نیز، چون نمازی، از سال‌ها پیش ماسون شده و در سال ۱۳۳۳ ش. به درجه استادی رسیده بود. سایر بلندپایگان ماسون شیراز عبارت بودند از: دکتر تمدن فرزانه، عزیزالله خان قوامی (پسر ابوالقاسم خان نصیرالملک، مالک روستای صیدون و باغ ناری شیراز و املاک مفصل دیگر)، دکتر لطفعلی صورتگر، حبیب‌الله خمسی، علی محمد دهقان، مارتیروس سرکیس،

۲۷۲. «کلیسای آرامنه شیراز»، دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (فارسی)

۲۷۳. راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، ص ۱۳۱.

دکتر امیرقلی فرهمندفر، علی‌اکبر خلیلی شیرازی و محمدقلی خان قوامی (مالک سعادت‌آباد). عبدالحسین دهقان در سال‌های ۱۳۶۰ در آمریکا فوت کرد و گویا تنها یک پسر از او بر جا مانده که مقیم آمریکاست. شنیدم که در سال‌های اخیر یقین، نماینده و مسئول امور مالی و اداری دهقان، به ایران بازگشته و با حکم دادگاه تاکنون بخشی از اموال مصادره شده او را پس گرفته است. باید تأکید کنم که این املاک به‌طور عمده به شخص دهقان تعلق ندارد و موقوفات متعلق به «بیت العدل اعظم الهی»، مرکز بهائیان در بندر حیفا، است. نباید اجازه داد اراضی و مراتع این سرزمین، توسط امثال محمود قوام و یقین و دیگران، تخریب و به پول نقد تبدیل شده و به آمریکا و انگلیس و اسرائیل انتقال یابد.

بررسی خود را درباره پیشکاران و منشیان خاندان قوام ادامه می‌دهم. چنان که دیدیم، این «پیشکاران» به چنان شوکتی رسیدند که امروزه امثال آقایان شهرام فتحی‌نژاد و کورش جاویدی و دیگر اطرافیان قوام‌الملک ششم (محمود قوام) را به پیمودن راه ایشان وسوسه می‌کند؛ غافل از آن که زمانه دگرگون شده است.

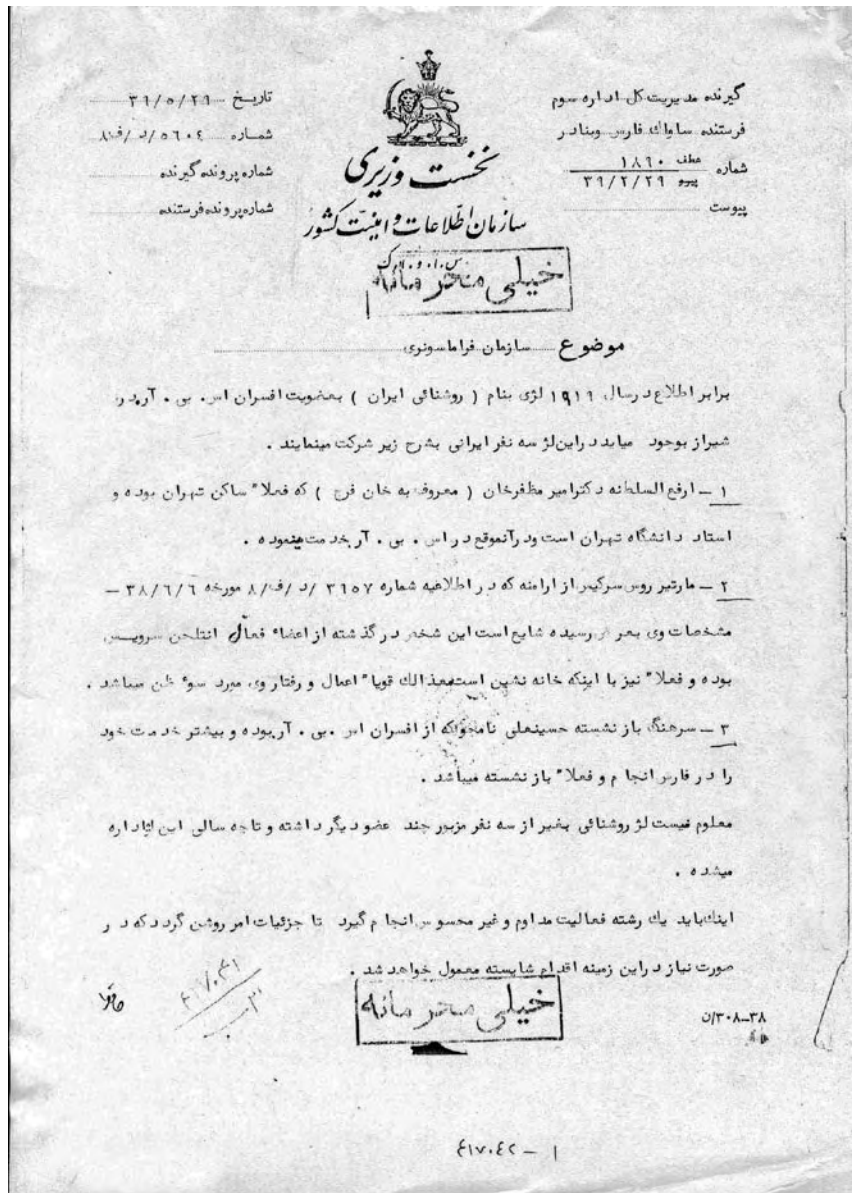
میرزا عبدالرسول مستمند شیرازی، پدر هوشنگ انصاری، از دولتمردان سرشناس دوران متأخر پهلوی دوم و وزیر اقتصاد و دارایی در دولت امیرعباس هویدا، منشی قوام‌الملک و بهائی بود.^{۲۷۴} هوشنگ انصاری (متولد ۱۳۰۶ در اهواز) ابتدا عباس مستمند شیرازی نام داشت. برای تحصیل به لندن رفت و به کار در دفتر جعفر اخوان، تاجر معروف، نیز پرداخت. به دلیل خیانت مالی مغضوب اخوان شد ولی با وساطت دوستان اخوان تحت تعقیب قرار نگرفت. در پرونده وی در ساواک موارد فراوانی از سوءاستفاده مالی وجود دارد از جمله فروش ۱۸۰ میلیون تومان از سهام کارخانه فخر ایران به نفع خود. وی از سوی اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) مشکوک به ارتباط با آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) بود.^{۲۷۵} چنان ثروتمند شد که در زمان انقلاب خانه تهرانش را به ۵۲ میلیون تومان آن زمان، معادل هفت میلیون و ۴۰۰ هزار دلار آن زمان، فروخت و به آمریکا گریخت.^{۲۷۶} مستمند دیروز و انصاری امروز یکی از متمولین سرشناس آمریکاست.

۲۷۴. مصاحبه با عبدالله قوامی، یکشنبه ۲۶ آذر ۱۳۸۵.

۲۷۵. دولتمردان عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت

اطلاعات، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲۷۶. اطلاعات شخصی نگارنده.



گزارش ساواک فارس و بندر (۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۹)

اولین فراماسون‌های شیراز



گردانندگان لژ روشنایی در ایران در سال ۱۹۵۰
 در ردیف دوّم محمد نمازی و مظفر خان فرخ (ارفع السلطنه)،
 گردانندگان تشکیلات شیراز، در کادر مشخص شده‌اند.

بینش عمادآبادی (متولد ۱۲۸۴ ق.) سمت منشی‌گری سه قوام‌الملک (محمدرضا خان، حبیب‌الله خان، ابراهیم خان) را به دست داشت. عباسعلی پسر میرزا عبدالرحیم خان، از مالکین روستای عمادآباد در ناحیه خفرک سفلی (بلوک مرودشت)، بود که ظاهراً تحت تأثیر خویشان پدر بزرگش در تهران به بهائیت گروید. او برای تبلیغ به سروستان و نیریز و رفسنجان و کرمان و یزد و کاشان و تهران رفت. در سال ۱۳۱۸ ق. به تأسیس مدرسه تربیت آباچه کمک کرد و سال بعد مأمور تبلیغ در بنادر فارس شد. در سال ۱۳۲۰ به عکا رفت و مدتی نزد عباس افندی بود. در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۳۴ ق. در حکومت فارس به منشی‌گری اشتغال داشت. «ملاها با دستیاری سردار عشایر قشقایی به صددهش برآمدند و خانه‌اش را در عمادآباد غارت کرده اموالش را بردند.» این حادثه مربوط به سال‌های اوج‌گیری مبارزات ضد استعمار بریتانیا در فارس است. ابراهیم قوام‌الملک وی را با عائله‌اش برای تعلیم و تربیت اولاد خود به خدمت گرفت برای «ندامت و مؤانست». در سال ۱۳۴۶ به امر قوام عائله‌اش را به بیروت برد و برای سرپرستی اولادش در بیروت ماند. مکرر به دیدن عبدالها و شوقی افندی می‌رفت. کتاب هزار رباعی او در بیروت چاپ شده است. عباسعلی عمادآبادی نیای **خاندان بینش** است.^{۲۷۷}

فهرست کارکنان بلندپایه بهائی در دستگاه خاندان قوام‌الملک را با ذکر دو نمونه دیگر به پایان می‌برم با این توضیح که این فهرست کامل نیست و به تفحص بیش‌تر نیاز دارد:

میرزا محمدجعفر خان، منشی حضور حبیب‌الله خان قوام‌الملک و محمدعلی خان ناظم‌الملک (شوهر خانم لقاءالدوله)، بهائی بود.^{۲۷۸}

میرزا آقاخان بشیرالسلطان (متوفی ۱۳۴۲ ق. در تهران)، رئیس پست شیراز و نیای خاندان بشیرالهی، بهائی بود.^{۲۷۹}

بسیاری از کارکنان دستگاه گسترده خاندان قوام، به تبع اربابان خود، اگر بهائی نبودند، مانند کلاتران و کدخدایان بهائی شده مصلحتی در مرودشت، به تدبیر و اخلاق نیز پایبند نبودند. فساد اخلاقی در دستگاه قوام‌الملک‌ها بسیار گسترده بود.

برای نمونه، به گزارش کلنل پیکات (دسامبر ۱۸۹۷)، حیدرعلی خان نواب، که از سال ۱۸۷۹ کارگزار سفارت بریتانیا در شیراز بود، چند سال پیش با دختر میرزا عبدالله، مستوفی

۲۷۷. تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۹۱۰؛ ج ۸، ق ۱، صص ۵۹۵-۵۹۸.

۲۷۸. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۷۶.

۲۷۹. همان مأخذ، ص ۵۶۳.

و پیشکار قوام‌الملک دوّم، ازدواج کرد که زنی چهل ساله بود و قبلاً چند بار ازدواج کرده و به علت کردار غیراخلاقی او را طلاق داده بودند.^{۲۸۰} این حیدرعلی خان در سال ۱۸۹۶ به کمک قوام‌الملک نایب‌الحکومه فسا شد.

به گزارش اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان نواب، برادر ارشد حیدرعلی خان، نیز وضعی مشابه داشت. اعتمادالسلطنه در شوال ۱۳۰۲ ق. می‌نویسد: «محمدحسن خان نواب شیرازی منشی سفارت انگلیس... روز شنبه فوت شد و از دیوثی خلاص شد.»^{۲۸۱} این زن مادر غلامعلی خان نواب، نویسنده وقایع اتفاقیه، است.

کارگزاران خرد و کلان دستگاه قوام‌الملک به عنوان وابستگان به استعمار بریتانیا شهرت عام داشتند؛ و اصولاً هر کس که در دستگاه قوام یا وابسته به اینان بود به عنوان «عامل انگلیس» شهره می‌شد.

یک نمونه، سلطانعلی سلطانی شیخ‌الاسلامی (۱۲۸۲-۱۳۵۲ ش.)،^{۲۸۲} نماینده ابراهیم خان قوام‌الملک در بهبهان، است که از دوره نهم تا دوره هیجدهم نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی بود و سپس، در دوره نوزدهم، جای خود را به پسر ارشدش، سلطان محمد سلطانی، داد که اندکی بعد در ۳۷ سالگی درگذشت. مردم کهگیلویه و بویراحمد در انتخابات از مخالفان سرسخت سلطانی‌ها بودند که به‌عنوان نامزدهای دربار شناخته می‌شدند.^{۲۸۳}

سلطانی بهبهانی هم ملاک و متمول و هم اهل کتاب بود و می‌گویند لقب «آریامهر» را او برای محمدرضا شاه ابداع کرد. تألیفاتی نیز دارد. وراثش کتابخانه نفیس او را، مشتمل بر ۵۲۸ مجموعه خطی، به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده‌اند که دکتر احمد منزوی، کتاب‌شناس برجسته، فهرست آن را در سال ۱۳۷۷ منتشر کرده است. یکی از پسرانش، دکتر علی‌رضا سلطانی شیخ‌الاسلامی، است که در انگلستان تحصیل کرد و راه پدر را ادامه داد. او در دوران دانشجویی با پرویز خوانساری، سرپرست

280. Picot, *ibid*, pp. 518-519.

۲۸۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۷۴.

۲۸۲. پسر آقا میرزا محمد شیخ‌الاسلام روحانی و مالک بزرگ بهبهان.

۲۸۳. بنگرید به: سید مصطفی تقوی مقدم، تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، صص ۵۲۷-۵۲۹.

دانشجویان ایرانی در اروپا و مقام بلندپایه ساواک،^{۲۸۴} رابطه نزدیک داشت و واسطه برخی پیام‌ها و ارتباطات خوانساری با دانشجویان مخالف حکومت پهلوی، مانند محمدعلی (همایون) کاتوزیان، بود. او سپس در دانشگاه آکسفورد به تدریس زبان فارسی پرداخت و هم‌زمان متولی «بورسیه سودآور» در دانشگاه فوق شد. این «بورسیه» (اسکولارشیپ)^{۲۸۵} با یک میلیون دلاری که فریدون سودآور به دانشگاه آکسفورد اهدا کرد راه‌اندازی شد.

فریدون سودآور (متولد ۱۹۰۸ در عشق‌آباد، متوفی ۱۵ فروردین ۱۳۷۶ در ۸۹ سالگی) به یک خانواده تاجر ایرانی مقیم عشق‌آباد تعلق داشت که در پی انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه به ایران مهاجرت کردند. **آقا حسینعلی** و پسرانش، صمد و احمد و فریدون، که در دوره رضا شاه نام خانوادگی «سودآور» را برگزیدند، «شرکت مریخ» را تأسیس کردند و امتیاز واردات مرسدس بنز به ایران را به دست آوردند. آنان از این طریق به یکی از خاندان‌های متمول طراز اول کشور بدل شدند. خواهرشان، **لیلا سودآور**، عضو بلندپایه دفتر فرح پهلوی (دیبا) و همسر یکی از خویشان نزدیک فرح پهلوی، **محمود طباطبایی دیبا**، بود. محمود دیبا، به دلیل روابط گسترده با خوانندگان و هنرپیشگان مرد و زن، از کارگردانان میهمانی‌های خصوصی شبانه شاه و فرح بود. **فریدون سودآور** با گروهی خاص از رجال بلندپایه و وزرای حکومت پهلوی - چون سپهد پرویز خسروانی (معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی)، ناصر گل‌سرخ (وزیر منابع طبیعی)، منوچهر پرتو (وزیر

۲۸۴. ارتشید حسین فردوست در خاطراتش خوانساری را چنین معرفی کرده است: «خوانساری معروفیت داشت و این اواخر نام او در میان دانشجویان ایرانی در اروپا سر زبان‌ها افتاده و به عنوان نماینده ساواک در اروپا شناخته شده بود. پرویز خوانساری مانند دکتر مهیمن از افرادی بود که در سال‌های ۱۳۲۰ با انگلیسی‌ها رابطه داشت، و از جوانی به مشاغل عالی (معاون وزیر کار در کابینه رزم‌آرا) رسید و در پیری از نخبگان ساواک شد. او فردی استثنایی از نظر هوش و زرنگی بود و تمام استعداد خود را در راه بندوبست به منظور پولسازی به کار گرفت و لذا جزء اطرافیان اشرف بود.» (خاطرات فردوست، ص ۴۷۱) برای آشنایی بیشتر با خوانساری بنگرید به: عبدالله شهبازی، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، صص ۴۵۶-۴۶۱.

285. Scholarship

اسکولارشیپ با بورسیه فرق دارد. بورسیه به معنی دریافت پول از نهاد معین در قبال تعهد خدمت است. مثلاً بورسیه ارتش. اسکولارشیپ کمک هزینه تحصیلی است که به دلیل شایستگی به محصل اعطا می‌شود بدون تعهد خاص. در زبان فارسی، معادل مناسبی برای اسکولارشیپ نیافته‌ام. به آن نیز «بورسیه» می‌گویند که درست نیست.

دادگستری) - دوست صمیمی بود. تمامی این افراد بهائی بودند.^{۲۸۶} نه آن امتیازات پول‌ساز عادی است نه این پیوندهای خویشاوندی و ارتباطات صمیمانه با بلندپایگان.

فعالاً از بررسی پیشینه این خاندان در عشق‌آباد، به عنوان یکی از مراکز مهم و متراکم بهائیان متواری و مهاجر از برخی مناطق ایران، مانند یزد و میلان و اسکو، می‌گذرم و تنها به یک نکته اکتفا می‌کنم: به گفته مهندس عزت‌الله سبحانی، که از نظر من فرد مطلعی است، امتیاز انحصاری واردات بنز را سیر شاپور ریپورتر به دست آورد و در قبال دریافت پورسانت آن را به برادران سودآور واگذار کرد.

این «بورسیه» به شدت مشکوک، به تولیت دکتر علیرضا شیخ‌الاسلامی، به عاملی برای جذب نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران بدل شد. علیرضا شیخ‌الاسلامی سال‌هاست ارتباط ویژه با دانشگاه امام صادق (ع) برقرار کرده و برگزیدگان خود را از این دانشگاه برای دوره دکتری به آکسفورد انتقال می‌دهد. این فارغ‌التحصیلان امام صادق - آکسفورد گردانندگان ایران آینده خواهند بود.^{۲۸۷} علیرضا شیخ‌الاسلامی، به دلیل برخورداری از این امتیاز، در میان

۲۸۶. برای آشنایی با مجالس قمار فوق بنگرید به بولتن ویژه ساواک، مورخ ۵ خرداد ۱۳۵۰، در آدرس زیر:

<http://bashgah.net/pages-11970.html>

۲۸۷. مجله اکونومیست در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۳، یک هفته پیش از آغاز ریاست‌جمهوری کلینتون، در مقاله‌ای با عنوان «آکسفورد بر دنیا حکومت می‌کند» نوشت: هفته آینده یک آکسفوردی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا خواهد شد. سه عضو دولت او، دو تن از قضات عالی، و گروهی از اعضای کنگره آکسفوردی هستند. ولیعهد ژاپن، نروهیتسو، و نامزد او، ماساکو اووادا، نیز آکسفوردی هستند. آکسفورد این نفوذش در دنیای معاصر را مدیون «بورسیه رودز» است که از سال ۱۹۰۳ گروهی از رجال آینده آمریکا را به خود جذب کرد. تاکنون این بورسیه ۹۰۰۰ آمریکایی و ۴۰۰ ژاپنی را جذب کرده است. (The Economist, 16 January 1993, p. 42)

در مجموعه اسناد سیر سیسیل رودز، بنیانگذار مستعمرات و امپراتوری الماس بریتانیا در جنوب آفریقا، که در کتابخانه بنیاد رودز (آکسفورد) نگهداری می‌شود، نامه‌ای است از رودز به لرد ناتانیل روچیلد به تاریخ ۲ ژوئن ۱۸۸۸ که در واقع وصیت‌نامه رودز است. در این نامه، رودز، پس از کسر بخشی از ثروت خود برای خانواده‌اش، بخش عظیمی از آن را در اختیار لرد ناتانیل روچیلد قرار می‌دهد تا وی به عنوان متولی این ثروت و وصی رودز با این پول یک سازمان سری ایجاد کند با هدف گسترش اقتدار و نفوذ بریتانیا در جهان. پس از مرگ رودز، لرد روچیلد این طرح رودز را تحقق بخشید به صورت تاسیس بورسیه رودز. (Richard Davis, *The English*)

←

دولتمردان و بلندپایگان ایران کنونی اعتبار و بروبیای فراوان دارد و بسیاری از درها به رویش باز است. کم نیستند مدیران عالی‌رتبه یا آقازادگانی که در اشتیاق مدرک دکترای آکسفورد می‌سوزند!

بدینسان، خطه فارس و شهر شیراز، به دلیل دو سده حکومت و اقتدار خاندان قوام‌الملک، به کانون اصلی بهائی‌گری بدل شد. در شیراز بهائیان سرشناسی می‌زیستند که ارائه فهرست جامع از معاریف شناخته شده آنان خود پژوهشی مستقل است. علاوه بر بهائیان شیراز و بهائیان مهاجر از سایر شهرها و روستاهای فارس، برخی از بهائیان سایر نقاط ایران نیز به شیراز مهاجرت می‌کردند و از طریق وصلت با خاندان‌های سرشناس شیرازی «بومی» می‌شدند.

در شرح زندگی مظفر خان فرخ با این شیوه «بومی شدن از طریق وصلت» آشنا شدیم. یک نمونه، خاندان عندلیبی است از نسل میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی، خطاط و ادیب و شاعر. عندلیب در شیراز ازدواج کرد، در ۱۳۳۲ ق. برای زیارت عباس افندی به حیفا رفت، در بازگشت به شیراز مدتی در گیلان به تبلیغ مشغول بود، و در سال ۱۳۳۸ ق. در شیراز درگذشت.^{۲۸۸} نمونه دیگر، شاخه‌ای از خاندان مبین است از تبار حاج موسی مبین یهودی همدان که به بهائیت گروید. حاج موسی مبین در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۲۳ ق. بازداشت شد و به دلیل اشتها به بهائی‌گری به تهران مهاجرت کرد و در سال ۱۳۰۵ ش. در این شهر درگذشت. «خاندان واسعه مبین از وی برجاست»^{۲۸۹} قبلاً داستان واگذاری هشتصد هکتار اراضی زیر سد سلمان فارسی به خانم افروز مبین را گفته‌ام.^{۲۹۰}

از اواخر قاجاریه، و به‌ویژه در دوران حکومت پهلوی، بسیاری از بهائیان روستایی شناخته شده در مناطق خود، برای پنهان کردن هویت خویش، به شهرهای دیگر مهاجرت کردند. تعدادی از بهائیان شناخته شده نی‌ریز و آباد و سروستان و سایر مناطق فارس به تهران مهاجرت کردند. برخی در شهر شیراز ساکن شدند. بسیاری از بهائیان مهاجر به شیراز در پیرامون آرامگاه شیخ سعدی شیرازی مجتمع شدند و «محلّه سعدی» را پدید آوردند. اراضی این منطقه به خاندان قوام شیرازی تعلق داشت و یکی از معروف‌ترین باغ‌های شیراز، باغ

←

Rothschilds, London: William Collins, 1983, p. 213)

۲۸۸. تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ق ۱، ص ۵۴۴.

۲۸۹. همان مأخذ، ج ۸، ق ۲، ص ۸۸۹.

۲۹۰. همین کتاب، ص ۳۳۶.

دلگشا، در این محل و متعلق به خاندان قوام شیرازی بود. بهائیان محله سعدی مردم کم‌فرهنگ و بسیاری از آنان از نظر مالی فقیر جامعه بهائی فارس بودند. خاندان قوام شیرازی از طریق خاندان فهندز سعدی ایشان را اداره می‌کرد. بهائیان سعدی، چون بهائیان سروستان فارس و سایر نقاط متراکم بهائی‌نشین ایران، مانند سیستان و مطلق (بخش بستان‌آباد تبریز)^{۲۹۱}، در پی وقوع انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)، با صدور اطلاعیه‌هایی گروهی دسته‌جمعی خود را به اسلام اعلام کردند و از بهائیت تبری جستند. معهذ، در سال‌های پسین، حضور شبکه‌های خویشاوند اینان در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران تداوم یافت و اقتدار روزافزون‌شان را سبب شد.

طبق گزارش‌های مندرج در منابع بهائی، در سال ۱۳۳۹ ش. در شهر شیراز ۳۶ «محفل روحانی» دائر بود.^{۲۹۲} در اوایل صدارت هویدا، در سال ۱۳۴۵، ایران به بیست و چهار «قسمت امری» تقسیم می‌شد. هر قسمت امری دارای مرکزی بود که محفل آن به «محفل روحانی مرکز قسمت امری» موسوم بود. قسمت‌های امری و مراکز بیست و چهارگانه آن به شرح زیر بود: ۱- **آباد (آباد)**، ۲- آذربایجان شرقی (تبریز)، ۳- آذربایجان غربی (رضاییه)، ۴- اصفهان (اصفهان)، ۵- بابل (بابل)، ۶- گرگان (گرگان)، ۷- بنادر و جزایر خلیج فارس (بندرعباس)، ۸- خراسان (مشهد)، ۹- خوزستان (اهواز)، ۱۰- زاهدان (زاهدان)، ۱۱- ساری (ساری)، ۱۲- سنگسر (سنگسر)، ۱۳- تهران (تهران)، ۱۴- عراق (اراک)، ۱۵- **فارس (شیراز)**، ۱۶- قائنات (بیرجند)، ۱۷- قزوین (قزوین)، ۱۸- کاشان (کاشان)، ۱۹- کرمان (کرمان)، ۲۰- کرمانشاه (کرمانشاه)، ۲۱- گیلان (رشت)، ۲۲- **نی‌ریز (نی‌ریز)**، ۲۳- همدان (همدان)، ۲۴- یزد (یزد).^{۲۹۳}

آنچه در این فهرست حائز اهمیت است تراکم جمعیت بهائیان در برخی مناطق است که

۲۹۱. سیستان و مطلق (متنق)، در دامنه کوه سبلان، از روستاهای مهم بهائی‌نشین آذربایجان هستند. در سال ۱۳۲۹ سیستان ۱۶۶۰ نفر و مطلق ۱۰۵۷ نفر سکنه داشت. در *اخبار/امری* (شماره ۵، مرداد ۱۳۴۲، ص ۲۹۹) سیستان «پرجمعیت‌ترین قصبه آن سامان [آذربایجان] از لحاظ تعداد احبای الهی» معرفی شده. در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مردم اماکن بهائیان را در تهران و سیستان و آران کاشان، از جمله ساختمان حظیرة‌القدس آران کاشان، را تخریب کردند. شرح مفصل ماجرا و تصاویر این تخریب‌ها در مأخذ زیر مندرج است: *اخبار/امری*، شماره ۵، مرداد ۱۳۴۲، صص ۲۹۲-۲۹۹.

۲۹۲. *اخبار/امری*، سال ۳۹، شماره ۷-۸، مهر-آبان ۱۳۳۹، ص ۴۱۴.

۲۹۳. *اخبار/امری*، سال ۴۵، شماره ۷، مهر ۱۳۴۷، صص ۳۴۷-۳۴۹.

تأسیس یک مرکز امری مستقل را ضرور می‌ساخت. مهم‌ترین این مناطق فارس و مازندران است. در فارس سه مرکز امری دایر بود (شیراز، آباد، نی‌ریز) و در مازندران دو مرکز امری (بابل و گرگان).

راز مغضوبیت اعتمادالدوله، نیای خاندان قوام شیرازی

حاج ابراهیم کلانتر، نیای خاندان قوام شیرازی، در اواخر سال ۱۲۰۰ ق.، در پی مرگ میرزا محمد کلانتر، با حکم جعفرخان زند (مقتول در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ ق. / ۲۰ ژانویه ۱۷۸۹ م.)، پدر لطفعلی خان (مقتول در ۴ جمادى‌الثانی ۱۲۰۹ ق. / ۲۶ دسامبر ۱۷۹۴ م.)، کلانتر شیراز شد و شش سال کلانتر پایتخت و وزیر دو فرمانروای زند بود. در ۱۸ شوال ۱۲۰۶ آقا محمد خان قاجار وارد شیراز شد و او را بیگلربیگی فارس کرد. در ۲۸ رجب ۱۲۰۹ ق. / ۱۸ فوریه ۱۷۹۵ م. به «اعتمادالدوله» ملقب و صدراعظم آقا محمد خان شد و تا قتل آقا محمد خان (۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. / ۱۶ ژوئن ۱۷۹۷ م.) در این سمت بود. پس از آن، به مدت چهار سال صدراعظم مقتدر فتحعلی شاه بود. در اوّل ذیحجه ۱۲۱۵ ق. / ۱۵ آوریل ۱۸۰۱ م. مغضوب و به قزوین و سپس طالقان تبعید شد و اندکی بعد مرد. فتحعلی شاه سی و پنج سال پس از او سلطنت کرد و پنجشنبه ۱۹ جمادى‌الثانی ۱۲۵۰ ق. در هفتاد سالگی درگذشت.

به‌نوشته عبدالرزاق بیگ دنبلی در *مآثر سلطانیه*، حاج ابراهیم کلانتر در اوائل صعود آقا محمد خان قاجار کشتار بزرگی در فارس کرد و خاندان‌های کهن را ریشه‌کن نمود.

«چندی در شیراز شرار تعدی افروخته، دیده‌های جوانان بی‌گناه بقیه طایفه زند را با سوزن میل بهم دوخت و خرمن خاندان‌های قدیم فارس را یکسر بسوخت. و بعدها که در پایه سریر خلافت پای به پایه بلند وزارت گذاشت بی‌مروتی با بندگان خدا کرد... هر یک از برادران و فرزندانش به حکومت ولایتی سرافراز و دست و زبان ظلم و آزارشان بر مردم دراز گردید... تقلب و تصرف او به مال دیوان از حد و پایان درگذشت.»^{۲۹۴}

میرزا فضل‌الله حسینی شیرازی (خاوری)، که مدافع سرسخت حاج ابراهیم کلانتر

۲۹۴. عبدالرزاق بیگ دنبلی، *مآثر سلطانیه*، چاپ سری ۱۲۴۱ ق. در تبریز، فاقد شماره صفحه، ذیل وقایع سال ۱۲۱۶.

است، معترف است که او حکومت ولایات ایران را میان برادران و پسران و منسوبان خود تقسیم کرد.^{۲۹۵} اعتمادالسلطنه نیز علت مغضوبیت و قتل ابراهیم خان اعتمادالدوله را «شرارت و افساد» و ستم بیش از حد او و اعضای خانواده‌اش بر مردم گزارش می‌کند و مغضوبیت او را ناشی از فشار مردم و رجال ایران بر دربار قجر می‌داند.

«از کثرت غرور به اعیان و اشراف بدسلوکی کرد و هتاکی نمود و کسان او در بلدان چیره شده از روی اطمینان به رعایا ظلم و تعدی نمودند و چنین گمان می‌کردند که برای رعایا دادرسی نخواهد بود.»^{۲۹۶}

این فشار چنان شدید بود که اگر فتحعلی شاه در برابر آن تمکین نمی‌کرد اساس سلطنت قجر بر باد می‌رفت.

[این فشارها تداوم یافت تا سرانجام،] «چند نوشته به حضور حضرت خاقان مغفور آوردند و توضیح کردند که حاجی ابراهیم خان با جماعتی بزرگ معاهده کرده، عزم خیانت و قصد جنایت نموده است. تا آنکه خاقان مغفور دیدند اگر بیش از این در حمایت و رعایت این وزیر استبداد رأی به خرج دهند، هر آینه جان جهان‌پناهی و ملک پادشاهی در سر این کار زوال خواهد پذیرفت.»^{۲۹۷}

برکناری حاج ابراهیم خان و خاندان او، به دلیل اقتدار ایشان، آسان نبود؛ اولاً به‌رغم تمایل شخصی فتحعلی شاه و با فشار رجال میهن‌دوست و مردم ستم‌دیده بر او تحقق یافت؛ ثانیاً با برنامه‌ریزی و تمهیدات سنجیده انجام گرفت زیرا به دلیل اقتداری که این خاندان در سراسر ایران گسترده بود، «احتمال داشت که خلع و دفع او باعث شوریدگی سایر بلدان گردد.»^{۲۹۸}

«راز» مغضوبیت حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله و خاندان او را در زرسالاران شرح داده‌ام. روایت من نو و مبتنی بر تبیین تحولات منطقه و جهان است؛ به‌ویژه ارتباط این مغضوبیت با قتل پاول تزار روسیه و متحد ناپلئون بناپارت و فتحعلی شاه قاجار.^{۲۹۹} از

۲۹۵. میرزا فضل‌الله شیرازی (خاوری)، *تاریخ ذوالقرنین*، به کوشش ناصر افشارفر، تهران: سازمان چاپ

و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲۹۶. اعتمادالسلطنه، *صدرالتواریخ*، ص ۳۰.

۲۹۷. همان مأخذ، صص ۳۱-۳۲.

۲۹۸. همان مأخذ، ص ۳۲.

۲۹۹. شهبازی، *زرسالاران*، ج ۲، صص ۴۳۲-۴۳۷؛ ج ۴، صص ۴۲۸-۴۳۴.

دیدگاه من، بسیاری از تحولات مهم تاریخ معاصر ایران را منتزع از تحولات جهان و منطقه نمی‌توان تبیین کرد. پژوهش هفت جلدی *زرسالاران* به منظور ایضاح این نوع نگرش به تاریخ ایران انجام گرفت.

حاج ابراهیم کلانتر مجری برنامه‌های کمپانی هند شرقی و استعمار بریتانیا در ایران بود و به این دلیل در توسعه روابط ایران با حکومت ناپلئون در فرانسه، که خصم مقتدر بریتانیا به‌شمار می‌رفت، کارشکنی می‌کرد. در مقابل، روابط دولت نوح‌خاسته قجر را با استعمار بریتانیا استوار می‌نمود. نخستین بیمان‌های سیاسی و تجاری سر جان ملکم، نماینده کمپانی هند شرقی بریتانیا، و دولت ایران (شعبان ۱۲۱۵ ق./ ژانویه ۱۸۰۱ م.) به امضای ابراهیم خان است. طبق ماده دوم بیمان ملکم-قوام، دولت ایران متعهد بود «هرگاه جماعت افغان اراده هندوستان کنند... بر ایشان لشکر کشد.» و طبق ماده پنجم، دولت ایران متعهد می‌شد «اهل فرانسه را نگذارد که در سرحدات ایران از دریا و خشکی محل توقف ساخته، بار اقامت اندازند.»^{۳۰۰}

دوران سلطنت پاول پتروویچ، تزار روسیه در سال‌های ۱۷۹۶-۱۸۰۱ م.، را باید به دو بخش تقسیم کرد. او از آغاز حکومتش تا اشغال جزیره مالت (۱۸۰۰)، به مدت چهار سال و نیم، دوست و متحد بریتانیا بود. ولی به دلیل اشغال جزیره مالت به دست بریتانیا از تابستان ۱۸۰۰ خصوصت با این دولت را آغاز کرد و اقداماتی به سود فرانسه ناپلئونی انجام داد. روابط روسیه با بریتانیا روز به روز تیره‌تر شد تا بدان‌جا که در آغاز سال ۱۸۰۱ پاول «دشمن واقعی» بریتانیا به‌شمار می‌رفت. اوج تهدید پاول علیه بریتانیا از ۱۲ ژانویه ۱۸۰۱ است که به ژنرال اورلف، فرمانده نظامی منطقه دن، دستور داد برای تصرف مستملکات شرقی بریتانیا به هند حمله کند. در نتیجه، در ۲۷ فوریه ۲۲۵۰۷ نفر نیروی قزاق راهی شبه قاره هند شدند. در صورت تداوم حکومت پاول، این سیاست جدید روسیه پیامدهای بسیار مهلکی برای انگلستان، هم در اروپا و هم در شرق، در بر داشت. حرکت قشون پاول به سوی هند، اندکی پس از پایان دادن به تهدید تیپو سلطان و زمان شاه افغان و در زمانی است که هنوز مواضع بریتانیا در منطقه متزلزل بود.

در این برهه سرنوشت‌ساز از تاریخ جهان و منطقه، به‌ناگاه پاول قربانی دسیسه‌ای مرموز شد و به قتل رسید. طراح این توطئه کنت پانین، اولین وزیر خارجه پاول، بود که در سال ۱۷۹۸ پاول او را برکنار و کنت راستویچین را به جایش نصب کرده بود. پانین،

برخلاف راست‌و‌چین، به جناح «انگلو‌فیل» دربار روسیه تعلق داشت. سایر عوامل این توطئه عبارت بودند از گراند دوک آکساندر (پسر و ولیعهد پاول)، کنت پتر فن پاهلن (حاکم سن پترزبورگ)، ژنرال لئوتی لئوتیویچ و کنت فن بنیگسن. به‌نوشته مورخین انستیتوی تاریخ آکادمی علوم اتحاد شوروی، چارلز ویتورث، سفیر بریتانیا در روسیه، نیز در توطئه شرکت داشت. توطئه‌گران، با موافقت ولیعهد، در نیمه شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱ مخفیانه وارد قلعه میخائیلوفسکی، مقر تزار، شدند و در سحرگاه پاول را در رختخوابش خفه کردند. قشون اعزامی پاول، پس از گذر از رود ولگا (۱۸ مارس)، در راه هند بود که خبر قتل تزار و لغو مأموریت را شنید.

بدینسان، اولین و آخرین تهاجم واقعی روسیه به مستعمرات بریتانیا در هند در نطفه خفه شد. پس از قتل پاول، ولیعهد متحد بریتانیا، آکساندر اول، تزار روسیه شد. هموست که جنگ اول ایران و روسیه (۱۸۰۳-۱۸۱۳) را، در همدستی با استعمار بریتانیا، آغاز کرد. لشکرکشی پاول به هندوستان، نقشه‌ای بزرگ بود که فتحعلی شاه و ناپلئون در آن شریک بودند.

«ناپلئون نقشه حمله به هندوستان را از راه قفقاز و ایران با پاول، امپراتور روسیه، طرح کرده و با او در این کار هم پیمان شده بود و پاول به عهده گرفته بود پنجاه هزار سرباز به ایران بیاورد و با دستیاری دولت ایران از راه هرات... به هندوستان حمله کند.»^{۳۰۱}

این تحرکات مقارن با واپسین ماه‌های اقتدار میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله است. تصادفی نیست درست در همان زمان که طرح پاول آغاز شد (ژانویه ۱۸۰۱)، ابراهیم خان پیمان‌های مهم سیاسی- نظامی خود را با سر جان ملکم، فرستاده ریچارد ولزلی (لرد مورنینگتون)،^{۳۰۲} فرمانفرمای مستملکات کمپانی هند شرقی بریتانیا در شبه قاره هند و شریک و متحد استوار الیگارش‌ی زرسالار یهودی، منعقد نمود. و این گزارش اعتمادالسلطنه، و سایر مورخین عصر قاجار، درست است که ابراهیم خان تحرکات وسیعی را برای ایجاد

۳۰۱. سعید نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، تهران: بنیاد، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۲.
 ۳۰۲. درباره خاندان ولزلی و پیوندهای عمیق و ژرف آن، از جمله ریچارد ولزلی (ارل مورنینگتون) و آرتور ولزلی (دوک ولینگتون، سردار جنگ واترلو با ناپلئون)، با خاندان روچیلد و الیگارش‌ی زرسالاری یهودی معاصر در *زرسالاران* به تفصیل سخن گفته‌ام. از جمله بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۴۰۸-۴۲۱.

آشوب بزرگ در ایران و ساقط کردن فتحعلی شاه آغاز کرده بود.^{۳۰۳} «چند نوشته به حضور حضرت خاقان مغفور آوردند و توضیح کردند که حاجی ابراهیم خان با جماعتی بزرگ معاهده کرده، عزم خیانت و قصد جنایت نموده است.»^{۳۰۴} گزارش خاوری شیرازی، مورخ هوادار حاج ابراهیم کلانتر، نیز نشان می‌دهد که توطئه گسترده و خطر جدی بوده است:

«نوشتجاتی چند به مهر حاجی مستمند ابراز شد که به نواب حسینقلی خان و برخی از امرای ایران نوشته بود که تحریک لوای فساد را ساعی باشند و به ناخن مخالفت چهار مخالفت را خراشند. علاوه بر این نوشتجات، چند نفر از سرکردگان معتبر عراق و دارالمرز طبرستان و غیره از قبیل آقاخان کتول و ایمان خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چند نفر دیگر در خلوت خاص به خاکپای مبارک عرض‌های خلاف نمودند و جناب معزی‌الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند. اگر چه صحت و سقم آن نوشتجات و این شهادت را خداوند دانا آگاه بود ولی معامله حاجی با لطفعلی خان زند این مدعیات را ثابت نمود. چون برادران و پسرانش هر یکی در ولایتی حکمران بودند، اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودند که شاید از بروز سیاست درباره حاجی فتنه در آن ولایات حادث شود، لهذا بر حسب الامر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معین حاجی و متعلقانش، که در هر ولایت هستند، اسیر بند و گرفتار کنند قهر خاقان ظفرمند شوند.»^{۳۰۵}

اولین قوام‌الملک: از هنری مارتین تا «فتنه باب»

افول خاندان قوام شیرازی، برخلاف آن چه گفته می‌شود، بسیار موقت بود. آنان پایگاه مقتدر و شبکه خویشان کثیر خود را در شیراز و تهران و سایر نقاط ایران هیچگاه از دست ندادند. سرانجام، درست یک دهه بعد، در سال ۱۲۲۶ ق. / ۱۸۱۱ م.، در زمانی که روابط ایران و بریتانیا کاملاً بهبود یافت، فتحعلی شاه فرزندان حاج ابراهیم اعتمادالدوله را بار دیگر در مناصب عالی حکومتی گمارد. این «التفات» پس از سفر (۱۸۰۹-۱۸۱۰) میرزا ابوالحسن خان ایلچی، خواهرزاده و داماد حاج ابراهیم کلانتر، به انگلستان است. این اقتدار در فارس و

۳۰۳. شهبازی، زرسالاران، ج ۴، صص ۴۳۰-۴۳۳.

۳۰۴. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص ۳۱.

۳۰۵. تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۱۴۹.

سراسر ایران تا پایان دوران سلطنت پهلوی دوام آورد.

بدینسان، در سال ۱۲۲۶ ق. حاج میرزا علی اکبر خان، پسر چهارم ابراهیم خان اعتمادالدوله، کلانتر شیراز شد.^{۳۰۶} فتحعلی شاه در سفر سال ۱۲۴۵ ق. به شیراز او را بار دیگر مورد التفات قرار داد و به «قوام‌الملک» ملقب کرد. همزمان، میرزا محمدعلی، وزیر فارس و دشمن میرزا علی اکبر کلانتر، «مشیرالملک» لقب یافت.^{۳۰۷} از آن پس لقب «قوام‌الملک» در خاندان حاج ابراهیم کلانتر، یکی از شاخه‌های طایفه هاشمیه (اعقاب کثیر از تبار شش پسر و دختران حاج هاشم جدیدالاسلام)، موروثی شد.

منشاء این لقب نسبتی است که خاندان فوق برای خود ساخت و نسب خویش را به حاج قوام‌الدین حسن تمغاچی (معروف به «حاجی قوام»، متوفی ۷۵۴ ق.)، وزیر نامدار شاه شیخ ابواسحاق اینجو و ممدوح خواجه حافظ شیرازی، رسانید. ظاهراً انتساب فوق به حاج قوام‌الدین حسن تمغاچی از زمان قوام‌الملک اول آغاز شد. میرزا فضل‌الله حسینی متخلص به «خاوری» (۱۱۹۰-۱۲۶۶ ق.)، شاعر و مورخ شیرازی، در تاریخ ذوالقرنین، این داستان را نقل کرده؛ نیای ابراهیم کلانتر را مهاجری قزوینی‌الاصل خوانده که به شیراز مهاجرت کرد و «از خاندان حاجی قوام‌الدین شیرازی معروف مستوره‌ای به عقد ازدواج درآمد».^{۳۰۸} تاریخ ذوالقرنین، هر چند تاریخ دوران فتحعلی شاه است، ولی در زمان سلطنت محمد شاه و اقتدار قوام‌الملک در شیراز، موطن و مدفن خاوری، نگاشته شده.

قوام‌الملک اول، حاج میرزا علی اکبر خان شیرازی (۱۲۰۳-۱۲۸۲ ق.)، برای تحکیم اقتدار خود، به‌ویژه در مقابله با حاج مشیرالملک، خواست با خاندان خوانین قشقایی وصلت کند؛ در سال ۱۲۴۷ ق. دختر خود را به محمدقلی خان^{۳۰۹} (۱۲۲۴-۱۲۸۴ ق.)، برادر محمدعلی خان^{۳۱۰} (۱۲۰۸-۱۲۶۸ ق.) ایلخانی قشقایی، داد و دختر ایلخانی را به عقد پسر دوّم خود، میرزا فتحعلی خان (نیای خاندان صاحب‌دیوانی)، درآورد. «و چون این خبر در بوشهر به مشیرالملک رسید دانست که این وفاق برای نفاق با او است.» لذا، به تحریک

۳۰۶. فسایی، فارسنامه، ج ۱، ص ۷۰۸.

۳۰۷. همان مأخذ، ص ۷۴۱. درباره مشیرالملک بنگرید به: همین کتاب، صص ۵۲۰-۵۲۱.

۳۰۸. تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳۰۹. پنجمین و کوچک‌ترین پسر جانی خان ایلخانی قشقایی.

۳۱۰. دوّمین پسر جانی خان ایلخانی قشقایی. همو که مزارش در پیربناب است.

حاج مشیرالملک، به دستور **حسینعلی میرزا فرمانفرما**، پسر فتحعلی شاه و حاکم فارس،^{۳۱۱} طرفین از طریق طلاق عقود فوق را فسخ کردند.^{۳۱۲} این همان میرزا فتحعلی صاحب‌دیوان است که بعداً با دختر فتحعلی شاه (خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما) ازدواج کرد. احتمالاً، حسینعلی میرزا و حاج مشیرالملک نمی‌خواستند با خاندان قوام خویشاوند شوند.^{۳۱۳} و احتمالاً به دلیل این دختر قوام، رابطه قوام‌الملک با محمدقلی خان، ایل‌بیگی و سپس ایلخانی قشقایی، گرم بود. لذا، در سال ۱۲۶۴ ق.، سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه که **میرزا تقی خان امیرکبیر** زمامدار واقعی ایران بود، این دو، به تحریک قوام‌الملک، در فارس شورشی چهل روزه به پا کردند.

قوام‌الملک اول، چون پدر، با کانون‌های استعماری پیوند ژرف داشت. در دوران اقتدار او در فارس سه حادثه مهم، با پیامدهای بزرگ فرهنگی و سیاسی در سراسر ایران، رخ داد: در نخستین سال کلانتری **میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک** در شیراز (۱۲۲۶ ق. / ۱۸۱۱ م.) هنری **مارتین** (۱۷۸۱-۱۸۱۲)، کشیش سی ساله پروتستان، که پس از اتمام تحصیل در حوزه علمیه کمبریج از سال ۱۸۰۵ در استخدام کمپانی هند شرقی در بنگال بود، از کلکته راهی بمبئی و سپس ایران شد و از بندر بوشهر به شیراز آمد. او در شیراز، با معرفی **سیرجان ملکم**، در خانه **جعفرعلی خان نواب**، نیای خاندان نواب که در این زمان وکیل سفارت بریتانیا در شیراز بود،^{۳۱۴} مأوا گزید. این سرآغاز **اولین موج سازمان‌یافته تهاجم فرهنگی** علیه اسلام شیعی در ایران است.

هنری **مارتین** نخستین تکاپوی تبشیری را در ایران آغاز کرد و با حمایت علی‌اکبر خان قوام‌الملک و خویشانش، و به اعتبار نفوذ و تبلیغ آنان در حکومت فارس و تهران، شهرت فراوان یافت؛ علمای سرشناس شهر برای مباحثه با او تحریک شدند. **حاج میرزا ابراهیم**

۳۱۱. بنگرید به: همین کتاب، ص ۶۳.

۳۱۲. فسایی، *فارسانامه ناصری*، ج ۱، ص ۷۴۷.

۳۱۳. پسر حاج میرزا محمدعلی خان مشیرالملک (حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک دوم) و محمدعلی خان ایلخانی (پسر جانی خان قشقایی و برادر ارشد محمدقلی خان ایل‌بیگی) دامادهای حسینعلی میرزا فرمانفرما (شوهر دختران او) بودند. (یادداشت‌های اصغر فرمانفرمایی قاجار در: *سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله*، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: انتشارات اساطیر،

چاپ سوم، ۱۳۷۳، ص ۷۳۷)

۳۱۴. همین کتاب، ص ۴۶۶.

مجتهد^{۳۱۵} با او مناظره کرد و میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی^{۳۱۶}.

حاج میرزا ابراهیم برادر زن میرزا حسنعلی طبیب شیرازی و دائی زن جعفرعلی خان نواب بود و مردی ساده‌دل؛ و به این دلیل مناظره در ملاء عام را پذیرفت و رساله‌ای در اثبات رسالت پیامبر اسلام (ص) برای مارتین نگاشت که وزن و ارزشی نداشت. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی حاج میرزا ابراهیم را «زاهدی ساده» خوانده و نوشته‌اش را «دفتری پریشان از اخبار قدما و اقوال علما» و آخوند ملا علی نوری، عالم برجسته اصفهان، ارجی بر نوشته حاج میرزا ابراهیم ننهاده است.^{۳۱۷} این مناظره برای وهن علما و اسلام بود. اما مناظره با میرزا ابوالقاسم سکوت، که گروهی از صوفیان مریدش در پیرامون هنری مارتین گرد آمدند، به منظور آوازه‌گری و پدید آوردن شهرت برای هر دو ایشان بود.^{۳۱۸} مارتین، به‌رغم تبلیغاتی که در پیرامون او شده،^{۳۱۹} دانش چندان نداشت و عهد جدید را به کمک معلم و مترجمش میرزا سید علی خان نیاز،^{۳۲۰} برادر زن جعفرعلی خان،

۳۱۵. حاج میرزا ابراهیم مجتهد (۱۱۷۳-۱۲۵۵ ق.) از سلسله سادات حسینی فسایی است که در محله‌های بازار مرغ و سردزک شیراز سکونت داشتند. حاج میرزا حسن حسینی فسایی، مؤلف فارسنامه ناصری، از این خاندان است. وی در شیراز احترام فراوان داشت. برای آشنایی با زندگینامه حاج میرزا ابراهیم مجتهد بنگرید به: *فارسنامه ناصری*، ج ۲، صص ۹۲۷-۹۲۹.

۳۱۶. همین کتاب، صص ۵۰۵-۵۰۶.

۳۱۷. عبدالهادی حائری، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷، صص ۵۲۳-۵۲۴.

۳۱۸. همان مأخذ، ص ۵۲۵.

۳۱۹. برای نمونه بنگرید به کتاب: جرج اسمیت، *هنری مارتین: قدیس و اندیشمند*، لندن، ۱۸۹۲، ۵۸۰ صفحه.

George Smith, Henry Martyn: *Saint and Scholar, First Modern Missionary to the Mohammedans 1781-1812*, London: The Religious Tract Society, 1892, 580 pp.

۳۲۰. میرزا سید علی خان شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۳ ق.)، متخلص به «نیاز شیرازی»، خوش‌نویس و شاعر. پدرش میرزا حسنعلی طبیب و پدربزرگش حاج آقاسی بیگ افشار بودند. حاج آقاسی بیگ آذربایجانی و سرکرده فوجی در قشون نادر شاه بود که به خدمت کریم خان زند آمد و دوست و مصاحب و کیل‌الرعیایا شد. در محله میدان شاه خانه بزرگ و تکیه‌ای ساخت که به «تکیه حاج آقاسی بیگ» مشهور بود ولی پس از ازدواج نوه‌اش با جعفرعلی خان نواب به «تکیه نواب هندی» شهرت یافت. حاج آقاسی بیگ خوش‌نویس بود و خط سنگ قبر حافظ از اوست. میرزا سید علی پس از سفر به هند از نظر مالی فروریخت و برای پرداخت بدهی مجبور به فروش خانه و تکیه

←

به فارسی ترجمه می‌کرد. او تا مه ۱۸۱۲ در شیراز بود، سپس راهی اصفهان و تهران و تبریز شد و اندکی بعد در آسیای میانه درگذشت.

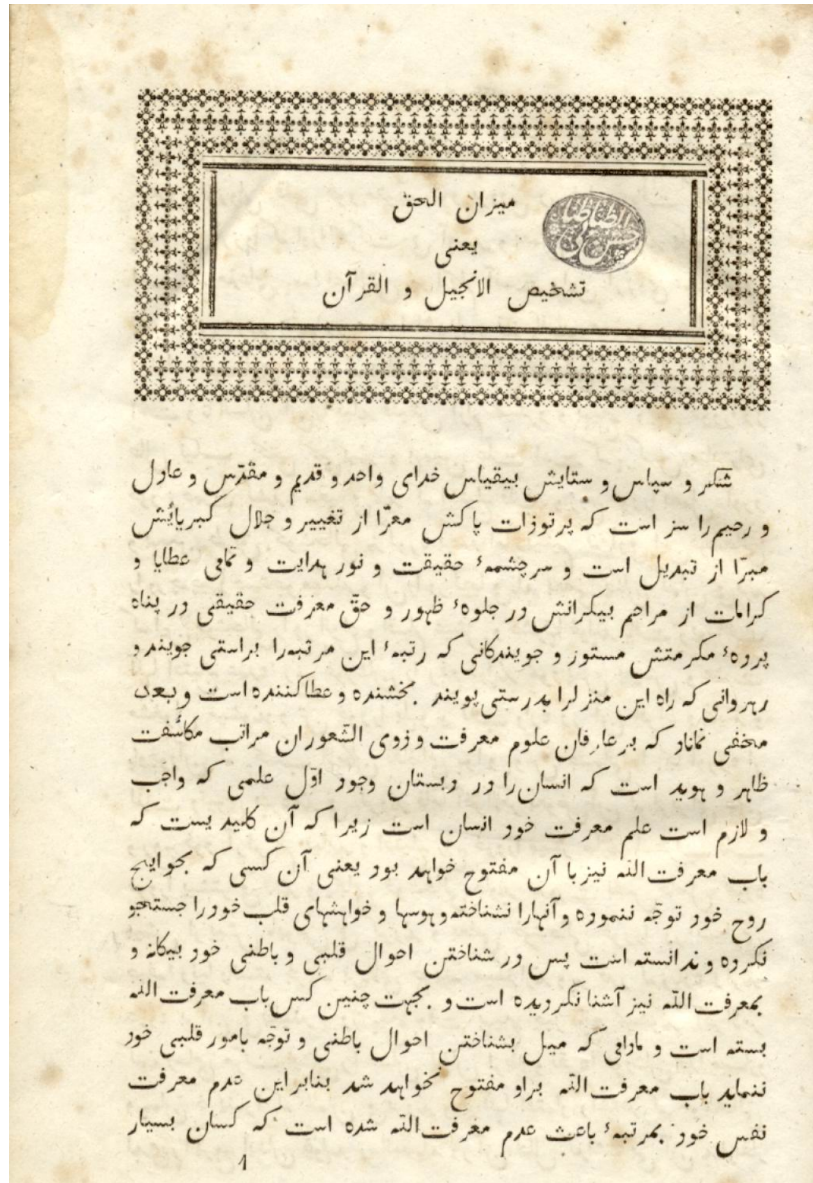
آن چه سبب شهرت مارتین شد، رديه‌ای است بر قرآن کریم به نام *میزان‌الحق*. این کتاب بیست و چهار سال پس از سفر مارتین به ایران در خارج از ایران چاپ و در ایران به وسعت پخش شد. علمای ایران، به دلیل شهرتی که هنری مارتین کسب کرد، تصور می‌کردند این کتاب نوشته اوست. این کتاب را نه به هنری مارتین بلکه به کارل فاندلر^{۳۳۱} (۱۸۰۳-۱۸۶۵)، مسیونر پروتستان آلمانی، نسبت می‌دهند. او مؤلف دو کتاب دیگر نیز هست: *مفتاح الاسرار و طریق الحیات*. *میزان‌الحق* در سال ۱۸۳۵ در قلعه شوشی قفقاز، همان‌جا که آقا محمد خان به قتل رسید، چاپ شد. این کتاب نمی‌تواند کار فاندلر، به تنهایی، باشد؛ به گمان من تداوم همان جزواتی است که مارتین با خود به ایران آورد و پراکند و مطالعه آن علمای بزرگ ایران را به پاسخ‌گویی تحریک کرد و موجی از «ردیه‌نویسی» پدید آورد. به نظر من، *میزان‌الحق* تداوم کار مفصلی است که از سال ۱۸۰۰ م. در مدرسه قلعه ویلیام (بنگال)^{۳۳۲} آغاز شد و طی سه دهه، به کمک مسلمانانی که به خدمت استعمارگران انگلیسی و کمپانی هند شرقی بریتانیا درآمده بودند، مانند آقا ثبات و میرزا فترت، سرانجام به کتابی بدل شد که کارل فاندلر آن را تدوین نهایی کرد و در سال ۱۸۳۵ با نام *کتاب میزان‌الحق* چاپ شد.

←

جدش شد. به فسا رفت و به سرپرستی املاک موروثی‌اش در نوبندگان فسا پرداخت. سپس به شیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز ماند.

321. Carl Gottlieb Pfander

۳۲۲. در سال ۱۸۰۰ لرد ریچارد ولزلی، فرمانفرمای بنگال، کالجی را در کلکته تأسیس کرد برای تربیت کارگزاران حکومت هند بریتانیا. این مدرسه در قلعه ویلیام (شهر کلکته بعدی) واقع بود و به این دلیل به کالج فورت ویلیام موسوم است. کالج ویلیام در واقع یک مدرسه علوم دینی بود. اولین رئیس آن (از ۱۸ اوت ۱۸۰۰) دیوید براون است و معاون او کلادیوس بوکانان. در این کالج ویلیام کری استاد زبان سانسکریت بود. هرچند تا سال ۱۸۱۳ مقامات حکومتی بریتانیا هیچ نوع فعالیت تیشیری را در هند اجازه نمی‌دادند، معهدا در کالج حلقه‌ای ایجاد شد برای ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های شرقی. اولین انجیل‌هایی که به زبان‌های فارسی و هندوستانی چاپ شد توسط این کالج بود. اولین انجیل فارسی با نظارت کلنل کالبروک منتشر شد. ولی بعداً نظارت بر ترجمه متون مسیحی به فارسی به عهده هنری مارتین گذارده شد. ترجمه عهد جدید به فارسی در کالج قلعه ویلیام را دو نفر آغاز کردند: میرزا فترت اهل بنارس و آقا ثبات اهل بغداد که ده سال در ایران اقامت داشت.



صفحه اول کتاب میزان الحق (چاپ ۱۸۳۵، قلعه شوشی)
متعلق به کتابخانه شخصی یکی از علما با مهر «حسن الطباطبایی»

استناد من به نسخه‌هایی است که از نوشته‌های هنری مارتین به جای مانده. مهم‌ترین آن‌ها رساله‌ای به نام «میزان‌الحق» است که در انتهای رساله آخوند ملا علی نوری درج شده. آخوند ملا علی نوری از برجسته‌ترین علمایی بود که به «میزان‌الحق» پاسخ داد و رساله او در سال‌های ۱۲۳۱-۱۲۳۲ ق. / ۱۸۱۶-۱۸۱۷ م. نوشته شد؛ یعنی قریب به بیست سال پیش از چاپ کتاب *میزان‌الحق* در قلعه شوشی. در این زمان کارل فاندرا (متولد ۱۸۰۳ یا ۱۸۰۵) ده یا سیزده ساله بود. به نوشته تنکابنی، آخوند ملا علی نوری شش ماه کلاس درس را تعطیل کرد و شبهات «پادری» را پاسخ گفت. این رساله شهرت فراوان داشت. «و آن کتاب را با فصاحت و بلاغت و مسجع و مقفی و منشیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب و العیاذ بالله من التشبیه.»^{۳۳۳} رساله ردیه آخوند ملا علی نوری «حجت الاسلام در رد شبهات پادری»^{۳۳۴} نام دارد و به «برهان المله» نیز معروف است. دو نسخه از این رساله در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در دست است.^{۳۳۵} این رساله در میان علما چنان مقبول بود که در زمان فوت آخوند ملا علی نوری، حاج محمد ابراهیم کلباسی، مجتهد بزرگ زمان، بر جنازه‌اش گریست و گفت: «بعد از تو چه کس رفع شبهات معاندین اسلام را می‌کند.»^{۳۳۶} حاجی کلباسی از شاگردان وحید بهبهانی (آقا محمدباقر بهبهانی معروف به «وحید» و «مؤسس») و میرزای قمی (میرزا ابوالقاسم قمی مؤلف *جامع‌الشتات*) و فقهی چنان سخت‌گیر بود که کمتر کسی را «مجتهد» می‌دانست. «حاجی کلباسی را اعتقاد آن بود که اجتهاد در نهایت صعب است و آنان که مدعی اجتهادند اکثر مجتهد نیستند و اگر کسی ادعای اجتهاد و مرافعه می‌نمود، حاجی او را تفسیق می‌کرد.»^{۳۳۷}

همین امر، یعنی سه دهه کار طولانی گروهی از مسلمانان و میسیونرهایی که در خدمت کمپانی هند شرقی بریتانیا بودند برای تدوین رساله *میزان‌الحق*، که سرانجام کارل فاندرا آن را به پایان برد یا ویرایش و چاپ کرد، سبب شده که حتی مورخی برجسته و صاحب سبک چون

۳۳۳. میرزا محمد تنکابنی، *قصص‌العلماء*، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة، بی تا، ص ۱۳۰.

۳۳۴. «پادری» همان father است. مسیحیان کشیشان را «پدر» (فادر) می‌خوانند و علمای ایران میسیونرها را «پادری» می‌نامیدند.

۳۳۵. بنگرید به: صفورا برومند، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا CMS در دوره قاجاریه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸.

۳۳۶. تنکابنی، *قصص‌العلماء*، ص ۱۵۱.

۳۳۷. همان مأخذ، ص ۱۶.

مرحوم دکتر عبدالهادی حائری نیز این اشتباه را تکرار کند و «میزان‌الحق» را تألیف هنری مارتین بخواند.^{۳۲۸}

دومین موج سازمان‌یافته تهاجم فرهنگی کانون‌های استعماری به ایران باز از شیراز و باز در دوران اقتدار قوام‌الملک اول آغاز شد. شاخه‌های متنوع طایفه هاشمیه از تبار ملا‌آشر یهودی، که خاندان قوام یکی از آن‌ها بود، و خاندان «نواب هندی»، که اندکی بعد به «نواب شیرازی» شهرت یافت، و سایر خاندان‌های وابسته به استعمار بریتانیا و زرسالاران گرداننده شبکه جهانی تجارت تریاک، به ویژه الیگارش‌ی زرسالار پارسی (زرتشتی) هند و امپراتوری مالی ساسون‌ها و سایر یهودیان بغدادی، به گسترش آن یاری می‌رسانیدند.

اکنون، شیراز مأمین اینان بود. اکنون، اینان شبکه‌ای بهم‌بافته و قابل‌اعتنا از «دیوانیان» و «اعیان» و «ملاکین» و «تجار» و «کسبه» شهر بودند. در حکومت تهران و فارس، و حتی در حرمسرای پادشاه قجر،^{۳۲۹} نفوذ فراوان داشتند. اکنون، اینان چنان قدرتمند بودند که از طریق

۳۲۸. حائری، نخستین رویارویی‌ها، صص ۵۲۵، ۵۳۹.

۳۲۹. فتحعلی شاه چهار زن عقدی داشت و ده‌ها متعه. عده متعه‌های او از خاندان‌های سرشناس ایران را بیش از چهل نفر ذکر کرده‌اند. این به جز ده‌ها متعه از خاندان‌های معمولی است. شاه به زنان خاندان‌های سرشناس به دلیل تکبرشان، به جز یکی، علاقه نداشت. زن اصلی فتحعلی شاه، آسیه خانم (متوفی ۱۲۲۰ ق.)، دختر فتحعلی خان دولو قاجار و مادر عباس میرزا نایب‌السلطنه، بود. از این زنان ۲۶۰ فرزند متولد شدند که بسیاری در دوران سلطنت فتحعلی شاه مردند و در زمان فوت او ۱۰۱ نفر زنده بودند.

حاج میرزا علیرضا شیرازی (۱۲۰۳-۱۲۶۵ ق.)، برادر دولوی حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک (قوام‌الملک اول)، خواجه بود و مقتدرترین فرد در اندرون فتحعلی شاه به‌شمار می‌رفت. شاه او را «حاجی دایی» صدا می‌زد و بسیار محترم می‌داشت. او «امیرالحاج» (سرپرست حجاج ایرانی) نیز بود. یکی از زنان فتحعلی شاه به‌نام مریم خانم یهودیه بود و «در جمال بی مثال و فرید» (سلطان احمد میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۵، ص ۲۵) نبات خانم از یهودیان ساکن مازندران بود. (تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۱۰۵۲) این دو از زنان آقا محمد خان قاجار بودند که فتحعلی شاه، به دلیل زیبایی‌شان، به عقد خود درآورد. (آقا محمد خان به‌رغم این که خواجه بود حرمسرای مفصلی داشت.) مریم خانم یهودیه مادر احمدعلی میرزا، پسر نوزدهم فتحعلی شاه، و مادر بزرگ پروین خانم، زن میرزا هاشم نوری، است. میرزا هاشم نوری و زنش با سفیر انگلیس، سر چارلز مورای، رابطه نزدیک داشتند. این ماجرا، در اوج جنگ هرات رسوایی بزرگی به بار آورد. (بنگرید به یادداشت عبدالحسین نوائی در تاریخ عضدی، صص ۲۰۱-۲۰۲) فتحعلی شاه نبات خانم را طلاق داد و بعد از گذراندن عده زن میرزا شفیع صدراعظم شد.

غصب یا وصلت یا جعل میراث و املاک و موقوفات و حتی نام رجال کهن و خوشنام چون حاجی قوام‌الدین حسن تمغاچی^{۳۳۰} و اللهوردی خان و پسرش امامقلی خان^{۳۳۱} و حاجی آقاسی بیگ^{۳۳۲} را به یغما برند. این الیگارشسی جدیدی بود که ساختارهای کهن جامعه ایرانی و خاندان‌های کهن بازمانده از ادوار «طلایی» صفوی و زند را، که پاسدار فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی بودند، گام به گام نابود کرد^{۳۳۳} و بر ویرانه آن کاخ خود را ساخت. این الیگارشسی دو بیست سال ریشه گسترانید. به رغم انقلاب اسلامی، بقایای آن پا بر جا و مقتدر است و هنوز «میراث شوم»^{۳۳۴} خود را، به ویژه در حوزه فرهنگ، به رخ می‌کشد. جهل و غفلت و فساد رسوخ کرده در ما و نفوذ و خرابکاری بقایای این الیگارشسی عامل اصلی تداوم اقتدارش است.

←

بعد از فوت صدراعظم به مکه رفت و به حاجیه نبات خانم ملقب شد. سایر زنان یهودیه فتحعلی شاه عبارت بودند از: خدیجه خانم، خدیجه خانم (زن دیگر)، شهربانو خانم، کوچک خانم، گل اندام خانم، ماهی خانم و معصومه خانم. در حرمسرای فتحعلی شاه رامشگران و کارکنان متنفزی حضور داشتند که، به دلیل نفوذ حاج میرزا علیرضا شیرازی، بسیاری شان شیرازی و برخی شان یهودیه بودند. نفوذ یهودیان در حرمسرای فتحعلی شاه شباهت فراوان به نفوذ ایشان در حرمسرای سلطان سلیم دوم و سلطان مراد سوم عثمانی دارد. بنگرید به: شهبازی، زرسالاران، ج ۵، صص ۳۰۲-۳۱۰.

۳۳۰. اگر ادعای خاوری و مورخین بعدی دوران قاجار دال بر ازدواج ملا آشر یهودی (حاج هاشم جدیدالاسلام) با «مستوره‌ای از خاندان حاجی قوام‌الدین شیرازی معروف» درست باشد، او همان روشی را ابداع کرد که بعدها جعفرعلی خان نواب هندی، از طریق ازدواج با دختر حاج حسنعلی طیب شیرازی و نوه حاج آقاسی بیگ، دوست فاضل و محرم کریم خان و کیل‌الرعا، از طریق آن خود را «بومی» و «شیرازی» کرد. چنان‌که دیدیم، در پیامد این ازدواج حتی «تکیه حاج آقاسی بیگ» به «تکیه نواب هندی» معروف شد. بنگرید به: همین کتاب، صص ۴۶۶، ۵۵۴.

۳۳۱. درباره سرنوشت موقوفات امامقلی خان، سردار فاتح هرمز و حاکم فارس در عصر شاه عباس کبیر، و غارت آن توسط خاندان قوام‌الملک شیرازی در صفحات بعد سخن خواهیم گفت.

۳۳۲. بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۵۴.

۳۳۳. گفتیم که، به نوشته عبدالرزاق بیگ دنبلی، در پی تصرف شیراز به دست آقا محمد خان قاجار، حاج ابراهیم کلاتر در فارس کشتاری بزرگ کرد و «خرمن خاندان‌های قدیم فارس را یک سر بسوخت». (همین کتاب، ص ۵۴۷)

۳۳۴. نام ترجمه فارسی رمانی است از میخائیل سالتیکوف (شچدرین) که مورد علاقه من بود. نام اصلی «خانواده گالاولیف» است.

Mikhail Evgrafovich Saltykov (Shchedrin), 1826-1889, *The Golovlyov Family* (1875-1880)

این موج دوم، ایجاد و گسترش طریقت‌های مشکوک تصوف بود. درباره میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی پیش‌تر سخن گفتم. از تفصیل پرهیز می‌کنم و تنها این نکته را می‌افزایم که اوج شهرت و رونق کار میرزای سکوت و طریقت او در سال‌های ۱۲۲۶-۱۲۳۹ ق. / ۱۸۱۱-۱۸۲۴ م. بود؛ از آغاز کلانتری قوام‌الملک تا مرگ سکوت.

علمای تیزبین میرزا ابوالقاسم سکوت را خوب می‌شناختند. آخوند ملا علی نوری، که فیلسوفی برجسته بود و حاج ملا هادی سبزواری از شاگردانش، به سادگی کسی را تکفیر نمی‌کرد. حتی زمانی که علمایی چون شهید ثالث (حاج ملا محمد تقی برغانی) شیخ احمد احسائی، بنیانگذار شیخیه، را تکفیر کردند، نوری او را تکفیر نکرد. درباره احسائی گفت: «عامی صافی ضمیری است.»^{۳۳۵} ولی همین نوری در سفر به شیراز میرزای سکوت را تکفیر کرد. در این سفر مردم به دیدار آخوند ملا علی نوری می‌آمدند.

«تا این که میرزا ابوالقاسم سکوتی وارد شد. خواست که با آخوند ملا علی ملاقات نماید. معرفت گفت که ایشان میرزا ابوالقاسم سکوتی هستند. آخوند دست خود را به سوی خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود. میرزا ابوالقاسم شرمسار از مجلس مراجعت نمود. چون خواست که کفش خود را بپوشد به ملازمان آخوند گفت که حکیم خر هم نوبر است.»^{۳۳۶}

سومین موج سازمان‌یافته تهاجم فرهنگی، و مهم‌ترین آن‌ها، دعوی میرزا علی‌محمد شیرازی و پیدایش و گسترش سریع بابی‌گری در فارس، و سایر بلاد، است.

علی‌محمد باب در اول محرم ۱۲۳۵ ق. / ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ م. در هشتمین سال کلانتری قوام‌الملک اول در شهر شیراز زاده شد. به گزارش حاج میرزا جانی کاشانی، از هیجده تا بیست و سه سالگی، به مدت پنج سال، در بوشهر به تجارت مشغول بود.^{۳۳۷} این دوران برابر است با سال‌های ۱۲۵۳-۱۲۵۸ ق. / ۱۸۳۷-۱۸۴۲ م. طبق روایت رسمی بهائیان، باب هشت ساله بود که پدرش مرد و به همراه مادرش تحت تکفل دایی‌اش، حاج میرزا

۳۳۵. تنکابنی، *تقصص العلماء*، ص ۴۲.

۳۳۶. همان مأخذ، ص ۱۵۱.

۳۳۷. حاج میرزا جانی کاشانی، *کتاب نقطه‌الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه*، به کوشش ادوارد براون، لیدن: بریل، ۱۹۱۰، ص ۱۰۹.

سید علی (خال اعظم)، قرار گرفت و از ده سالگی در حجره میرزا سید علی در سرای گمرک بازار وکیل به کار پرداخت. از پانزده سالگی به مدت چهار سال نزد دایی‌اش در بوشهر کار کرد و سپس دو سال مستقل تجارت نمود. طبق این روایت، باب در سال‌های ۱۲۵۰-۱۲۵۶ ق. / ۱۸۳۴-۱۸۴۰ م. در بوشهر بود. تجارتخانه دایی باب در سرای میمندی، معروف به سرای شیخ، در جوار خیابان ساحلی بوشهر، قرار داشت.^{۳۳۸} این دوران مصادف است با سال‌های اولیه صدارت حاج میرزا آقاسی (۱۲۵۱-۱۲۶۴ ق.).

یکی از موارد تأمل‌برانگیز در کار ادوارد براون بی‌توجهی به سال‌های اقامت باب در بوشهر است. او در حواشی خود بر آثار بابیه یادداشت‌های مفصلی به دوران اقامت باب در مکه و غیره اختصاص داده، ولی فضای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و تجاری-مالی بوشهر را به کلی مسکوت گذارده است.^{۳۳۹} حال آن‌که این دوران از نظر تأثیر آن در تکوین شخصیت باب ۱۵-۲۳ ساله یا ۱۸-۲۵ ساله، که مهم‌ترین سنین در شکل‌گیری شخصیت انسان است، باید بیش از هر مقطع دیگر مورد توجه براون قرار می‌گرفت. به علاوه، باب نوجوان و جوان در این سال‌ها در بندر بوشهر می‌زیست؛ بندری که مرکز استقرار دفاتر و کارگزاران کمپانی‌های بزرگ غربی و کانون اصلی تجارت ایران با هند بریتانیا و بنادر تجاری مهم چون بمبئی و لندن و بوستن بود. این نکته کم‌اهمیتی نیست. ادوارد براون قطعاً باید این دوره را از منظر تأثیر تمدن جدید غرب بر شخصیت باب جوان مورد کاوش ژرف قرار می‌داد. اگر من جای براون بودم، و هدفم تحقیق صرف بود، قطعاً بوشهر را به تفصیل معرفی می‌کردم. براون نیز نمی‌توانست به این امر بی‌توجه باشد. به نظر من «غفلت» او هشیارانه است. براون می‌دانست، ولی به معرفی بوشهر سال‌های ۱۸۳۰ میلادی پرداخت تا اسطوره بابی‌گری به‌عنوان یک «مذهب جدید شرقی» فرو نریزد.

زمانی که باب در بوشهر اقامت گزید، پنج یا شش سال، از پانزده یا هیجده سالگی، سال‌های آغازین فعالیت خاندان ساسون، رئیس یهودیان بغداد، در بنادر بوشهر و بمبئی بود.

۳۳۸. محمدعلی فیضی، حضرت تقه اولی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع / آذرماه ۱۳۵۲، صص ۸۵-۸۷.

۳۳۹. برای مثال، بنگرید به یادداشت‌های دقیق و مفصل براون بر رساله عباس افندی با عنوان «مقاله شخصی سیاح که در قضیه باب نوشته است» (انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۸۹۱، دو جلد):

Edward G. Browne, *A Traveller's Narrative*, Cambridge at the University Press, 1891, 2 vol.

به‌نوشته سیر سیسیل راث، مورخ نامدار یهودی، «در این زمان بوشهر مرکز فعالیت کمپانی هند شرقی در ایران بود.»^{۳۴۰} دیوید ساسون در سال ۱۸۳۳ مرکز اصلی تجارت گسترده خود با ایران را از بوشهر به بمبئی منتقل کرده بود ولی خویشان و کارگزاران او همچنان کلید تجارت بوشهر - بمبئی را به دست داشتند. شیراز در این تجارت از جایگاه اصلی برخوردار بود و حاج میرزا علی اکبر خان قوام‌الملک یهودی تبار کلاتر شیراز و بیگلربیگی فارس. شهر شیراز پر بود از یهودیان مهاجر از بغداد، که در کسوت تاجران «شیرازی»، رشته این تجارت را استوار می‌کردند.

در سال ۱۲۵۲ ق.، در نخستین سال صدارت و اقتدار حاج میرزا آقاسی، محمد شاه برادرش فریدون میرزا را با لقب «فرمانفرما» به جای برادر دیگرش فیروز میرزا نصرت‌الدوله والی فارس کرد. در آغاز میرزا محمدتقی قوام‌الدوله آشتیانی وزیر فارس بود ولی اندکی بعد میرزا جعفر خان مستوفی سوادکوهی جایگزین او شد. به گزارش فسایی، عملاً میرزا احمد خان تبریزی، که از کودکی مستخدم فریدون میرزا بود، همه‌کاره فارس بود و میرزا جعفر خان اقتداری نداشت. در نتیجه، دست آذربایجانی‌های دستگاه فریدون میرزا فرمانفرما و میرزا احمد خان تبریزی در تعدی به مردم فارس باز شد و فریدون میرزا تمامی شکایات را به میرزا احمد خان ارجاع می‌داد. «تا جناب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد [متوفی ۱۲۵۵] در قید حیات بود، به احترام آن جناب دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه می‌داشت.» در این زمان حاج مشیرالملک، رجل نامدار فارس، هنوز خانه‌نشین بود.

میرزا علی‌اکبر خان قوام‌الملک، کلاتر شیراز، که «کارها را بر این منوال» دید، در اوائل جمادی‌الاول ۱۲۵۵ به بهانه زیارت عتبات و مکه از شیراز خارج شد و تا جمادی‌الاول ۱۲۵۶ در سفر بود.

دو ماه پس از خروج قوام‌الملک از شیراز، در زمانی که وی از خاک ایران خارج شده و در نجف و کربلا به سر می‌برد، در اواسط رجب ۱۲۵۵ به بهانه تعدی یک توپچی به زنی در میدان ارگ شورشی بزرگ شهر شیراز را فراگرفت: «بیش تر مردم سلاح جنگ پوشیدند» و به مساجد و خانه علما رفته، عزل میرزا احمد خان تبریزی را خواستار شدند. کار به جنگ شهری کشید. مردم در مسجد وکیل سنگر گرفتند و توپچیان آذربایجانی چند گلوله به در مسجد وکیل زدند و سردر سنگی بزرگ آن را شکستند. شش سال بعد حسین خان آجودان‌باشی، حاکم

340. Cecil Roth, *The Sassoon Dynasty*, London: Robert Hale Ltd., 1941, p. 35.

فارس، این سنگ را ترمیم کرد.^{۳۴۱}

قوام‌الملک پس از بازگشت از زیارت عتبات و حج، در سال ۱۲۵۶ ق.، برای اطمینان از تداوم کلانتری شیراز در خاندانش، منصب کلانتری و لقب «بیگلربیگی» را به پسر ارشدش، میرزا محمد خان، واگذار و ولی نقش سیاسی‌اش در مقام «بزرگ» و «ریش سفید» فارس و یکی از رجال مقتدر ایران تداوم یافت.

حاج میرزا علی اکبر خان قوام‌الملک سال‌ها بعد، در ۱۲۷۹ ق. والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی شد و گروهی از خویشان و بستگانش را با خود به مشهد برد. قوام‌الملک اول در محرم ۱۲۸۲ ق. / ژوئن ۱۸۶۵ م. در حوالی هشتاد سالگی در مشهد درگذشت و همان‌جا دفن شد.^{۳۴۲}

در شعبان ۱۲۵۶ میرزا نبی خان قزوینی (امیر دیوان)، پدر میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله، سپهسالار)، به فرمان محمد شاه برای رسیدگی به شورش فارس و «تشخیص ماده فساد» وارد شیراز شد. او فریدون میرزا را، «طوعاً او کره‌ها»، راهی تهران نمود و خود امور فارس را به دست گرفت.

حکومت میرزا نبی خان مورد رضایت مردم نبود و در عید نوروز (۲۷ محرم ۱۲۵۷) نصرالله خان قاجار دولو، با دریافت لقب «صاحب اختیار»، والی فارس شد. او در حکومت چهار ماهه خود نظمی به امور داد ولی در ۲۸ رجب ۱۲۵۷ ق. در شیراز درگذشت. بدینسان، محمد شاه حکومت فارس را اسماً به پسر و ولیعهدش، ناصرالدین میرزا، و عملاً به فرهاد میرزا، برادر کوچک خود و عموی ولیعهد، سپرد و به او لقب «نایب‌الایاله» داد.^{۳۴۳} میرزا فضل‌الله مازندرانی (نصیرالملک) وزیر فارس شد.

حکومت فرهاد میرزا نایب‌الایاله در فارس از رمضان ۱۲۵۷ آغاز شد و تا عید نوروز (۸ صفر ۱۲۵۸) به سرکوب شورش طایفه رستم ممسنی و طوایف کهگیلویه و بنی‌کعب محمره و دشتی و دشتستان و کنگان و گله‌دار و عسلویه گذشت و سپس به خنج و لار لشکر کشید. فرهاد میرزا پس از این سرکوب گسترده و خونین^{۳۴۴} به تهران فراخوانده شد. به عبارت دیگر، در ششمین سال صدارت حاج میرزا آقاسی، نارضایتی عمیقی در سراسر

۳۴۱. فسایی، *فارستانه*، ج ۱، صص ۷۷۷-۷۷۸.

۳۴۲. همان مأخذ، ج ۲، ص ۹۶۴.

۳۴۳. بنگرید به: همین کتاب، ص ۶۷.

۳۴۴. بنگرید به: همین کتاب، صص ۸۴، ۵۱۳.

خطه جنوبی و ساحلی ایران، از کهگیلویه تا خوزستان تا بوشهر تا لارستان کنونی، انباشته و مردم را به طغیان برانگیخته بود.

در ۱۹ صفر ۱۲۵۹، مصادف با عید نوروز، بار دیگر میرزا نبی خان قزوینی (امیر دیوان) والی فارس شد و به سرعت خود را به شیراز رسانید. حکومت او مورد رضایت حاج میرزا آقاسی صدراعظم و قوام‌الملک و بستگانش نبود. قوام و محمدقلی خان، ایل‌بیگی قشقایی، و جمعی دیگر به تهران رفتند و حکومت مجدد فریدون میرزا را خواستار شدند. محمد شاه نه تنها به خواست آن‌ها اعتنا نکرد بلکه به اقامت در تهران مجبورشان کرد.

در عید نوروز سال بعد، ۳۰ صفر ۱۲۶۰، باز حکومت فارس به حسین خان مقدم مراغه‌ای واگذار و به وی لقب «صاحب اختیار» اعطا شد. حسین خان صاحب اختیار راهی شیراز شد و معذور رجال فارس را، که به تحریک قوام‌الملک در تهران بودند، با خود برد به جز قوام‌الملک و محمدقلی خان ایل‌بیگی که «مأمور به توقف در طهران شدند». حسین خان صاحب اختیار در بدو ورود به شیراز حاج میرزا محمدعلی خان مشیرالملک، خصم دیرین قوام‌الملک، را از عزلت ده ساله بیرون کشید و بار دیگر وزارت مملکت فارس را به او اعطا کرد؛ و هادی خان بیضایی، دشمن دیگر قوام‌الملک، را کلانتر شیراز کرد.^{۳۴۵}

هادی خان بیضایی پسر حاج میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی است که با حاج میرزا ابراهیم کلانتر بن ملا هاشم جدیدالاسلام، صدراعظم آقا محمد خان و فتحعلی شاه و نیای خاندان قوام، تفاوت دارد. این میرزا ابراهیم کلانتر (متوفی ۱۲۴۶ ق.) پسر میرزا محمدعلی کدخداباشی محلات نعمتی خانه شیراز است، همان‌گونه که حاج هاشم جدیدالاسلام کدخداباشی محلات حیدری خانه شیراز بود.^{۳۴۶}

این حاج میرزا ابراهیم شیرازی پس از عزل ابراهیم خان اعتمادالدوله و مغضوبیت طایفه هاشمیه در ذیحجه ۱۲۱۵ ق. کلانتر شیراز شد و تا سال ۱۲۲۶ ق. و انتصاب میرزا علی‌اکبر خان (قوام‌الملک اول) کلانتر شیراز بود. او پدر پنج پسر و نیای خاندان خوانین بیضایی است. هادی خان بیضایی (مقتول در ۱۲۶۹ در سانحه زلزله) بزرگ‌ترین‌شان و بلاعقب بود. کلانتری هادی خان بیضایی در شیراز یک سال پیش‌تر نپائید.^{۳۴۷}

حکومت چهار ساله حسین خان مقدم مراغه‌ای در فارس ستودنی است. او رجال اصیل

۳۴۵. فسایی، فارسنامه، ج ۱، صص ۷۷۹-۷۸۳.

۳۴۶. بنگرید به: همین کتاب، ص ۴۹۵.

۳۴۷. فسایی، فارسنامه، ج ۲، صص ۱۰۲۷-۱۰۲۸.

فارس را برکشید و با فوت حاج میرزا محمدعلی خان مشیرالملک (۱۲۶۲)، منصب وزارت فارس و لقب مشیرالملکی را به پسرش، حاج میرزا ابوالحسن خان، داد. از آن پس، حاج مشیرالملک دوم وزیر مملکت فارس بود.^{۳۴۸} در پایان سال ۱۲۶۲ حسین خان صاحب اختیار، به دلیل خدمات برجسته‌اش، از جمله طرح انتقال آب چشمه شش پیر (بلوک همایجان اردکان فارس) به شهر شیراز، به «نظام‌الدوله» ملقب شد.

در این زمان، محمدعلی خان ایلخانی و محمدقلی خان ایل‌بیگی قشقایی، به دلیل همراهی با قوام‌الملک در تحریک علیه حسین خان مقدم مراغه‌ای، هنوز به اقامت در تهران مجبور بودند. به دلیل عدم حضور ایشان، در میان خوانین قشقایی جنگ و آشوب در گرفت و عده‌ای کشته شدند. محمدقلی خان برای خاموش کردن این آشوب، بی‌اجازه، از تهران گریخت، در پائیز ۱۲۶۲ وارد فارس شد و فتنه را آرام کرد. در بهار (ربیع‌الثانی) ۱۲۶۳ حسین خان نظام‌الدوله، در مسیر بازگشت از تهران به شیراز، برای تنبیه محمدقلی خان ایل‌بیگی به بلوک سرحد چهار ناحیه، مأوای طایفه دره شوری قشقایی، در حوالی سمیرم، رفت ولی سرانجام محمدقلی خان را، به پاس فرونشاندن جنگ قدرت در میان خان‌های قشقایی، بخشید.

حسین خان مقدم مراغه‌ای در ماه شعبان وارد شیراز شد، تمامی تلاش خود را مصروف طرح انتقال آب شش پیر به شهر شیراز کرد. در ۴ شعبان ۱۲۶۴ این آب وارد میدان اصلی شیراز شد. به این مناسبت والی و بزرگان شهر جشن بزرگی گرفتند که در آن قریب به شش هزار نفر میهمان بودند.

«از غرایب آن که این مهمانی و ورود آب بر اهالی فارس بلکه ممالک محروسه ایران نامبارک افتاد و دیگر باره آن آب به شیراز نیامد و جدول‌ها و قنات‌های آن از مبداء تا منتها منطمس گردید.»^{۳۴۹}

چشمه بزرگ شش پیر و اراضی بسیار زیبای پیرامون آن امروز یکی از اهداف تهاجم «مافیای زمین‌خوار شیراز» است. این اراضی از دیرباز به خاندان خوانین کشکولی تعلق داشته و دارد؛ ولی از سوی اداره منابع طبیعی «ملی» قلمداد شده و بدینسان دست دیوان سالاران و زراندوزان مرتبط با ایشان برای تاراج و خرید آن از مالکین به ثمن بخس، و تفکیک و فروش

۳۴۸. بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۲۱.

۳۴۹. فسایی، فارستانامه، ج ۱، صص ۷۸۴-۷۸۶.

آن به قیمت گزاف، باز گذارده شده. این سرنوشت بسیاری از مالکینی است که تصادفاً هنوز در فارس اراضی مرغوبی برایشان بر جای مانده. این زمین‌ها تا دیروز ارزشی نداشت و مالکین آن زندگی متوسط و گاه محقری داشتند؛ ولی امروزه به دلیل گسترش جمعیت ارزش یافته و ابطال اسناد مالکیت مالکین و رفع تصرف از ایشان را، با لطایف‌الحیل، به یکی از برنامه‌های اصلی «مافیای زمین‌خوار شیراز» بدل کرده است.

در این عرصه، علاوه بر مسعودی و اقبالی و نبی‌زاده، در سال‌های اخیر برخی «آقازادگان» تازه به سن رشد رسیده نیز میدان‌دار شده‌اند. آنان با مالکین مستأصل قرارداد منعقد می‌کنند، بدون هیچ «آورده‌ای»، به صرف نام و آوازه و نفوذ اداری پدران خود، با مالکین شریک می‌شوند و سپس سهمی کلان به جیب می‌زنند. این ممر «آسان» و «مشروع» کسب ثروت برای کسانی است که هیچ «هنر» دیگری ندارند.



چشمه شش پیر در بلوک همایجان (اردکان فارس)

۲۶ آبان ۱۳۸۵